

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرون» و «پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس و مقابل مسجد جامع شیراز . تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کورنگو شما : سپاهوش ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارهای تبریکه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی
انصاری متمم
نماینده می پشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمثل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بما رامین ویدئو کست
نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه
تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلمبرداری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

تمثل رستوران

لکسی نایف .

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما
آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو
تلفونهای دفتر و منزل: ۳۰۲۸۲-۳۲۰۲۹

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های
تبریکسی ارزان و خوب .
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

مخندیان

قرطاسیه و مجلات منورد
نظرتان را عرضه
میدارد .
آدرس: مقابل دروازه
جنوبی روضه مبارک شهر
مزار شریف و مقابل
هوتل بلا زادر
کابل

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتوان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور و چهارراهی
انصاری
تلفون: ۲۴۶۸۵

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پید
وارد نموده است . همچنان
فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی
پذیرفته میشود .
آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های

موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمعور

شریفی ویدئو کست

خوراکیه فروشی

عبدالخالق

تمثل رستوران لکسی نایف

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات
سرور شما را در
راه نمیشناسد
میدارد .
آدرس: متمم
سینک
مرکزی

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که می ماند
مفحه ۱۴

دخوردن و خوردن

آیا میتونن از سرطان نجات یابن
دیتیل

وقتی کودکی آب می خورد
می شود

حیران ننگی حافظه

۲۸ خ

چرا و چگونه

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ مسلمان
صفحه ۳۲



بیاکادی بانیری
صفحه ۱۶



انجوسی خند ما بو ز خند هفته
صفحه ۲۴

پایگاه فرهنگی و نشری افغانستان

صفحه ۱۶

مدیرمسئول: د. وکتور ظا هرطنین
تلفون: ۶۱۹۵۲
معاون: محمد اصف معروف
تلفون: ۶۲۲۵۲
سویچورد: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۸-۵۴-۳۹

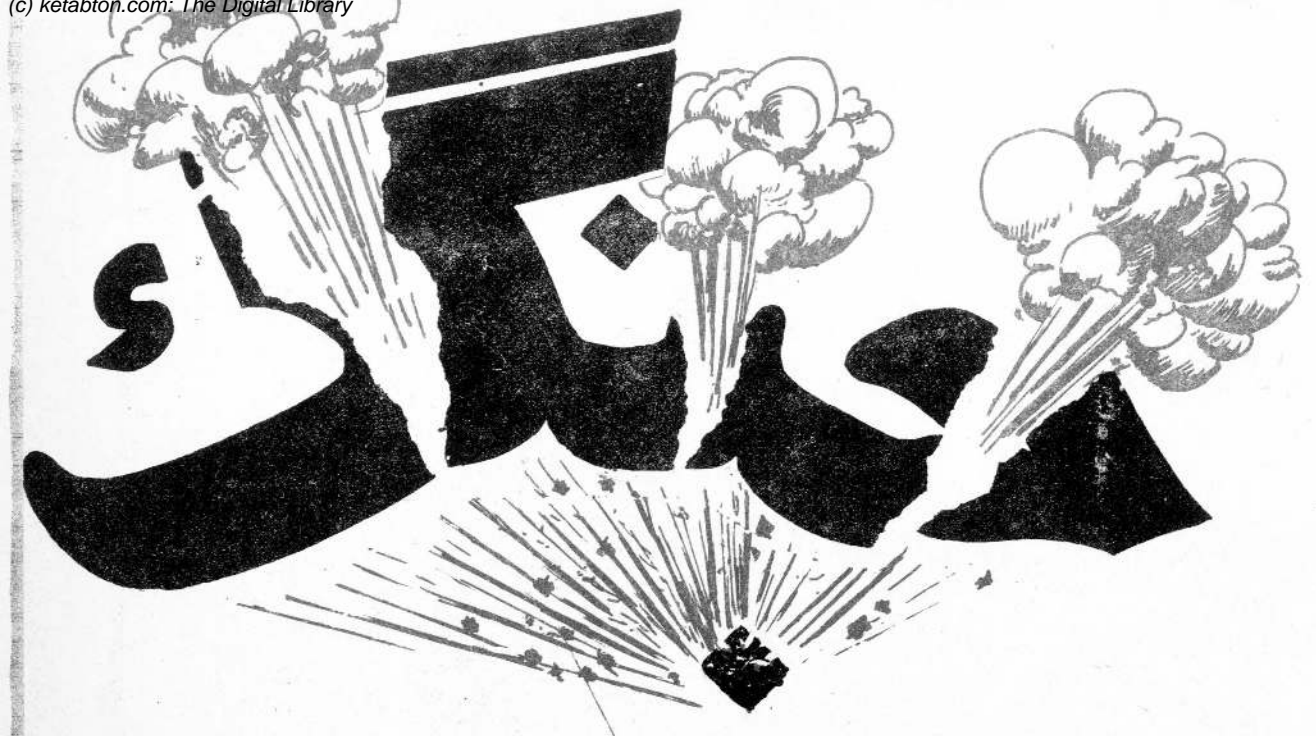


نشریه اتحادیه روزنستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر:
ساروق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت و گرانیک، حمید حلیمی و
رحمید مسعود
خطاطی: کیبیر امیر
عمی قانمی
مهتم: محمد گل
عکاس: شریف لطیفی
عنا: سون

اداره مجله در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. متنا مین
وارد در صورت نشریاتی که نشر مسترد نمیگردد. نظریات آرایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد.



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه یک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود زن با خودش گفت : چقدر به پسر شباهت دارد . در استان لرزان زن پیشرفت تا نزد یکی موهای جوان رسید . آنرا الممر کرد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد اشکهایش فروریختند اما جوان با خودش خلوت کرد بود او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه با خود میگفت : کاش میبود زهر زخم او را میبوسیدم از قدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هس کشود . باشد .

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده های دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست پنجا گز جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود . مفهوم جنگ و ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میکشید ، قلمم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زده ای کرده بودم . شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو میپند .

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم : به مادری خبر رسید . بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و باهایشان بنداز پیچ شده بود ، مادر به آنها نزدیک شد . باد لسوزی وقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند .

بقیه در صفحه (۸۶)



مفاخر ملی ما

ترجمه و تصحیح: عبد اللہ بن مشیری لاجپوری

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت و کتلاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی رابعدهه داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار پستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دوالعاری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . العاری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این العاری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو العاری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

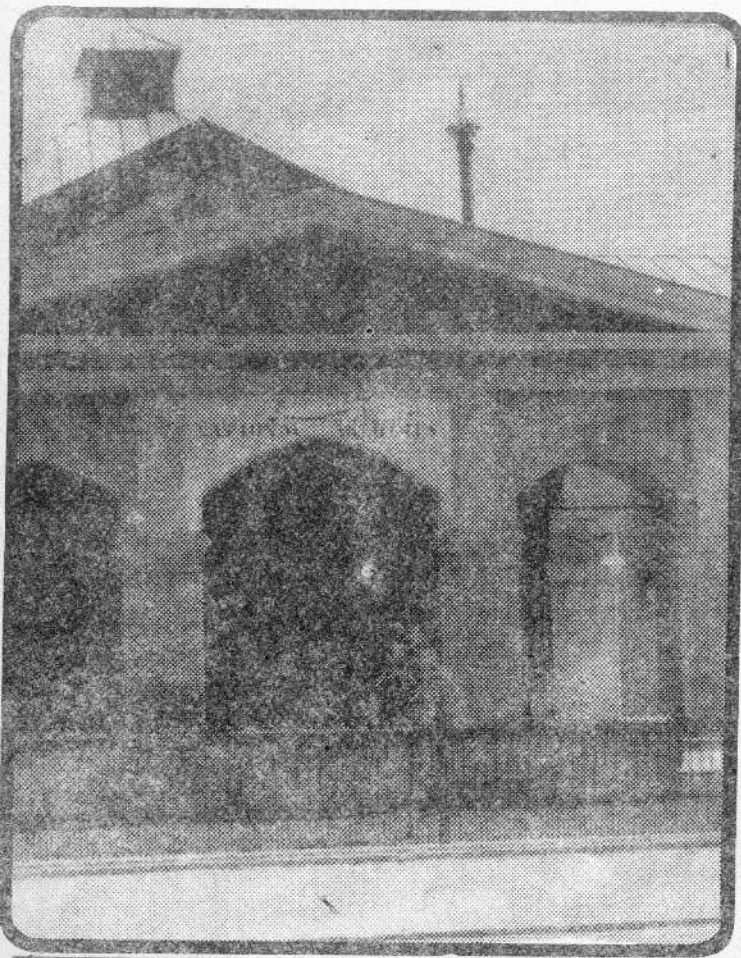
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن میناسا توری شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی ماضی و معین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشدند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه تشکیل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و جهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تهداب اصلی تعمیر دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یاسوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تهدابهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تهداب ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تداپیر مناسبی بگونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاسترکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

- کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.
- در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.
- ۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.
- ۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.
- این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.
- در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب مینماید. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری یا گل ها برگ های برجسته ترین یافته است، در اعراض این سالونها چهار برنده بازوبسته و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان میرود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینها کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تهداب و استحکام تعمیرات نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلهی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظریه تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندنکاری قسمتی از تهدابهای - تعمیر معلوم شد که تهداب تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تهدابها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلهی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد، در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سندت بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تهدابهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با جناح تهدابهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

- ۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود) نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)
- ۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)
- پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.
- زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



مجله زنان و دختران
فصلنامه علمی و پژوهشی
تعداد ۱۲۰ شماره
۱۳۸۵ خرداد



برای يك مرد كتر عالي و اخلاق نيك لازم است

عفت ارجمند شري کارمند شرکت افغان کارت؛
– خوشترين مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترين و عالي ترين مرد کسیست که
در آري کرکتر عالي بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مسا
نیاشد، و هد فشرده رزنده گي خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاہی فکر ضرر به همسران
ندارند و مسئولان باشد، چنين مردی را به يقين
اجتماع انسانی می بندد من هم با چنين مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد ه کهکشانی فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضییه کابل:
– خوشترين مرد به عقیده شما کیست؟
– به عقیده من خوشترين مرد کسیست که از سنن
برافتخار میهن پیروی نموده و به مثابه يك جوان
روشنفکر و آري يك روحیه عالی و وطنپرستی، مرد –
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند ه
مردم خوشتر است پیوسته رشد دهند، نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده هابه عنوان پیروي از مد و لوکس
بودن یا پولدار خانچ دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند، همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد، در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت

به تمام معنی يك زن

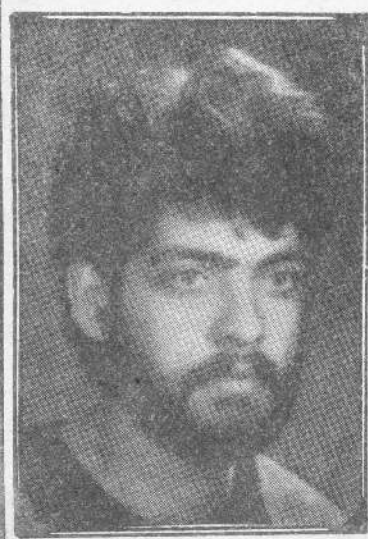
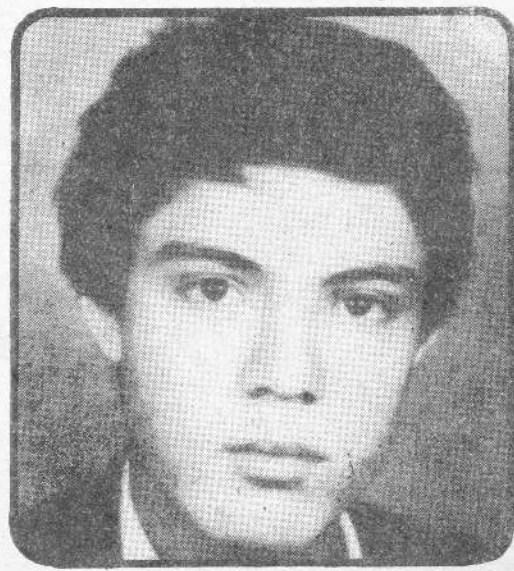
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی يك زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل همیمی باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل واجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

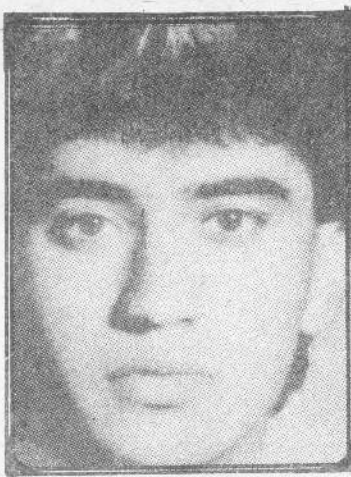
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی واحساس و عاطفه که شایسته يك دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، يك دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج يك همسر خوب برای شوهر و يك ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صا بره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مردانظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بیذیرید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی وممتاز وسویه تحصیلی خوب باشد .
 و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانوادگی همکار خوب باشد وفراموشم نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بیذیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین وسخت گیر باشد و در حق و نص مسایلی زنده گی از منوره نار بیگیزد .

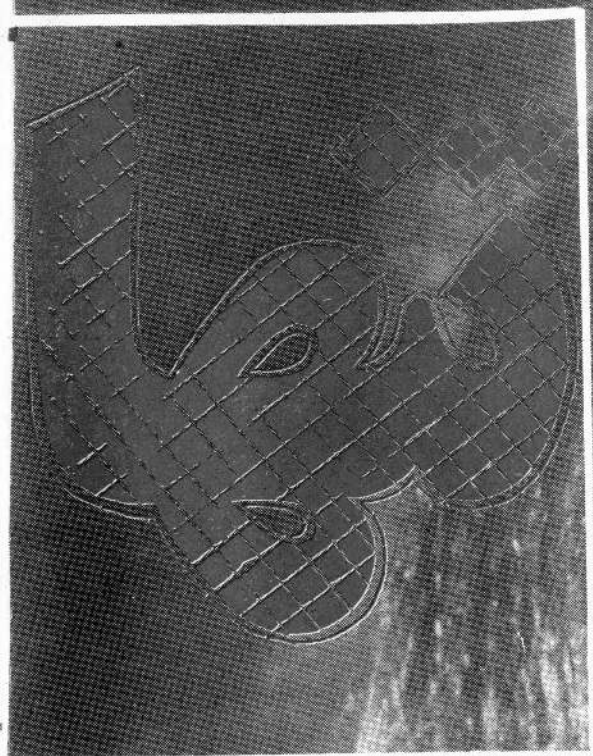


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را یکله می کند از آن او باشد. او در بیست و هفت سالگی...

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با فاروق شوهرش مسیح بحریش و سه دختر زندگی می کند. در سال ۱۳۴۵ در بوئنوس آیرس به تحصیل در رشته هنر واد بیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اواخر سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده گسی در رادیو آغاز کرد. بعد از آن در رادیو عمومی هنر واد بیات رادیو بیحیثیت برود بیوسر یکی از برنامه های ادبی موظف شد. از سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر واد بیات رادیو تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلمه...

زیر خاکی از برنامه های فوق العاده راد یو بی و تلویزیونی را فریده نه تنها به دکلمه اشعار و گوینده گسی برنامه های ادبی می برداخت بلکه گاهی نقشی هم برادر استانیهای دنباله دار راد یو بی درامه ها و قصه های تخیلی ایفا می کرد. فریده در تخیلی، استعداد فراوانی داشت. او نقش زنده ارک راد یو بی استان دنباله دار راد یو بی به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد. همچنان او در سلسله بیسی از استانهای که در اواخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه می کرد، همچنان با مهارت و توانایی نقشی ایفا می کرد که مورد توجه فراوان تلم نشو. نده گان و مخصوص نسل جوان آن زمان قرار می گرفت. فریده انوری در بوهر سفلیگی و کودکی و پیوسته سر بهما و انگش نشان می داد و با گستاخی و سرکشی و فرود در برابر سلفه گان و نابخوردن برخورد می کرد. بوکس در بوهر سحر ساحبه لان، اد بیان و هنرمند آن محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری و ادبی شانرا آنچنان ستایش می کرد که گویی آن ادیب و آن هنرمند شکاری آمده است.

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار می کرد. ای که از کله هنرنقش دل انگیز خدا بی حرف باشده من کاین همه از مهر چندی به ویژه این بیت راد و مست داشت. شمع را باید از این خانه بیرون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تود در خانه ماییسی و آنگاه سرش را بطور میزوسی که آنگده از شور و هیجان بسود شور میداد. وقتی گپ از خیم و بیامیات او بود چنان واکنش نشان میداد که گویی خیم همزاد او بود ماست و آنگاهی کاین ریلیات راز زنده می کرد چنان حالی داشت که گفتمی گفتمی سروده های پنهانی دلش را باز می کرد. از شاهران معاصرد ری زبان کشوره اشعار خلیلی، پیروزک دهقان، لایق و ناظمی آشنایی و علاقمندی بسیار داشت و از شاهران معاصر ایران نادریوسر شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۲۴



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې پیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندي کولي شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې من خپل هنرخلکوته
وړاندي کړي د اتول د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي پت تر ايرولاندي پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه پواخي له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې . کي د بلکي زما
کورني بي هم . هنر په ارزښت
پوهولو او دده ن هلوځلو منيجه
کي وروسته د کلونو کلونو زه د خپلي
کورني سره بڅلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسي ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راټولول به
دې ترڅ کي زه هم د محمد د پسن
زاخيل به مرسته راد يوته راغلم او
وروسته من د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړي .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم . خو هغه چې دده د
سترگولاندي پيروز ته کوري داسي
معلوماتي چي گواکي د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولسي
گوري . نو ياداسي په خپرو پيسل
کوي .
- کله چي په ماد گنار پيکسم
اواز اوريد . زه به من په نوي وندو
شواوډ اهيله په راته پيدا شوه چي
کاشي زه هم کله داسي سند رفا ري
شم . مگر کورني من سخت مخالفت
کاوه او دوي ارتباط ما د پيري
کاشي ولسي او ټول وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکي د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگي جامي به
تن کړي . پداسي حال کي چي
موسکاي پرتو پوښځيزي په خورا
صميميت راسره روغې کوي او د واره
مرکي ته خپل تياري خرگندوي .
تر هر څه د مخه غواړم بوښته
وکړم کله چي له تاسي سره د مرکي
په خاورو خوځولې ستاسي کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چي
تاسي په کورکي نه ياست او په ودي
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چي البته
کورته د نوي ودي يا هم د وړ وندو
بست کوي . مگر تصاد فاک تاسي من
د شورخون وپه څوږ لوږوخت وليدي
انه چي تاسي د غرمي ودي به
لهاي شورخونونو تر جان کوي به
داسي حال کي چي په لوږ غور

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا دري په سر کوم...

اسماعيل پيروز:

يوه دوي بندري لانه وويل شو چي جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



همدي وخت کي مامان زما د ميندوتو
او ارامونو د ملانډه لمر په خيبر
را خرگند شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر بي هرات ته کډه وگسره
او هلته ماته هنري فعاليت پيسل
وکړ . اولکله چي کابل ته راغلسو
د موسيقي په رياست کي د نرگس
د اسماعيل سند رفا ري شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د اسماعيل سندر -
غاړي اودي د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شولو چي اشنايي
په مينه اومينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کي
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
اوپه هغه کال من د هغه سره
غبرگه سندر ((بياگي ي باريزي))
تيت کړه .
- که فرض کړو چي تاسي د پيروز

خاندي وايي :
- ماغوښتل چي هلته موټر
ومينځم چي په شورخون ودي سترگي
ولکيدې نو خرنگه چي هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله يم نو کورني وگسره
چي راځه په شورخون وکيدو و غولوه .
- يعنې داچي د ((نيم او))
په لهاي موښورخون وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسي د هنر
لومړنيو څوټو ته که پدي بساب
وغيړيزي .
- زموږ به د پروا و حجر وکي تهگه
ټکور د رباب سره پير و ودي چي ما
ورسره ليويني مينه د لرود . پلار من
مولوي واو د هغه موسيقي نښه
خوښيد . خوما د هغه څخه بستد
منگي او رباب سره سندرې بللي . په
کرار کرار من ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلا بيل

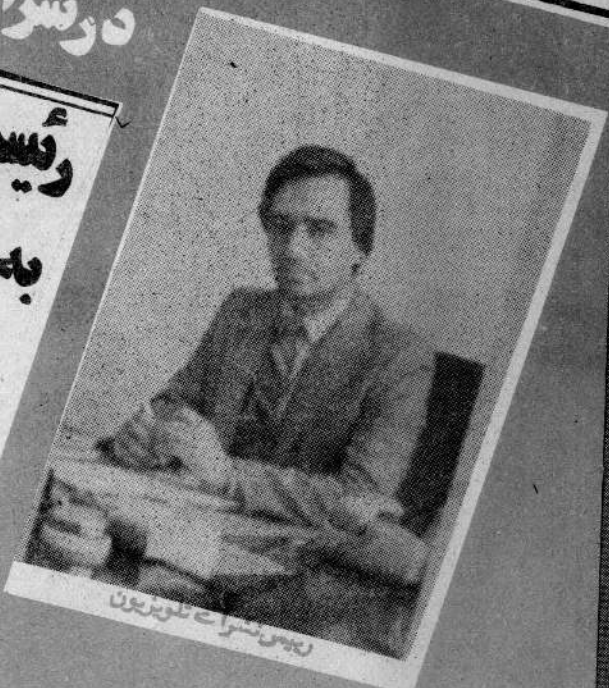
پيروز څخه اخلي .
- کوره ته موږ غلط درک نه کړي .
د يولاس څخه غزنه خيږي . گسه
دې د ودمه زما خيال ساتي زه هم
دده د زماوي کوم . او ده ته د کور -
رني د رئيس په سترگه گويم
پدي کي پيروز هغي خبره پري
کوي وايي : اصل خبره دا ده چي
په گڼ ژوند کي تر ټولو مينه او باور
شور ودي . له نيکه مرغه زموږ گسه
ژوند بنسټ همداسا بيل تشکيلوي
شته ځني هنرمندان چي يو بيل
باندي باور نه لري . د وري خبري
په اوريدوسره شخړه پيل کوي چي
اکتره د يو بيل د لاس او پښي به
ماتيدوسره ختميزي . ولي موږ
د چا خبرو سني غوز نه ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يو جوان په تيلفون کي
وييل : ((عزيزه خان جيري ده .
بقيه د صفحه (۸۸)

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

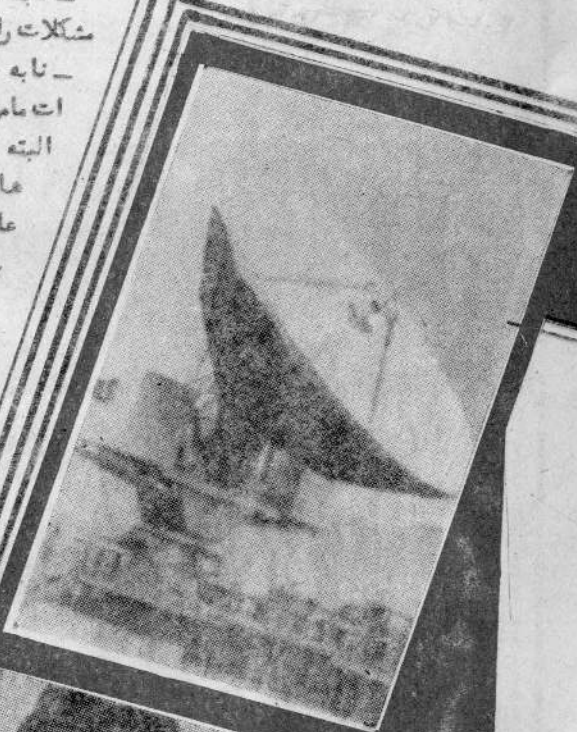
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها، مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهائی تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیوهای تلویزیون - وضع کار درین سندیوها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی وسایل اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظمی بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات نامی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورند برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موند خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایشان با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۶

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بینا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر مینا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترمینا را بشناسیم :

سید عباس مینا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید الان در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه منگ دوستان و خواهانان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
 - خیر قبل از آنکه دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود زیرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دستم می‌کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید تنها همه افتخاراتی که من بدست می‌آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی ها در نمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگسازان به نمایش قرار می‌گیرند .

ما مسترمینا یک از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای مینا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاص.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلا من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمدیک را مسمی
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بلی • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم ، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید ؟
- من سه سال شده است که آواز
کمدیک می خوانم و تمثیل کمدیک میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید ؟

- در روزهای کودکی و جوانی
را دیوکت و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کمد میبینم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمدک ، دوخواندن و پارچه
های کمدیک را در حضور دوستانم
اجرا کردم ، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است کمیتوان
با فراهم سازی زمینه روی را کمد
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصا از پیدا نشدن
مجال هنر نمایان شد و تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند ، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید مسمی
توانید ؟

- من میتوانم بخوانم ، برقصم ،
تمثیل کنم ، از حرکات مختلف
تقلید کنم ، صدای ماشین موتورها

المعلمان ، ناخواند ، اما هنرین
بمجال خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسسی یا محفلی در
هوتل استی ، می بینی که اوستی
آید ، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند ، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا
میدارد ، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد ،
لحظه بی هنر خویش را با
خدمت میکند ، صد آها و آواز
های مختلفی را تقلید میکند ، گاهی
موتراست ، گاهی گادی ران ،
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا ، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاست •

شاید به شکل بتوان او را
هنرمند گنیم ، اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښاريه منځ کې و. اړخو نژدې څلور وخواو ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخې تيريدې و. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښاريه شمالي لويديځې پڅې پڅنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم يې گڼلې و. دلري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو يې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا ووایم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد او نه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تلرا ته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او ما به خواب ورکساره چې چندانې يې په دليل نه پوهېږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول مخې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو موندوران. صادقان. درواغجن رشتياو همکي اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهېږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانې په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرده وچشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلار په څېر پوهېږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادق جان د رنځم.

صادق جان د پرمه زموږ سرې و. همدغه مرموزوالی يې زما خوښيد. رشتيا درته وایم. همدغه مرموزوالی يې وچې زه يې ورچڼد ب کسې ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده د هرڅه له پاره ځانته تمه پرده ولود. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې سيورنه لرل. د سيوري خوځيدل لويديځ و. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېه سيوري پوهيدل د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويديځې اود ښار وروسته پاتسې سيمه وه پر راته هغه زمانه پلار څخه و. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او رنځم ځل څو په يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سرې سره دې انو يوال ده. خداي دې څير پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېده دلته وه چې هغه زما پېر خوښيد. او يو وړ د پېرې اوسيدې اړېکې مو په منځ کې ټينگې شوې وي. هغه به پرېه زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پېر خوښد راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه عموسې کرکه پيدا شوې وي. ده به دوي ټول غندل د هر چاپېت اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پېر دې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورته ماڅه ليدل. يانې لومړې مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا درته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده څېرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لومړې سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خورې اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. او ما هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې او ما خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړي. ژوند هم داسې تېرېږي. د سيوري لاندې شيان

پېر جالب دې. پېرې معماوې په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره ښه بلکې خپله د اصلي شيانوسره سراوکارولې. بېانود سروسره څو بېخي بل پوړ برځورده ضروري ده. د ابرځورده بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوس سيوروتول شيان خوړلې دې.))

د دې څېر بيا د زده صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څو هم و. فکرې وکړې يې څو پيوخپل کار کړې دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادي د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان. خوښ نه و. څوکه رشتيا درته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې خرڅه پيدا کړه. د انوشک و. په خرڅې کې پوهه نه وې. وېرېمې کې وې. زه هم وپېرېدم. خو په دې دوه کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تا پيد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړې و. د خوزو لويې پتنوس راغې او په کې يوه پېره گلالي توتې هم په خوز غوړول شوې وه. ټولې سترگې هم دې پتنوس ته ورواړتې چېوتيا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزرا بيل د خوشبېوله پاره کوته وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېرې وکړ.

— ښه. ترکومې چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا ختمه کړه او ماته يې موقع را نکره چې د موسکا د سيوري لاندې څمورېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکاله ورکيد وروسته اود هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

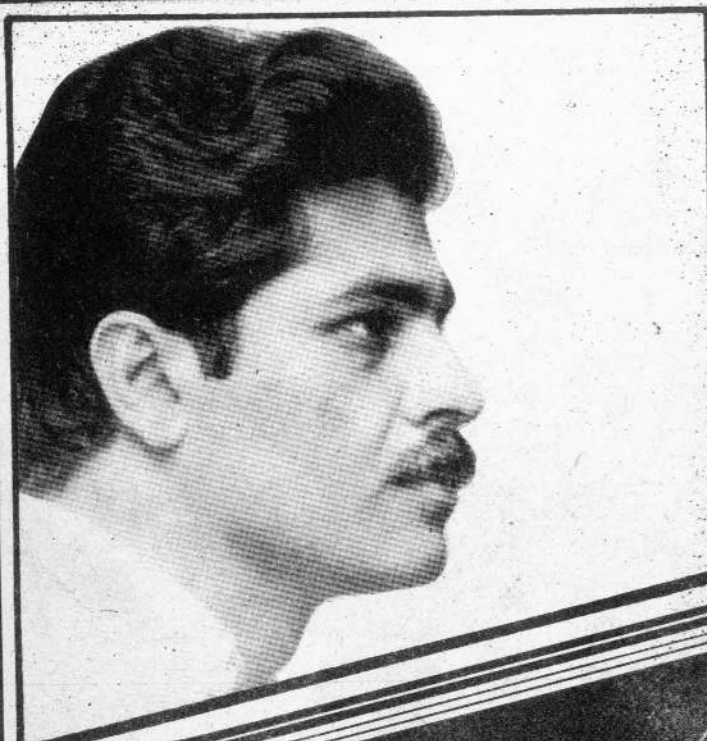
- اختيار يې زمانه دې ؟
 - ما خواب ورکړ ؟
 - هوستادې ؟
 - زمانه دې ؟
 - هوستادې ؟
- د رې ځل يې دا څېره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نجه يوه د رانه غزوېل ؟

نوتاسې ټول دې څېرې چې . اود دې (چې) سره يې لاس ښکته کړ. ټوله خوزه يې په توتې کې وپچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بيا يې نوخپله څېره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوسه يوه شمسې کې دې د پېښلاڼې پروت و. زمانې سستی شوې وي په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه دې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو او ان زمانه پلار به ما شاهدې وويله چې د اکاډرې کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبابه قاضي په ما خپل حکم صاد رکړې. نه دې معلومه چې سبابه څه و. اوچېرې به و. — پای —



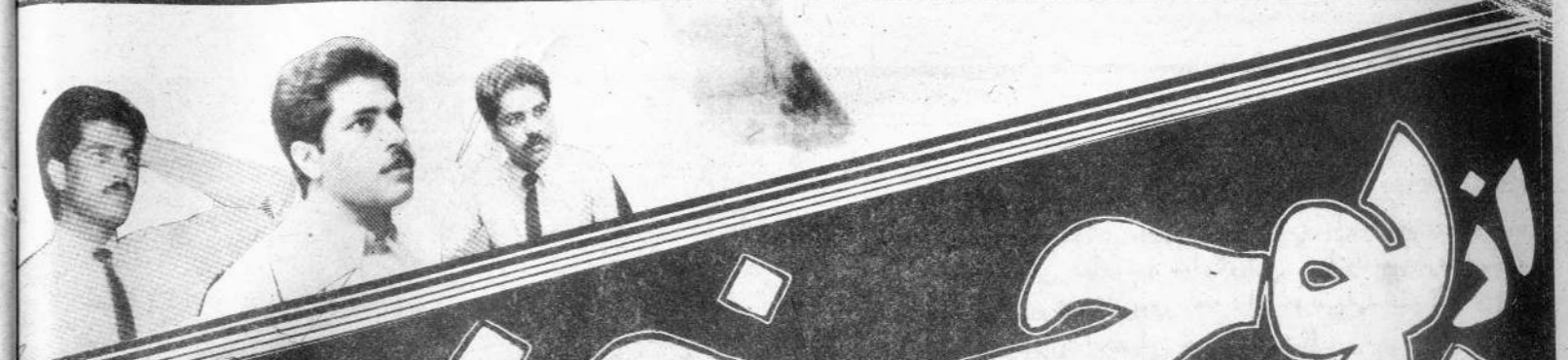
هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان است؟
 میاشید.
 - از دل هم اگر براید زیبای
 این کم نمیشود.
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی.
 - چطور نمیتانم؟
 - خوگشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 میزبان بود.
 - شاید ازین میترسی گیسو
 از حالا خشود ارشویی، چطوره؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خشو ها
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً، عرضشوی مادر است.
 و عمادری قابل احترام.
 دوم اینکه خشو مادر است
 انهم مادر یک آدم خاص.
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شعامت را داشته
 باشد.
 - یعنی احترام کردن خشو
 شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خشو ها را گرفت، نمیدانم
 خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت عمای
 زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 انطورا (یکان) گفتی که آدم
 فکر میکند فعالیت مای زور-
 بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره

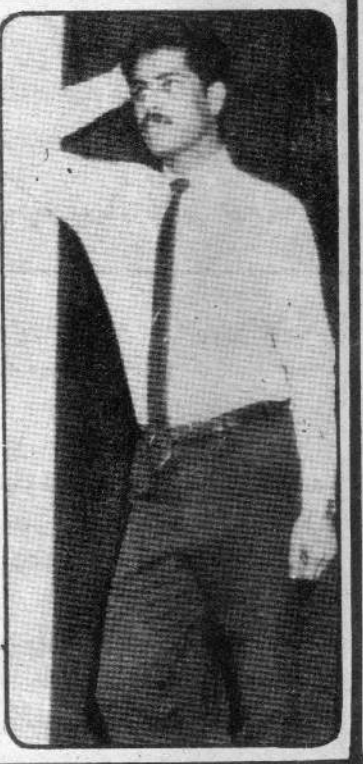


ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قره (نوده) ولایت نراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در پیش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاري
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیت ژورنالیست و طنز نویس
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 به قاضای علاقمندانش باری صاحب بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی آمیز است.
 مصاحبه از صد:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه میوم، در سایر روزها
 آدم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بوت
 و لباس روی یک خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبود اردوشکر
 وزن تانرا تقسم چهار تکند،
 در مورد نمبر پایتان نگفتید؟
 - نمبر بام راجی میکشید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قد
 و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر
 گفتی که آدم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کمدر

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست
 خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس
 افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز
 هایتان راداده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ
 نشده.
 - عمواره علاقمندان تان از ما
 بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل
 طنزهای خود آدم بر نشاط
 و خندان است یا برعکس، و-
 دیگر این که ایماچاق استند
 یا لاغر؟ خودتان واقعیست را
 می گوید یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری
 دیگر چی رازی است که سرا
 میترسانید، افشایش کنید.



فاکولته رادوست داشتن، دو سال
 بعد که عشقت سرت بسیار زور آوری
 کرد فامیله زحمت داده خوا-
 سنگاری روان کردی، مگر جالبش
 این است وقتی فامیل انجسا
 میروند، متوجه میشوند که دختر
 مورد نظرت، چار سال پیش عرو-
 سی کرده و سه طفل دارد، چطوره؟
 - شما راست میگویند مگر
 گپ اینست که از همین قصه خودم
 آگاهی ندارم، در مورد معلومات
 میکنم و بعدا به شما میگویم.
 - خوب، من شمارا به سرک
 میگیرم که به (تو) راضی
 شوید، پس راست گپ چیست؟
 - بیا از عمی گپ تیرشو.
 - والله اگر تویی اگر قلم بزوم.
 - بلی، بلی - بلی، کسی
 رادوست دارم، دوست دارم -
 صحیح شد؟
 - خیر ببینی، حالا بگو
 که کیست؟
 - احتیاط، عمیقندر بس

Paris
d'un premier prix
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE

KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare au Conservatoire National de Musique. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix de la catégorie classique européenne. En 1984, il fut finaliste au CONCOURS INTERNATIONAL de KUTINA HORA (Tchécoslovaquie). En 1986, à l'âge de 21 ans, il a obtenu le 1er prix du fameux CONCOURS INTERNATIONAL DE RADIO-FRANCE. A ce prix s'attache un Récital offert par les RENCENTRES INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES, ainsi que la remise de l'Instrument primé au CONCOURS INTERNATIONAL des MAITRES GUITARIERS et acquis par l'Association pour les RENCENTRES de la GUITARE de TARBES qui l'offre à Radio France.



جلالفرانسوی که در مورد زندگی و زندگی کسرت خالد آرمان نوشته است



زمانیکه خالد آرمان یک گیتار گرامسبهارا دریافت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین آرمان : من به پسر نوشتم . نروتن باش روطن شی غمخود را فراموش مکن

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزند ، در پگر انجا تنها چاند تاروتکه های چوب نه بل یک د نیای از رازها و قصه ها است که صدای میشوند و بال می گیرند . راستی این دست چه پریهاست ، دست استاد ، دست تواناست . آرمان در چند دهه اخیر یک نام بسزنی در دنیای موسیقی کشور بوده و هنوز جمله این نام در تاروتکه های موسیقی ما و اگر کمتر تو گویم در دنیای موسیقی گیتار در سطح جهانی ادایه دارد و پسرش خالد آرمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل پستک استمداد بی نظیر بر رخش .

محمد حسین آرمان ، آرام و خورش پر خورش است . شفته ود لیسته موسیقی است . روزهای زیادی می گذرد که در نظرداشتم با آرمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع میسر شد و استناد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منزه باختری

- فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
- شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
- این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا شتم مثلا الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتسابی نماند ان را - نسیکه . من

بته در صفحه ۱۸۰

آیا خالد آرمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید بی

موسیقی مانده ما - مانده ولین را آموختم و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار دارم این انگشتان اشغالی تارها و سازهاست .
- آیا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنید ؟
- بله من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی با استفاده از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم . فعلا در کجا وظیفه دارم ؟

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدر مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت قهر بود با کسی حرف نمیزد، وظیفه اش دهنی از - ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت با من میرادم و خانمش هیچ گاهی با خنده و مزاح صحبت نکرده بود.

مادر من آهی کشید، این آه و گریه راز را گشود، او همسراه با اشک گفت: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدترت مادرت را طلاق داد تو بعد از طلاق بدنی آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تسرا برای من، که خواهرش بودم سیرد - بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندیم، تبه مکتب رفتی و آهسته و آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی تسرا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روز بعد که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همگانه مرا دید، به آغوش گرفت، اشک از چشمتان سرانبر شد چه من گفتم: آگه، تو مادر جدانتی، ایطور دم دروازه نشسته ای، اونکر میکرده حرف های او در من اثری نگذاشته من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم مادرهای من یکجا شد.

آری! بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه ماتر داشت، اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم، از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم، عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه، ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادقی الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم، مزار او را دیدم دیده پرسیدم: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت ماندم، پرالم گفتم: تو دم نمره کاهاب شده ای، تبهیک باشد، آنهن از تو همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کاهابین هیچ خوش نیامد، اینهن درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: مه کاهاب شدیم؟ به آواز بلند گفتم: دم نمره، اینهن به پارچه بگی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتیم، یک ورق سپید چاپند کله سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم، او هم بمن خیره شده بود، - اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گریستم، او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لطفه بی گناشت تا بگویم، شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهامم به نوازش پرداخت، پلی دستی ((او)) بود، با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بهم سر قهر، ... نتوانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید، هر دو ما این قهر ما در من نشستم، آن قهر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری، مرا مثل یک مادر خود میخواند، ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد، با خود در دل میگفتم: مادر، ... تو ... را ... دوست دارم، با آنکه ترانده یه ام، تراد رخیال دارم، مادر ... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

نتوانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است، بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسه ای آنکه چیزی بگوید، بند دستم را گرفت و نهم را شمرد، سپس در بازو اکثری داخل اتاق شد، همگانه چشم هایم را باز دید، پرسید: چطور هستی و لبخند زدی، لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالتم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی گفتم: فاهدی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همگانه از خواب بیدار شدیم، خود را روی بستر یافتیم داکتر نرس آمده بودند، یکی ریش را گشادند و گفت: حالت چیست؟ سرم رابه علامت تائیدشور - دارم، داکتر صتی از دیگری پرسید: داکترها خوب خون بیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستیم، خون او را کفنی است، در شفاخانه نبود.

فاهلم یک بوتل یافنه، پشت بوتل دیگه فرستادیم، نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلم میگوینت داکتر گفت: او تا نبودن، یکی پرسید، از - مادرم؟ مادرم هم نیست، وسوسه وجودم را استیلا کرد، منگه خیم را تیلای معاینه نموده بودم، () بود، میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیش میگردم، مگر همه سوالها بی جواب صماند، او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد، غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم، مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

فاهلم یک بوتل یافنه، پشت بوتل دیگه فرستادیم، نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلم میگوینت داکتر گفت: او تا نبودن، یکی پرسید، از - مادرم؟ مادرم هم نیست، وسوسه وجودم را استیلا کرد، منگه خیم را تیلای معاینه نموده بودم، () بود، میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیش میگردم، مگر همه سوالها بی جواب صماند، او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد، غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم، مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

ایها دو چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد، قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه قهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟

گفتم: هیچ، فقط اینهن پس تهرت را میبرد دارم، با خنده بی گفتم: منقبت! [[یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما بر از هیاهو بود، اونقط ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهلم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم، یک سفر پر از خطر، پر از تشبب و فراز ... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کوچه ما نفس گرم میکشید، من و او هم دیگر راهمیشه میدیدیم اخواه ما ما آمدیم به خانه ایشان میرفت، هیچگاه فراموش هم نمیگشتم، در امتحانات چارونیم ما با من کما کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تخته برایم خواهد داد، همیشه درسهایم را از او میبریدم، چونکه بهترین زبان اویسی

فاهلم یک بوتل یافنه، پشت بوتل دیگه فرستادیم، نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلم میگوینت داکتر گفت: او تا نبودن، یکی پرسید، از - مادرم؟ مادرم هم نیست، وسوسه وجودم را استیلا کرد، منگه خیم را تیلای معاینه نموده بودم، () بود، میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیش میگردم، مگر همه سوالها بی جواب صماند، او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد، غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم، مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

فاهلم یک بوتل یافنه، پشت بوتل دیگه فرستادیم، نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاهلم میگوینت داکتر گفت: او تا نبودن، یکی پرسید، از - مادرم؟ مادرم هم نیست، وسوسه وجودم را استیلا کرد، منگه خیم را تیلای معاینه نموده بودم، () بود، میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیش میگردم، مگر همه سوالها بی جواب صماند، او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد، غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم، مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

از میان ما است

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

کوچه سنتی ما، هنوز گرم بازی کودکان است، امروز بازم آنهمیشه بیخ زده اناتم، همانگونه آن کوچه چند سال پیش را می بینم، آن کوچه بی که مسرا روزگاری به سان کودکی در برداشت، مقال و تقاسم داشتیم، شوخی میکردیم، حالا نیز کودکان شوخ قال و مقال دارند.

کوچه مادر نیمه که بلندی قرار دارد، که مردم درجه اطراف آن سینه ها ساخته اند، در اینجا - همیشه غواصداهاست، قال مقال است، میدانم چه موضعی ایست که سالهاست حل نشسته و داد و نهد دارند، سان زندگی من، کوچه تا بحال پروازها هست.

کودکان مثل دوران کودکی ما بدون کینه خوشحال و خندان اند، همبازی هادارند، که با هم مشغول سرگرم اند، با هم قصه هادارند، جنگ هادارند و - آشتی هادارند، مثل من، مثل ((او)) ...

در دل هر سنگ این کوچه نفس خاضره های اوست ((او)) همبازی من بود، فقط چند سالی از من بزرگتر

کوچه چای خان پر تابه

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

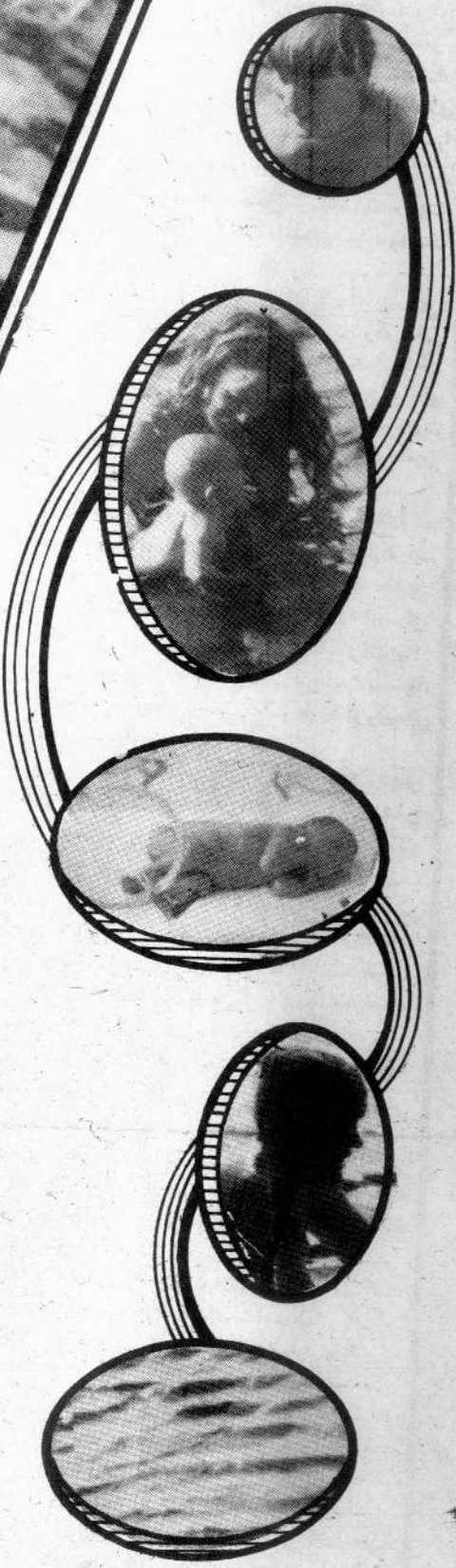
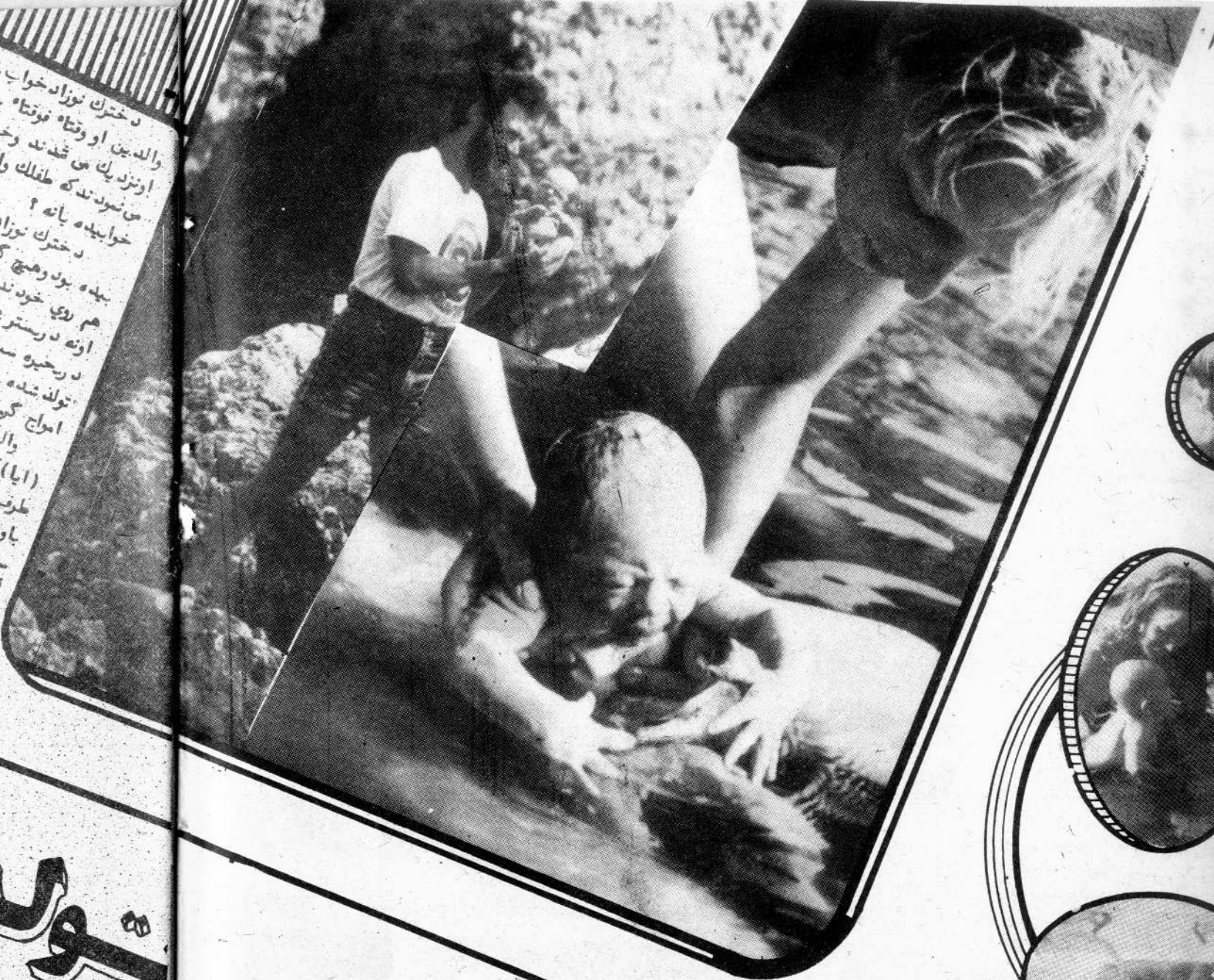
بود، از تروخی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میگویم و تقسط خواست مرا میخواست، قهر میکردم، به خانه میرفتم و اونروز صبرت با کسی دیگر همبازی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد، منم میرفتم و او میگفت، باز قهر نکنی.

ما بزرگتر میشدیم، نهالغ تر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید، خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها گریستم، آنوقت شروع زندگیم بود، همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم، خیلی او بر سرم قهر بود، نه قهر بلکه، قهر آلود، لباس نیلی صاف بتن داشت، موهای سیاه و میچشش به نهالین اویس انزود، او مرا هرگز بد آنگونه حرف ها نگفته بود، خیلی متمجب به او میگویم، اما تندی حرف میزد، چشمانم نهالین های او را حساب میکرد، او یکباره کی خاموش شده به طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که - خود لب به دفتر سپارون آمده و این سرگذشت را به - استوار یادداشت



فقدان کودکی و آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتا فوتتا به سرد
 او نزدیک من شدند و خود را مطمئن
 خوابیده یانه؟
 دخترک نوزاد واقعا خواب
 همه روی خود ندانست، از سر
 اوزه در دستر شفاخانه بلگه
 در حیوه سیاه (در بیس آب)
 تولد شده بود. سرتاپای او را
 امواج گرم در برداشت
 والدین دخترک که استرا
 (ایا) گداشته بودند به نوبت
 طرف او نزدیک می شدند و مشکل
 باورشان می آمد که فقط چند
 ساعت قبل طفل آنها در بیس
 آب تولد کرده بود.
 چندی بعد طفلک پیدا شده
 و خانواده باکی با نسکی، کاتیا
 مادر او را در ولاد پسر بدو و دختر
 نوزاد آنها (ایا) به اولیسن
 گردن شناوری در حیوه سیاه
 پرده اختند.
 با وجود آنکه چنین مناظری
 رانی توان در هر ساحل بدو ولی
 مشکل است امروز به آن اسم
 معجزه داد.
 زایش نوزاد در بحر باد رآب
 روز بروز موج می گردد، جهان
 چنین تولدات در کشورهای
 شوروی، فرانسه، ایالات متحده
 آمریکا و جزایر اسکانه بهیوا روز
 به روز از یاد می باید.
 زاده از ۲۰۰ تولد در آب
 بحر زیاد رقیب منزل در اتحاده
 شوروی ثبت گردیده. جالب اینکه
 نه تعایک واقعه مرگ مسا در
 ویا نوزاد دیده نشده، بلکه کد ام
 موایب ناگوار بعد از زایمان
 دیده نشده است. تولد سالم
 این اطفال، درست بودن فرضیه
 ادوکتور ریگود چارکوفسکی را
 به اثبات رسانده. برصوت ۲۰
 سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
 راتدین نبوده بود.
 تولد
 ماد طفل تسهیلات زیادی را در
 برادر که از آنجمله جلوگیری
 از زخم شدن و درن های سخت
 در انتهای زایمان می باشد. تولد
 در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
 و طبیعی است، زیرا طفل در دو
 زنده گی خود در بطن مادر در

بین مایعات قرار ارد و زمانی که
 او در آب بد نیامی آید، تغییر نسبتا
 کسی را متحمل می گردد.
 هنوز هم محققین علم طب راجع
 به این نمی دانند که نوزاد در
 لحظات نخستین زندگی خود
 چه چیزی را احساس می نماید.
 ولی این کاملاً واضح است
 که بعد از ترک بطن مادر
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی
 جاذبه زمین است متحمل می گردد
 در این اثنا نوزاد ۳-۴ مرتبه
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا
 می نماید. انرژی که طفل در بطن
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا ده
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف
 می رسد. توازن از طرف دیگر
 که از ارمحول مایع به ماحمول
 (خشک) مشکلات را در زمینه
 تطابق او را گنیم نوزاد به جهان
 می آورد.
 در رساله های آخر رنتیج
 تحقیقات که در این زمینه صورت
 گرفته، به دن چون و چرا ثابت
 شده که چگونگی نخستین روزها
 وحتى اولین دقائق زنده گی
 انسان در شکل روانی او را آینده
 رول بس مهم دارد. بخصوص
 رابطه میان حالت تولد طفل
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای
 تولد توسط سر خود متحمل
 می گردد) و امراض روانی بعدی را
 که در آینده ممکن است هائیکند
 حالتش شود، به اثبات رسانیده.
 انسد.
 تولد طفل در آب در واقعیت
 امری که در طفل از ماحول طبیعی
 مایع که در رحم مادر او را احاطه
 نموده بود، به ماحول مشابه مایع
 از حالت بی وزنی به حالت
 بی وزنی که در آب همان می آید، میباشد
 همچنان در شرایط مذکور برای
 نوزاد لزوم مصرف انرژی جهت
 رفع نیروی جاذبه زمین حس
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تر
 تمام می گردد، واضح است در
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور
 شده در بطن مادر را در انتهای
 تولد کمتر مصرف نماید، انرژی مذکور
 در رشد بعدی او تا به ثیر قابل
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال
 تولد شده در آب دارای عضلات
 قوی تر بوده و اولین حرکات راجع
 بهارت خاص خود را از همان
 جنین اطفال زود تر از همان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه می توانند زیاد از یک کیلومتر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال لا شناور با سالم تر و مطمئن تر
 از دیگران بازی آینده آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حواسی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلقی می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم
 و سرد با سازه عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل مهم دیگره اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید. عبارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردد،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سرخوردگی و ارد نماید. معنی ده
 تا نیرویی وارد نمودن در نتیجه مامان گ
 چارکوفسکی در نتیجه مامان گ
 قبلی زن حامله توسط
 تعویبات مختلف بشمول
 اب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصلت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر از تمام این
 تسهیلات -
 گذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بچیل شوي و. فعاله او هراړ خیزه ونډه واخستله. کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) لاجې نیتوې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستې د رلودې او همداروچه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونيو اګوستینونیتو همغښ چې د سیاست په لور کې پوښهور شخصیت و. د افریقا د شمراو په محاکمې کې د لول د مبارزو انقلابی شعر په آسمان کې لکه خلانده ستوري اوس هم بلنډې او په راتلونکې کې به هم وپلنډې او د ((توري افریقا)) استعماروې او استبداد بېلې ګوتونه بسه زبا کسې.

د نیتو شمرونو مشهوره مجموعه ((سیخې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په لویو ژبو کې لیکل شوي ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسی جایزه وګټله. نیتو افریقا د شمرونو دې او شمرونو د هنرپوهنې افریقایې په زړه کې لیکلې لري. هغه په ویل د افریقا د خلکو لپاره لوی توند نه له حماسې شعره پرته بل څه ندي. دغه (تور) شمرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکوډ پښو یوه ندي چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتی دي. د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتوندې. بقیه د صفحه (۱۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دې یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یوه شاعر او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کپلن، د یوګوسلاویا او چینونو سترو او مشهور ادبی او فرهنگي شخصیتو د دغه لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزی هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو ازادې پخپلې جنبشې رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اوږدې شاعر و. هم پوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم لپاره د ((د مافه مېزا)) په یوه تاجو کسې د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېږل شو. د اهل خلکو د دغه په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د دغه ازادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدول شواو په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتښتاوه او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شپه کې چې د ازادې لمر لیدلې و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنې اوښانې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر په خپل پښته لاس کې د انګولا د نوي زیزیدلی ملی فرهنگ په آسمان کې وپلنډید. هغه شمرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساسی او مهمې مسالې یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لاسه لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیې پوهنتون کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استکھلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شواو زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د پرتګال د مستعمرو د محصلینو په نامه یو شمېر د محصلینو په رانیکال جنبش کې

نوشته د معریف

دا را

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه نروغ د پده گانشی است. زنده کی ساده وی تحمل داره. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه بی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلوی در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمی نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را در این بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید رهنده (۸۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالایی لوی ولسوالی تپینوار است. جشنان تاریکشی انگیزه شویان نیز گویا و سیرو - مندی حافظه اش بوده است. وقتی باز بخت کلام خداوند (ج) را از امواج راد یو شنید، شپشه آن کلام شد و برای فراگیری آن صد تا تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دور تا هند و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاری و قرائت در دست کار دیگری است. من در دوسان و ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ و قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایستد تسخیر می کند. و کودک کش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتی حاد به صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج و خنوازان فرامیگیرد. این بنادر در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد قی - الباب سکیم. کودک در می گشاید و قاری نریکت الله سلم وسط حویلی مرا با آتانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هائی نماز گدا ری مزین است. او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سماع شده میتواند. وقتی در ترجمه شعر او خوانندم بیشتر مایر کردم. او چقدر ریخاتسیر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه بی نیز است. در کما میزسته و در کجاها



او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

باز کرده دقیقه در زنده گی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شکر کار خود را در چه سره
و چشمان آن زن دیدم زیبا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و بعد متر از همه نعمات دنیا بود
- آیا ارزش این شغل را از -
همان شروع تا رسید انستید ؟

- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکدم شتم زهرس عارا مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تنامسانه یونیفورم مطس
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
برمیخاستند .

۱۰ روز ۱۰ کیلو مایع را از بطس
اوجان سا-تم بعد از ارا عملیا
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در انجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترول مانر ادا است
درمدتی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیرم اورا از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمد انچنان

در انجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم اورا نجات دهیم .
مثلا بخاطر نام یک مریس
را از صیغه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) ادا است در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعد از عملیات میگردد . ما طبعی

فندی حمید سرشترولینر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی .
من تا انجا نرسیده ام ، در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کام صحبت کنیم باز هم از عملیات
خانه صحبت واهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مرضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناشی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و مرکزتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حوضه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای،
بقیه در صفحه (۸۰)



ضیاء بیسند



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

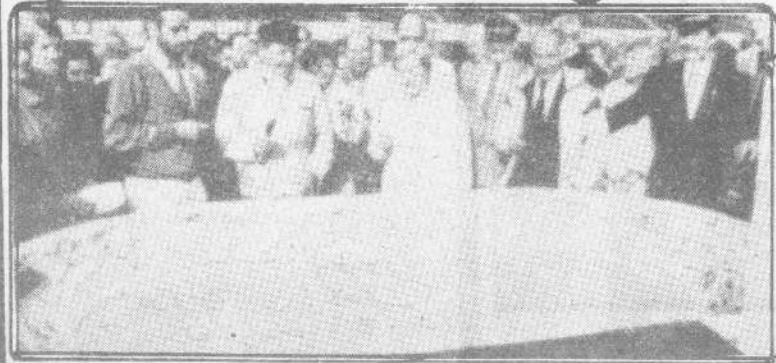
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



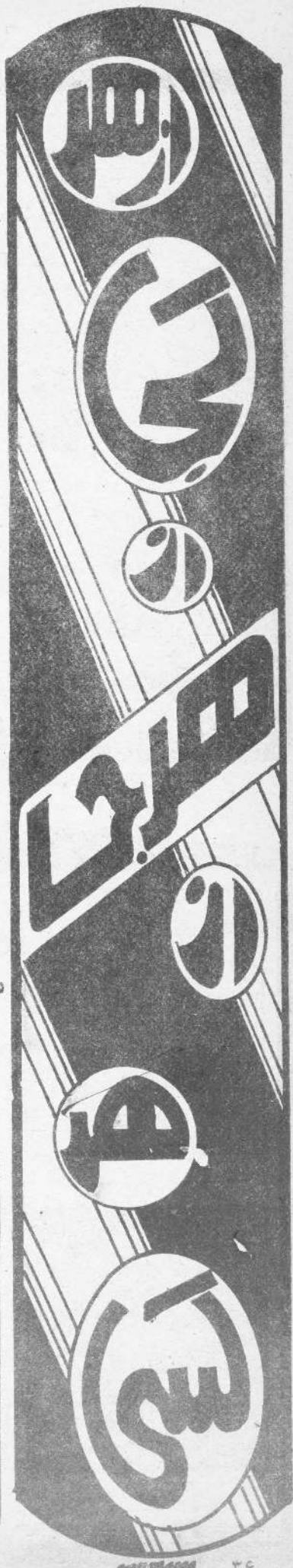
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

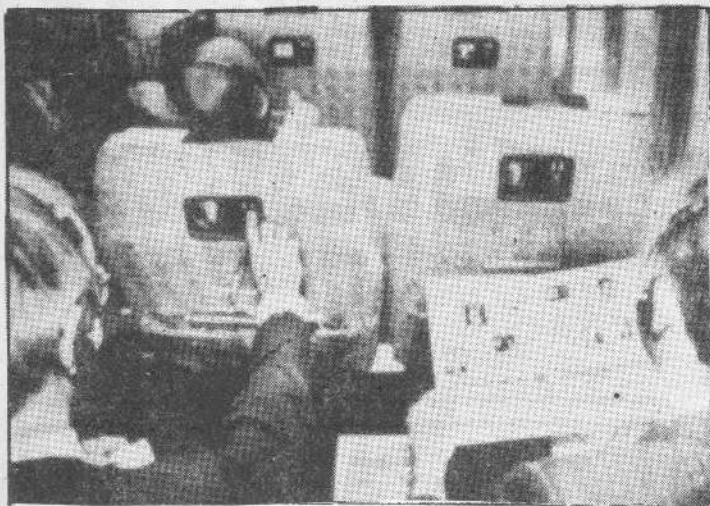
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل انراک از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانی از وستون امریکا تصویب خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی انهار داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا



کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکید می ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان وریکار جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکارهای جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

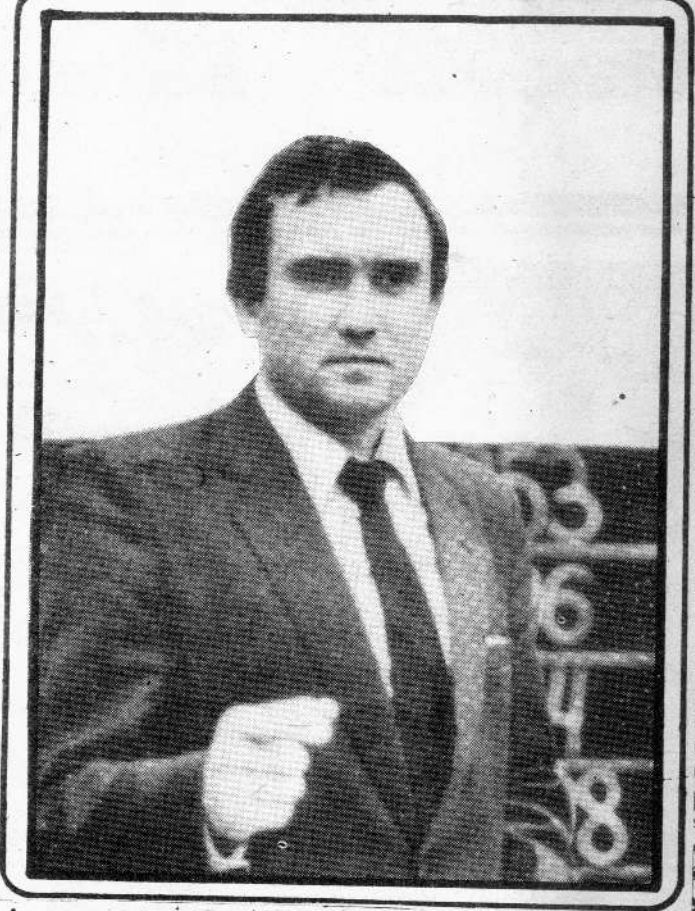


غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت

ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کم - لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه ترې کارواخلم نه درلودل - په لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه په لومړي سر کې مې له هغې ساده طبعي څخه چې نورې اولونې - هېڅ لري، که واخسته ؟ د کوچنيو ((سخو)) څخه مې پیل وکړ دپانديو کلمات اهامدونه مې په هر ځله تکرارول او هر ځل تکرار کې مې نوې کلمات اهامدونه ورنهاتول . دوخت په تېرېدو سره په دې پوهېدم چې دحافظې د بڼه والي له پاره دښمن خو محدود متودونه په پراخيزمن دي چې دهغوی له ډلې څخه نه شي ماخپله دخپل لمان له پاره اختراع کول، دښلگي په توگه هغه وخت چې په توره څنگه - باندې لیکل شوي مدونه حافظې ته سپارم . نوڅه کم چې په مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور څرنگان ته مجسم کم او هغه ډول مې په بهرني حافظه کې وساتم . دغه مجسم دپه پراخيز د و تمونو د اجرا کولو څخه وروسته په بهرني توگه ترسره کېدای شي خوښوي پرښه مې په پراخيزه اسانې دې څنگه چې په موسمي صورت په ذهن کې لږه انځور اها رسم ساتل کم گران کار نه دی خوځولنه باید په پرله پسې ډول ورته وکتل شي اوهر ځل دمنظري ټولې برخې باید هغه پراخيزه پرتله شي چې په ذهن کې پاتې دي . لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه وخته پورې وکتل شي چې دمنظري ان لږه کوچني برخې هم په ذهن کې لمان ونهسي .

باتي په (۱۷) مخ کې

پورې توپيک چې دحيرانوونکي استعداد داوند دی، دسترس پرمخ رانکاره شواو دڅو تنو ننداره چاوشخه مې هيله وکړه چې په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي ارتيست پورې توپيک سره مې د کهي دنيا په صوبه استراحت لمان کې پېژندگوي شوو دغه استعداد اوحافظه زما دپه پورې حيرانتاسې شول اوداپوښتنه راسره پيداشو چې څرنگه کېدای شي په انساني مغز کې دومره پېچلي جدول ((ټيبل)) شي ؟ لکه څنگه چې څرگند ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر محمد حيرانوونکي

دشوروي اتحاد د اوکرائين جمهوريت په مرکز کیف کې د شوروي اوهرنيوداکټرانو ټولنه شوو نوموړو د زړبت د پراخيزه هکله بحث وکړ . په دې ټولنه کې د اوکرائين دجمهوريت د علومو د اکاډمۍ د پروفې ف . فريکس څرگنده کړه د زړبت په مقابل کې مبارزه شوني ده ، داکا په هغه صورت کې کېدای شي چې هغه داوسپني له پاتې شونو (بقاياو) يا ساکوشخه پاکه شي ، داکارډ لمانځنې ټولنه په واسطه نه بلکې دفعالو شوسکرو په مرسته چې په بيالوژيکي پېچل شوي وي سرته رسيدای شي - ددې تجربې په جهان کې خنډ پوښکي مواد به څو وکې کمزري ، زهري مواد به بهر وکولو کې جذب شي او هغه نتيجې کې دتجربې لاندې پراختيوه تر کنترول لاندې راسي .

دلتهنگراد دطبي علومو د انستيتوت پروفېټاپال (ډاکټر) څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې مې له متعادلو اوښاتو سولانتو څخه ژوند شوني نه دي . دا

تعدلات په ماشومانو کې په نيمه توگه ليدل کېږي هغه ماشومان چې ژوندې د هغه هغه کسي د گڼتن اندازه د زړه نسبت زياته ده په همدې بنسټ د زړه حجروي دهغوی له نفسی کمزورې هغې څخه نه شي جوړ - پدای . نوموړي داکټر چې دلمان نومېد زياته کړه چې دوخت په تېرېدو سره دپه پراخيزو طبعو څرگند اوداپوښتنې (معانيت) اندازه به راتپه شي .

د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ د هروس پېژندنې د انستيتوت پروفېټور ف . بوتسکو داپه ډاگه وکړ چې د زړبت د څېړنې اود هغه د نه راتگ په برخه کې د اورگانيزم دغامي توانو ستروول لږه ، نهارې وسيلې شي چې داتوانو له کمزور تيا څخه ورسول شي اوپه پراخيزه ډول کېدای شي اواکمني شي .

په دې غونډه کې د شوروي اتحاد د اوکرائين دجمهوريت د علومو د اکاډمۍ هروس پېژندنې د



د شوروي اتحاد د علومو د اکاډمۍ د پېژندنې د انستيتوت په غونډه - وکړه چې په گډه دي د پېژندنې اصطلاح د ((کهرهائي تيزابو)) په جوړولو پيل شي ځکه دامواد په په اورگانيزم کې دمواد و د تياروالي او هسلواو همدارنگه دارگانيزم د هغې ترکيب لجه تنظيم سره مرسته ايازاره خلک پدې اميد دي چې دوي دي زار و وي څووک که ژوند او يا دجوواني دروسل غواړي نو تر هغه وخته پورې دي انتظار باشي ترڅو چې پدې هکله د پوهانو څېړنې وروستې بري ته ورسېږي .

باتي په (۱۷) مخ کې

گرامافون څنگه او چا رامنځ ته کړ؟



دې توگه به ثبت کيدو د اوریدو لپاره مې خبره برعکس کيدو هغه راخيستونکي متن به دمار - بيچي جوړېست د ننه اوياد باندې دغز د خوړيدو سبب کيدو او دغه غز به بيا پوي داسې برلاسي څېرې چې داوريډ وړ به نه و بيا وري گومو د زمانې په تېرېدو سره ان پسون او نوو مخترعينو چې په دغه برخه کې مې په کار پيل کړي و دغسي اختراع ته وده ورکړه . حليسي پوښ لرونکي استوانې خپل لمانځي مومي استوانې ته ورکړ او د پېرې سره بيا يې کي صفحي داستوانې لمانځي ونيو خوکه چې د يوه بل بدلسون په ترڅ کې نه ماتيدونکي صفحي راښي . دکست يا فیتی په رامنځ ته کيدو سره يونوي انقلاب په دغه برخه کې راښي . څومره چې د گرامافون د صفحي په برخه کې بدلون رامنځ ته شوي ه هغه اندازو ماشين هم وده وکړه . دې مانا چې داريا مې امریکا پې او جاپاني پوهانو له خوانوي څېړنې وزيات شول خوچې په اوسني پرمختللي بڼه رامنځ ته شو .

په ۱۸۷۷ کال کې اديسون د خبرو د ثبتولو په استوانه پسي ډوله اله برابره کړه . ده په خپل تحقيقاتي مرکزي چې د نیوجرسی په منلو پارک کې وده هغه بيلگه جوړه کړه . وروسته مې دخپلو حيرانو شويانو يوالاتومېر اندي کيښوده او ويې شوه چې ده - اختراع کړي ماشين کولاي شي هم ثبت وکړي اوهم خبرونس ده دور کتون هغه نامتوسنده ده چې ((مري يوکوچنی وريډر لوند)) ويوله چې د ثبت د ستاگه همدغه سندره په کتبت ډول بيرته خپره کړه .

اديسون دغه ماشين ((فونو - گراف)) ونوماوه چې له دوولسو څخه جوړ دی او غز اخيستونکي مانالري : د هغه اختراع شوي -

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

شود؟
حجرات سرطانی در داخل شعی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

پلی این بیماریست که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند. تومور چیست؟ تومور عبارتست از توده یا لخته

سرطان باشد، بدون آنکه از آن اطلاعی داشته باشید؟
پلی انواع سرطانی معمولاً زمانی ظاهر میشوند که سرطان رشد کرده یا انساج را تخریب نموده است. هر چند

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

ویا سخ‌هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارت اند از: قرار گرفتن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب، رادیو گرانی زیاد، دود کردن سیگرت و تماس بابت سلسله مواد کیمیایی.

آیا سرطان سار است؟
مسلمانه

کمواد دودی و نیکوتین بیشتر را استنشاق کنید به همان بیمانه خطر ابتلا به سرطان ریه بیشتر است. دریند، چیز بنام (سگرت بی (سگرت) وجود ندارد. بهترین نلتر تا نورم اینست که سگرت را تره نیند.

مرگ های ناشی از معنادین سگرت و کسانیک به سگرت عادت ندارند، مقایسه گردد، این تفاوت بطور نسبی کتر است.

آیا نوشیدن زیاد مشروبات الکولی خطر ابتلا به سرطان را بیشتر میسازد؟

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا سرطان ارثی است؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا سرطان ارثی است؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

آیا سرطان ارثی است؟
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات خبی که آنها را اجایه کرده است رشد میکند. این حشرات نمکنت به مجاری

تغ ۴۰۰۰ ما نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی بتسول
 خان همسر سارساک مجدی بی ، هستید ؟ والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فروشی رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند شاهم اگر بنام بتسول
 سراغ او را بگویند ، به مشکل موقوف خواهید شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند ، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از بتسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی سارساک مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا بلوای ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم ، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کاپیوش میخوانم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدانم چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخواهم بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایستد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ؟ ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوقی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا» ۰ هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست داشته
 است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میگردد و
 بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نهایتترین شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام -
 اطاعت شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانها سنی پاشا برآشفته و بالحنی تحقیر آمیز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نهی خارجیه
 عوضی گرفته اید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم ۰ شب دیگر در مضامینی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد ، پانها سنی پاشا با بزرگواری جواب -
 داد که «آلمانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیشزها در کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تحقیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیثیت و نظمی مرا
 جرحه دارم ، چانه نهد آنرا ندارم» ۰ این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیسک
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چله قطعه نهد
 آنرا ندادم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشا نشست ، پنداشت غذا های
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نموده ، شامرا
 بهم زده است ، شتابان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !» ۰۰۰
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کوسا استغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخواهم اکلانس (وقتی صبحانی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیسان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانها
 صعود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 صعود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفیر کوسر
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود ، منحصر امور شرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است . این تخصص
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکوش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیورسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد بندششان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 ها سپارند ۰ شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حتما برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهید زد ، در محوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پیمان روی نهانها
 میگرد .
 خدا شامخیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدا مرحوم مجدی را فریق نورا
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا من
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریبا دهن تقریبی
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنسی ها برپا میکردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد میشد به شمول مرمز های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ۰۰۰ میکنم» ۰ این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزد ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قشلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غوغا شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساک مجدی ملزوم ، همان پانها سنی فتح پاشاست .
 پدر سارساک ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافرت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی برپا میزد
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برپادی من شده همان

تصوی بطور حقه امارتکم ؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت ، برای امارت صرف مناسبت
 تشخیص دادند . ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و اروپائی آن زمین امارت کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام ، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفهای بی نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند ، جالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده ، البته می نهمید منم که نازکی کار در -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ، پانها سنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از همسر
 ایتالیایی ها برداخته ، بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروز واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا ، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند .
 آری نهدانم ، شما خواهی درها رو ، بتول خان
 معلوماتی بدست میآورید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهم آقای من ، ایتالیایی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دهاتیان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را گرد خود فرا میخواند و میگفت: «اشب مهمان من هستید» و آنها را به مسائل مینویس و میسوزشده به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بجهنم منوال منصور بخود او بر میگذاشتند و غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارائی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - یا ((لقمه شمیم)) را بکند. اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند. آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاست میبرد. در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی ساراسک مجددی واقعا خلی کک کرد، در غیر آن ممکن نبودن دارایی و ملک و مال بسیار را انتهای باشد. شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این ساراسک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد. خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و ساراسک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از ساراسک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقمه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به ساراسک مجددی خود مان نگفتم. ((هنوز ششما. نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد.)) فقط از راه اندر زکوی در - آدمم:

- مجددی بی، برادر، خداوند نهایی و ابرای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند. اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منصور بخودگی، در نظرم کار درستی نیست. نه خداوند بندگانش این کار راضی خواهند شد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی. زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدا هم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشید ساراسک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که ساراسک مجددی ما وقتی آگاهی یافته که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۶)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی بادنجان دورقاب آمانور نبرد داشت. هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوها زبان میداشتند میگفتند. ساراسک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلق پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، ساراسک مجددی اندکی دستور میداد: «اورکستر - دنهال مایلید!)) ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان بنام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد. انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیس ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده بسیار پنهان آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا نگاه می تاکار دنیا با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم. بعد از صبح ساراسک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود. پولی را که بهر هرات بر اینمانده، نهدانم چگونه خرج کم، کاشی شغلی میداشتم که روزی سه - - - - - (معادل ۵۰۰۰۰) پول (عاید میداشت ولی نتیجه کار خود می بود) بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار وزنده کی رومبا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از نمایان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آنهمه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانند و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت. من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: «املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا»

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزرعه، باغ، خانه و نظایر آن. نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزرعه اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزرعه تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخوانند: «روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد!)) وقتی روزی دیدم در محرم ساراسک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن درازانی افتادیم. فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد ساراسک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوها، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند. و عواید یکتنه همه آنها از حساب او برداشته شود. حیف ها که همیشه در سایه - ساراسک پول خوبی بجهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهو داران، هاداران شب بنظر اینکه هم دستور را اطاعت کرده و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: «بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم»

ساراسک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد کرد عاید خالص یکماه آن گانهو را به صاحب بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنهال کار شواب می گشت، انهدل و بخشش به فقرا، دستگیری مستعدان و هرکس که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکوتی شهر ملکیت اصلی او بود. جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: «اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند»

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: «مژده مجددی بی! اخیرا کف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بغروشم ۱)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: «برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک! این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بس است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن!))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوی

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوتی دور دوری ہندی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہیلو شاگھی می ((پہ سترگی)) شکلو
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہا داد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر نفونواور نفونوہ لہوگی
 لک شمعہ لگدہ ، ولیدہ ...
 ولں بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکھوہی |
 بہ پہ خیل حسن مہروہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروزما د نرہ پہ ہن کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غورہی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی پہ سترگی می ستاد حسن وارشی
 داختران خور لں ژوندی نہارشی
 جی د سروشلو شکل مہ یں نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارشی
 جی دزلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ
 لہ سہی تہ می دوکان جیود مطاوشی
 جی داستاد خیال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فوہہ راہ و تہیتی ہزارشی
 ناراس ، می ستا د ہلتن کی شوہ پہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (واج) لیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرس نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جہان جان مرا سوخت
 صرہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مہر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خورشید زد افسان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
 چون بانوی نیامتی نغمہ اشب
 تاباں ہرنگہ تو مظلوم نیامتی ام
 اندر مسر خاطرہ تھا نیامتی ام
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نیامتی ام
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلندہ می
 چون زبور شکستہ نغمہای زلندہ می
 آفسردہ در تلاطم دریا نیامتی ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چوارشو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
 نازار دور نمای و طاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو آراستن آباد کی سازی
 خانہ سپر مویکسرو سران سازی
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را تو نہی کہہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموشی سازی
 کہ ہر دم مراخوم شادان روشنی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار زبانی سازی
 شہر تارک مرا باز چرافان سازی
 قصہ ام راہ کجا نزدی گہم سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سیدعلیشاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبسته ای
 وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی ونه گوری به ستر گور

ماه و حسنه نام
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .
 ((اوتنه نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانو کاسا))

زیر ش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه شه دینو به سر وید
 اشکاراته وایه شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بیو به سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شول گویه سر وید
 خوزما وی وچی شونلهی د خولگوبه سر وید
 د تورو لغو مینغ نه چی کرمی سبینغ راننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما پرینده چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی د درخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 فیش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دو شمس از لیلایا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهرم
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه یې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه د امید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قهر هو موسی
 د زړه یې بگر پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شپه ده
 زموږ د زړو کسری ترمنځ
 اوسرگس ترمنځ
 رانیس ا
 چې د ایلو خاڅکس ژوند ون
 په خندا تیر کړو ا

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمنای تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود ای تو بود
 عده کردی که بیایی به پرستاری وی
 دیده اش تابه سحر فز قدهای تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفایش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ی تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستی و شکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولای تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوی ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف بای تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغای تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهرولیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیڅ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیڅ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او سو رو ورته هیڅ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کر لس
 زمونږ ملگرو ورته هیڅ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیڅ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیڅ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو بیده
 خو سر بیرو ورته هیڅ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو ورته هیڅ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
 درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
 بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
 مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
 بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
 قصد من سرکش بر خار و خسب نمی گویم
 ای که گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو-رو
 راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
 پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
 آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
 عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
 ورنه من غزل ((رفعت)) از هو می گویم

احمد ضیا ((رفعت))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
 به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
 به دستان گلاب وازه های عشق
 به چشمانت گل دیدار
 به قلبت باور بندار
 از آن دریاچه خاموش بود آلود
 تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
 و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
 به لبهایت بلوغ خنده هارا بارور کردی
 و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
 که تواز دور می آیی
 که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
 تو چون امواج دریا سرکش و مغرور می آیی
 ز دلشت ((لیان))

ماه رویا

دیشب که بر سکوت و تنهایی زدم
 باه و ناله های سرور و خورشید
 آجابه نام آرزوی صبح زنده خشی
 از دیده های منبذ و تنهاران غریبم
 برو در فشاندم و تنهاران غریبم

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
 رنگ صولت خانه روح خدا میدانش
 آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
 معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
 معنی شعر بقای جان جان جان
 آیت فواید شوقستان فواید دل است
 آن در کتاب فطرت نام فسرل میماند
 آن ((افروز)) کشور دلمها مگر شعور من است
 گر خودی تا بیخود دید رشع درل میماند
 خالد و فسوف

کیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی
 به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
 د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
 جی رفته ای به سنا کی خان شه جی هم جهان نبویم
 زه می به سنا کی خان شه جی هم جهان نبویم
 خودی هیبت زماخوردی زما تخری نه منسی
 مایه کاله می انسان ستوری جگر که خلکو
 خودی زما دسیدی مینی انسانی نه منسی
 زه د ((سیا)) ((زده)) مینه می به سرد سترگو
 دلی زما د مینی گل زما د ((زده)) نه منسی

زده ((سیا))

از شام تا مابوط

من در مریح عشق
 باشهر شکسته و دامن لاله چون
 همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
 گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح
 رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
 عفریت تیره را -
 در یاد سر زخم
 چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
 بر شاخ لاله ها
 بر سنگ یادها
 اما بیاد ((تو)) !

۲۲ اردیبهشت

شمس علی ((شمس))

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
 من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
 و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
 برای رستن قد جوانه ی سبزی
 پیمان موی از بی نماز بیزارم

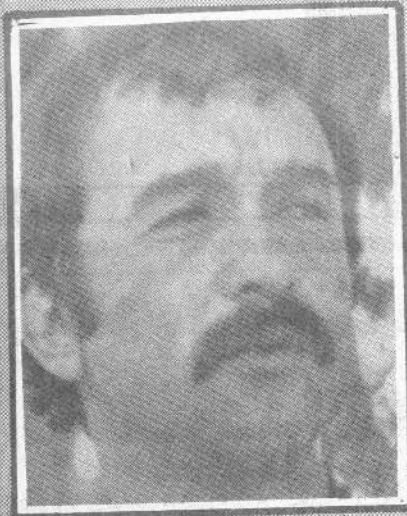
فصل پنجم

دار ی شد میزان خرومن آد پشی
 زین کسم هستی فعلی رفت
 در تاراج ؟
 دیهگانی بیلکسی دردست
 بازگرد پنجمین فصل خدارا
 التجا میگرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه
 بشنم خرم از سایه های نیلای آرزو
 بزود نم بتا طرب با میان نیلای
 درک او حسرتی که تمام آرزو من است
 من با ی میهم
 همراه آرزو
 سوی د پارچاده رویای سزینوست
 خالد

نقطه نیرنگی



یازدهمین روزهای جشن موفقیت

محتوای فکری در این روزها رها می شود، همگی بخش عمده روانشناسی فلسف و در برمی گرفت که تا حد ویدیو عکس این بخش با تصویرها نشست است. و گذشته از آن یک روانشناس محیطی را هم در خود حمل می کنند روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت و پستی می زند و بخش دیگری از روانکاوی، فیلم مربوط می شود به اینکه چه چیزی می تواند تنهایی و خود کم بین عا و نفرت در پاره از او بگیرد و برایش زندگی تازه بدهد، که همان عشق و انسان دوستی و عاطفه ملموس یکی از کرکتر های فیلم است که در لباس نر می به در باب العلم می شود. و به گونه در درون فیلم بیرون یافته است. که همین عشق او را زندگی تازه می دهد و شخصیت پراگند همشوش او را تکمیل می کند و هویت می دهد.

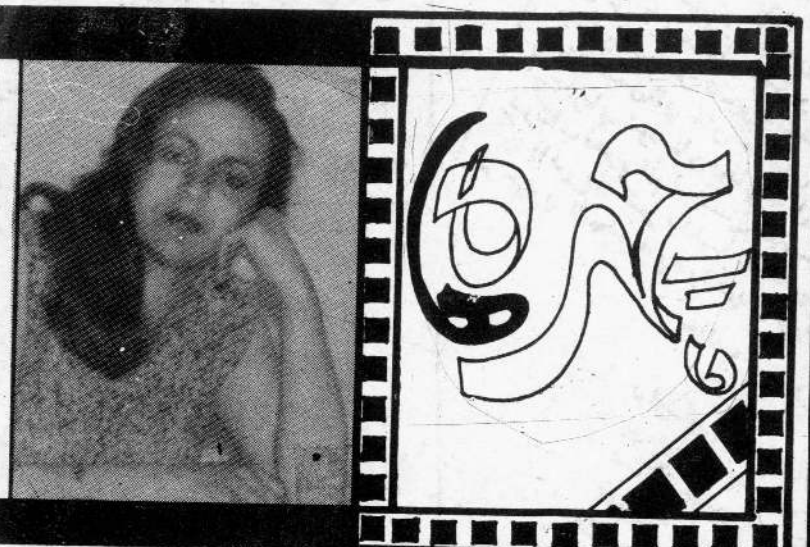
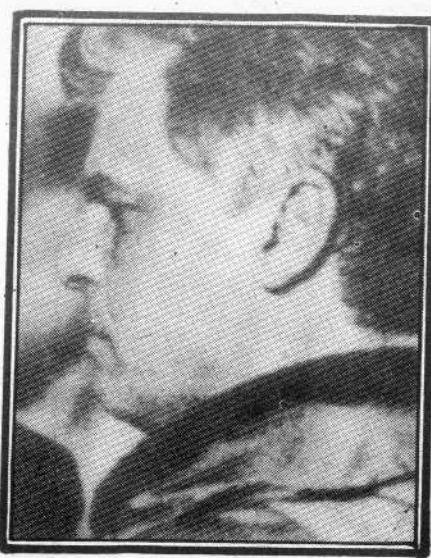
این فیلم از آنارکی بود؟ ساین فلم بر اساس داستان از داستان سرای خوش قلم کشور آلمانی واپس زده، احساس حنازت و خود کم بین، احساس نفست به محیط ماحول و تلاش که برای است

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن ربرنجی بنام او را کرد. و سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یک کلام سامان آرایش، عطریات حتی میسوا د خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.

در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این کار رو آورد. ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود. خودش می گوید: قبول کردم بخاطر یک عینک عمر است که عینک می پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی بینم و مکل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر با خود بیاندیشم که زنها دیگر



های بازی ستاره های تجارتهای



نقشی جدید من سید میران فرهاد در قلمهای

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های است که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده به همینانه تلاش میوزم در هفت فیلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام.

همین اکنون در درون فیلم هنری ((سینمای تلویزیونی)) مصروف بازی استم. فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی

فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

آماده می شود

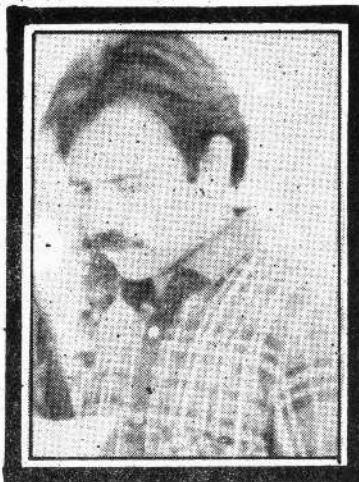
از یاسر شبان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه موی و حلالی)) را دیده ام و فلمهایش تلاش)) و ((تارنگان)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زده.

عباس شبان در باره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشد که در تیاره آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. ستاروی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیوانات به هوش که با فروشند و عده گداشته اند میروند. با فروشند. غیرتین با این قیمت به توافق میروند. در روز همین روز فروشند و بانک مومیز. به قفسل میروند. به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر میگردد. در میان حرارت فلم تابان جیره می آید.





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستم سارنا -
 يسي داشتيم هنوز نمايش شروع نشده
 بود مردم بي صبرانه انتظار
 ميکشيدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ريش سفيد ايستاده
 بود ، او از يك شخص پرسيد :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسبيلار زرو دام اتان . را
 ببينم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گشت : ((يهلويت هنرمندان
 ايستاده است)) ريش سفيد
 دفتتا گت ((واي خدایي من
 چه مي بينم ، اين خورقم ماست
 من فکر ميکردم شايد آدمک ها
 چوچه باشند که در واد پوچند مي
 تن شان جاي مي شوند ، تسو
 به خدا هيچ باورم نمي شود .))



آدمک های چوچه

احمد ولی و هنگامه از هم

جداشدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنري که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخيرا از هم جدا شدند .
 مآخبر جدایی این دو هنرمند را با فاميل شان در کابل
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد يا خير ؟ در پاسخ در يانتهم
 که بلي این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزاننده گان ما به خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر هوي این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطر از وواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نمود
 شو از وواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلا به اسار
 فيصله محکه احمد مسیح نزد هنگامه میباشد و به ريش صرف در هفته
 بیکار اجازه دارد او را ببیند .
 چرا این جدایی صورت گرفت ؟

بنا بر برش ما پاسخ دقيق ندارم ، باشد ولی آنچه مسلم
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریبا
 پشیمنی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه
 بقصر باشد . به مر حال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی برم شایع
 که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود
 دارد به واقعیت بیهولسد و احمد ولی که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرد و برای این مردمی که رنج
 دیده اند ترانه .
 بخم خود را نیز فراموش کند .



پدر خوابهای شیرین

نلم یا ادهمن العه هنرمندیهای گانیک سرگرمی عادی روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گیر انکاف یافت . فلم هایی به گونه
 فلم های جنسی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره
 با انسون رخشنده خود ملیون ها انسان را مجذوب خود میسازد .
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی نش را پیموده و اکنون
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)
 عالی) و تجهیزات کمپوتری و سایر فلهمرداری به کار روزه فلم تعلق می
 گیرد .

مراحل آفانین وراه گشایان این هنر تقریبا بیدار فراموشی
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران ریایت)
 به پرواز آفانز نمایند بی بایست بگان مگس های که بی حرکت بودند راه
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به فکس هازندگی بخشیدند
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل

فریده در فیلم سفر



از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود می گفتم: (آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنرپیشه سینما شوم؟) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت. بالاخره تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم. با جوش و دلی که در روس مکتب را دنبال می کردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستادم و چند پستی ناسیوناله را نقش بازی کردم آرام آرام به شعور جوانان در راه یافتد و دیگر هنرمندان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در رشته درام و نمایشنامه کوتاه و بلند نقش های مختلف را ایفا کردم. اینکه چگونه و اچسی سینما گزیدم؟ روزی در مکتب مکتب با ائمه عالی عایشه (در آنی) با مصطفی صحبت داشتم. آگاه شدم که کارگردان روزیده سینما محترم سعید سینما

در کربلای سینمای جدیدش راتها می بیند و میخواهد برای فیلمش چهره های انتخاب کند، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من و یک خواهر خواسته ام (انجانا) معرفی گردیدیم.

زمانیکه با محترم سعید روزگاری آشنا شدیم او را نخست به جهات اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرپیشه در اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود. همان بود که در فلم سینمای اثر روزیدام ((سفر)) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه در خدمت کشور خدمت مردم کشور قبول کرده اند نقش بازی کردم. من در خدمت خود راهمون رهنمایی های کارگردان فلم میدادم. من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش منجم با این آغاز تکیه مصدر خد مت صادتانه به هنر و فرهنگ خود شوم.

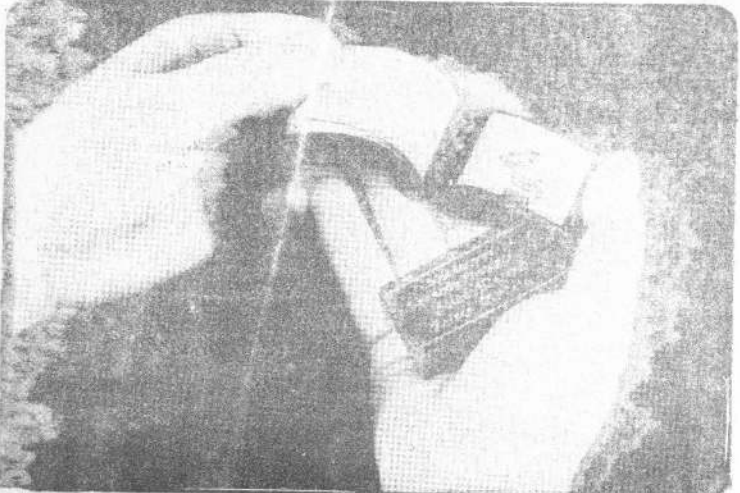


پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است.

- سوال: چی کسی عاشق دیوانه شماست؟
- جواب: من خودم.
- سوال: کجا خواهی زنده کی؟
- جواب: در شهر فلم.
- سوال: اگر یک توهی از جواهرات میخواستی کجا خواهی باشی؟
- بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک درین جا از کمبود این هلیکوپتر استفاده نموده و آنها را به بیمانه بزرگتری نشان میدهند. اما اینک بسند حرکت با شفت، بلکه زنده. اینک اولین مدل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من: ماکس سکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را عرضه داشت. سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماهیذ گردیده. در نوامبر ۸۶۵ اکتوبر و فبرواری بمسوا انداخت.

مناهیخ این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه ((برلینر-نور-کسپال انویگر)) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور برلین ((رونیسگارتن)) به نشر رسید. درین اعلان صحبت از اجالتیترین اختراع عصر جدید)) یعنی پروسکوپ)) بود. شام همان روزیوناطوسو تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود. دو برادر ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسکوپ)) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با ((عکس هلیکوپتر زنده)) بروی پرده نمایش دادند. مترواصحنه می از آنکه تیاتر اصحنه می از ((رقص در فانی ایتالوی)) صحنه کهدی صحنه می از کنگروه در حال بوم و صحنه می از گشتی گیری تماشاگران صورت زده نمایش دادند.

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد. درین حرکت و تمپو اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود. اثراتیرتیا تا آن شد برلین فرق در شرف و هلعله این اعجوبه اختراع گردید و مضمون سلسله خبر آواز مرحله نهی را تپید داد.

مناهیخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتسه، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید.



حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسیده انوری



۵۳

فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورده
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



داده‌هاستونی و ستاره



دو کارگردان معروف سینمای هند
نام امیتابھ را از فلم‌های خود حذف کردند

نمی‌توان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از نسل افتاده باشد. این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد.
ولی سوال درشت و قابل - محاسبه این است که راز موفقیت امیتابھ که همانا استیلا - اذعان عام است در چیست؟
چه انگیزه ها و عوامل و - موجهات سبب می‌شود که فلسازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از جهات خصوصیات و شایسته کی‌های کار خود، هنرمندی است متفرد به خود. چه این هنرمند در میدان بزرگ سرنوشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سراسر دیگران بوده است و بهیچ وجه

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عرض او شتر بکهن - سنها را نامزد بازی در فلش نمود و می خواهد فلم خود را توسط شتر و تکیل نماید.
هنوز این خبر بد تی سبب شده به سردی نگرا نهاده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه رابیل رول کارگردان نامی دیگر هم، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهنمندر سپرده است.
این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند، انگیزه تغییر عقیده خود را انشاء نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان شوم برخوردار گار اینان حل به عجله می‌مورد و تصمیم اتی شان شده است. مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه، با این عمل عاجلانه یک شانس طالین

لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از حلقه نام - ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی موفقیت و محبوبیت قرار دارد. اگر چه فلم پر آوازه او ((شهنشاه)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر راهی همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی می‌کند و سحر الزجه او در بازارهای سینما برق آسا رویه صعود می‌رود و در پیشانی فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمی‌شود.
با وصف اینکه سهلش گیتی یکی از فلسازان و کارگردانان معروف اخیرا باطنظنه خاص، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلسم، فلمبرداری شده بود که وضع دیگر گوی شد. بطوریکه اخبار دست اول می‌رساند که سهلش در ادامه

امیتابھ به چن

هنوز چن در سلطنت رقیب در سینمای هند



در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتشی میخورد
اطفایید خاموش



صاحبه از لیلایدا

باید که برای همه در باره عشق و محبت
ایده خوبی در سر را داشته باشد
چون افراد سالمند

— وقت برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدیدی چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گداشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گداشتیم
از هر خندنگ ناولک سوگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گداشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلای گداشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگداشتیم
یک ماه هلال ابرو و ماه دگر رخسار
گرنام او که (ماه دوپالا) گداشتیم
از مشتري و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گداشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآید ست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
پانامه موضوعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.
وانهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرورد
بخت قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay)) بندره بمبئی)) منزل شخصی
ماد هوپالا گرفته شده. اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده.
دیده میشود، و وقتی که از او خواستن نمودن تایلک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی شکست
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد
آینه بک بگیر که از اشک بیسرم
گفت: نی!
گفتم: یارمن از حسن خود اگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن قطری است و به آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی امانه چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کار سفر و بیامان میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نفعیدم بقیه انرا تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کردیم در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم)) که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود. ترا هم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا
((مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
((مغول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رقص
((ماد هوپالا)) را در فلم ((مغول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردیم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است. یک خیال گدا را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخنها گفتم، شبها بیدارماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سروددی، درد نیایی خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا دوست
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم ترا در عالم خیال تماشا کنم،
یعنی در آینه، آینه شبکه هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا
و بدین حالت عکس میگیرم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهر ترا زوال است، زیرا همیشه با آدم می باشی
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویند))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظورم این نبود که تو گفتمی، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورتت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میرسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیا بس کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم و عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کابجه یاد داشت خود
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاداشت
که هر برکش بهاری روناداشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

— ایا هنوز هم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دیدار نخست شعله
های آن فرونشست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمایی
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به اثر و اثر پیم های اطفایی خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش ابدی را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زوهر خاموش نه میشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زره نوره میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از نورش سر بسوز دنیا و عقبا سوختند
گوشه پندد رگما را سفندرتب کسند
آتش زردشت را از گری ماسوختند

۱۷۷

با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاد و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند
 نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریت قصد سفر را
 به رید و جنیرومینا میداد.
 زبیلی نگران است که نباید هولند اسیر دام خورویان شود. اما هولند برخلاف وید و
 مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم یکی از ایالات کشور مدت کوتاهی را اقامت می گزیند ملول و
 غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد.
 زبیلی خود نروید آن ایالت نزد هولند میرساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد.
 هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دوسلدورف همین اقامت گزید.
 او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را در گرونی یافت. او که تحت بازرسی
 پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکس رنگ اینا لوی را بنام
 های تینوزاد با من، همیلیونرتی، ماریوتزینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیا معرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیونرتی رسانید که وی نقش زمین کردید.
 و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراندا از دوستان همیلیونرتی آشنا گردید. پتراندا مدعی شد که نام
 اصلی گمشده او زبیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیونرتی
 خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیونرتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام -
 جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس و نگهبان اشتباست، در فرجام با یاول هولند، پس از مدتی تعاد و روی و
 فراق در رینوز سرد زمستانی، بر حسب تعادف با زبیلی بریالای یکیل، مقابل میشود. اینهم آخرین بخش
 سریالی:
 ترجمه میرحسام الدین برومند

فرخارچه المان رفتند. لکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم
 اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت
 خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپردازد. بنا به
 سفارش پدر ترنیتی، پتراندا برلین نوشت که خا-
 کستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسرو
 را پیشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخیب داشت
 پتراندا گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره
 فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
 پتراندا اینجا حادثه را زده کرده و من در سبلی
 مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا
 گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم، -
 پرسیدم:
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست
 نیارید؟
 - هیچ چیزی!
 - باز هم در روم ماندید؟
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالیوی من به سن
 خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی
 یک شب از دوستان کلتوری که کلتوری که مرد کیمیا -
 دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم
 جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در سبک
 دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵
 بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی
 مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 - چرا وکیل عمومی مونشن -
 - معشوقه اش از مونشن بود. آقای هولند از -
 طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام
 لورید و به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط
 به برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوزی کرد تا
 آنکه پدر تونیو را بدد. همان بود که زبیلی -
 یکبارگی ناپدید شد. چون در مرگ تونیو ترنیتی او

از خودم پرسیدم:
 - چه ساعتی زبیلی، همیلیونرتی را به قتل رسانید؟
 چرا حقیقت را کتمان میکند؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالای
 یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دوردی بی -
 پهنا آب نریخت. آنجا آرام بود، چنان آرام که
 انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست
 و د ریای خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را
 به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دوردادم.
 او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم
 میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا -
 تنیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید
 و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لورید و.
 وی فریاد برآورد: «شام خوشترنیم»
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله
 لباسش را روی لبانم گذاشت. لباسش سرد بود. -
 زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو! ...
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا
 استغمام پرسید:
 پتراندا توقصه نکرد؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را
 قصه کرد. راستی تو همیلیو ترنیتی را کشتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را چنانچهدم. مکرا آهسته زیر لب زمزمه
 کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
 - هولند، هولند ... من دین دنیای بی
 پهنا فقط ترا دارم، و مریبخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک
 قاتل را دوست داشت.
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز
 دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در
 حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار
 آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترشستی
 ترا روزگاری که در قتلای ((واکتر هایل)) رفت و آمد
 داشتی، مشفاحت و نه؟
 جوابم را نداد و گفتم: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کی.
 - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با تلب
 ضعیف!
 تا گریز سگرتی برایش پیش کردم ...
 زبیلی با ششوزده کی و دلهره گفت: قبل
 از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی
 من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پرواز
 کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های
 بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته
 باشی.
 به ادا حریفهای گفتم: بلی زبیلی، در رازوی یک
 کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلا درنگ آنرا از جیبم بیرون آورده، روی کف
 دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستاش
 مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 - در ورا زاینجا، نباید ماری بنند.
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب
 و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند،
 پیوسته بودم.
 -۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم
 که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام.
 آری هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان
 اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه
 ها با لسن نیمه نهاده گفتم: من خوشبخت هستم،
 خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون
 ترادارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد.
 چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً -
 در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترنتی تلفون
 کردم.
 وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب
 بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد و اقتدر خوف
 که به پولیس خبر بدهد.
 - از چه خوف داشت؟
 - از من، یاول، از من!
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد.
 خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش
 گفت: ترس از مرگ!
 - بلی، تشکیک پسرش را کشتی!
 زبیلی گفت: من او را نه کشته بودم، حضور
 در صحنه قتل، پسانتر پولیس را شسته ساخت.
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
 - نمیدانستم که المان ها خیال کتن او را

داشتند.
 - چرا میدانستی؟
 - نه ... باتاکید گفتم: باور کن دروغ
 نمیگم ...
 دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور
 کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم
 رها نموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب
 من!
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سیر نمودم
 بیاد آمد که با پتراندا نارنجک دستی سوزی گودال
 ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم ... در نتیجه
 فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ
 ترنتی هیچ اختلالی به زبیلی بار نیاورد، سلما!
 هیچ قتل مایه، اختصار نیست. و او را عاشقش بود.
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود ... آدم وقتی قتل
 میکند، هیچوجه دلیل نهاد قوی نمیتواند داشته
 باشد ... اینکار فقط مستلزم یک تعویب هموم می
 باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد
 زبیلی این باشد که ترنتی در عشق نسبت به او خیانت
 نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد،
 چرا از محبتش سرباز زدم، چرا بدست فراموشی سپارش،
 باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت
 همدیگر احساس آرامش و خوشبختی مینمودیم، چرا
 بازم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را
 کشته و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نواز شرکانه و سوزناک زبیلی
 که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم))
 مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون
 آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
 زبیلی ادامه داد: همیلیو ترنتی اصلاً به
 خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که با او شمشیر
 در یافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را میبزداند.
 گفتم: ادامه بده ... باید حرف زد، همه حرفها
 را، همه گفتنی هارا.
 - من در مرگ پسرش قصر نیستم، این فقط
 اتهام می تواند باشد.
 - او اینرا میدانست؟
 او مرد پیری بود یاول، ... او ترس داشت
 وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی
 تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در
 زالسبورگ با من ملاقات میکند ... با هم قرار گذاشتم.
 درست ساعت ۱۶.
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد، او چنین فکر میکرد که ایسن
 فقط یک دام میتوانست باشد، اینووی یک ساعت قبل،
 یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش
 رهنمایی کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون بصدا آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن -
 اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده گی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایسکلیزور را برای اقامت ترجیح
 دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لوریدو!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان
 وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی
 او زبیلی نیست، بی بیوم به او گفتم:
 یک عکس ترا به پتراندا نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیز بنفیدم زبیلی، به اینک
 سرانجام مرا چگونه یافته ای ... هتل های -
 زالسبورگ را دنبال توتفون کشیدم. در هتل پتراندا
 توشدا بود. ترسد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در -
 زبیلی به ملاحظه میرسید؟ با ترسد گفتم: من در -
 حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدی
 محبوب میشوم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراندا نشانت بدهد.
 - او نمیداند من کجا بسر میبرم. بعد بالحسن



ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت
 بتوشقی بی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق
 راستین در میان نمیبود، علی الرغم حساس بودن
 وضع بخصوص، اینجانب میبودم. برای اینکه ترا
 «طلقات» داشته باشم، اینک در برابر تو تضررت قرار
 دارم ... در زیر این پل، درین سرمای کشنده
 در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که -
 بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی
 هم دستم را میگیری و سوسو گلشاه خوشبختی وضع
 روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن
 بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک
 مخوف و شیطان می باشد.
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست
 دارم ... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم
 در گوشم طنین می انداخت و مرا در انتخاب این راه
 دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی -
 رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 از زله ها بسوی کوازیل در حرکت افتیدم.
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بر ایدست -
 پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را -
 دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم.
 لطفاً ورق بزیند

سرنوشت «مدرن تاکینگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد * هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجوداند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنده نمودند *



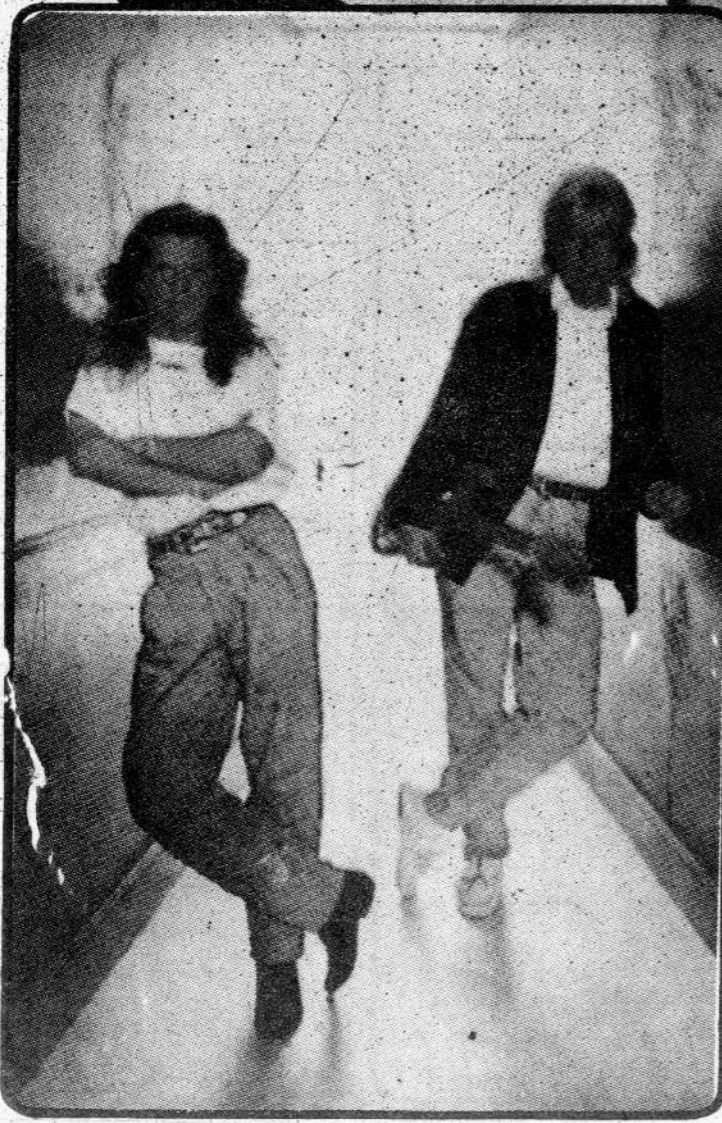
دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تفریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشبخت شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نصیحت حاضر بود تا بیشتر اوقات تفرات خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستدارانش آفرید *

حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همگاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید * دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگری مستقل بود * ولی بعداً همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلمین لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پوئس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسره سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت بگیزانش در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسره ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یاننده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زیرا که پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

اومعتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اندم برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پخش میکنند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدارش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه رامن دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندل شوي ده . د لاسی د حس په وسیله د لمس کولو د شامی د حس په وسیله د بوی کولو د ذایقی د حس په وسیله د خپلسو د باصرې د حس په وسیله د لید لسو او د سامی د حس په وسیله د اورید لسو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټی گونې لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راسی . د ډول لاسی مینه په دغه لډې کې ډیره ښه انحصار شوي ده :

لاسې دې زما په لاس ټکر شو
په دې خبره چې یاري د سره کړه
د بوی کول مینه هغه مینه ده چې د بوی په وسیله زړه ته لاره
پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوی پسې لیونی وي
لکه چې وایي :

داسې د یار د زلفو بسوي دي .
که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د خپلو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وږی په وسیله
د زړه صفد وچی ته ننویي . او تر ټولو خوزه مینه ده دغه ډول
مینه د اېس کرم د خپلو په وخت کې رامنځ ته کړي . لکه چې وایي :

ستاله نري زې قربان شم
چې اېس کرم دي پري خاڼه مین دي کړه
بله مینه د لید لومینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور
ښکاره کوي . چې د نجونو ښوونځیو تومخ د ډول په یونظر مینیدل
ډیر لیدل کړي . په دې هکله پاملرنه وکړي دغې لډې ته :

په زهر و سترگو راته گوره
پې شرمه شپه یاري نه د سره کړه
اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننویي .
دغه مینه په رسنی د فونونو کې د تېلفون مینې په نوم هم یادوي . لکه
چې وایي :

په تېلفون کې راغز پزړه
زه دي په تشه غږ یدامینه په

اوز د دخلکوله نظره

- د نېغو اوز ده نوکان د بیکاري علامه ده .
- د نارینه اوز ده وښتان د ننی . تېلی او کوڅه گشتی توبه دي .
- د اوز د او ډیر خوږ و سرچینه ناپوهی ده .
- د تېري کونکو لاسونه تل اوز ده وي .
- سري باید پښی له خپلی پر ستنې اوز دي نه کړي .
- اوز ده بې توبه د سوبه او شر وپو غښلو په وخت کې په خپله تجربه کړي .
- او اوز ده زړه اېو الفرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال داسې بیانوي : (پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوز ده - زړه د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یې خپل لسان ته پسه هنداره کې وکتل او ویی لیدل چې دده زړه هم له حد نه زیاته اوز ده . هاخوا د پخوا یې په بیاتې پسې مخ وار اوه . خوبیا تاسی یې پیدا نه کړه . وروسته یې خپله زړه په موتی کې ټینگه ونيوه . اوله موتی نه راوتلی زړه یې د ډیوي لمبی ته نیز دي کړه . کله چې زېري او وواخت تود اوز په لمبه باندي د نوموړي لاس وسو اوله ډېري نه یې لېري کړ . په دې وخت کې نه یوازې دده زړه وسو - بچید . بلکې مخ یې هم ورسره وسو بچید . وروسته له دې پېښی نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :
- د اخیره رښتیا ده . لکه چې په ثبوت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کی

اشپزان شخص غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بکله سی خوښی زړي
چې تاکی خورمه شنی شوتلی ډانډ یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس په په شنو شونډو د یار سلام ته محمه
د پسرلی په وخت کی راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

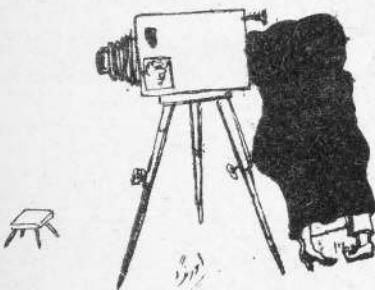
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگاري دي .
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .
 يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردی مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازی بیسی او سامان
 پتوي . خواد بی غل انسانان
 پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه -
 سر - لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پریوړی اوجی بارانونه پریوړ
 شی . نویه کوچوکی ختی اولای -
 بید اکیزی . دغه لی (لای) پیر
 بله د زار ه بنار په کوچوکی د سړي
 په سره راوړی چی له همدی
 کبله له (په - سر - لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پیری . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه بید اکیزی .

سرپرست رئیس

د راد یو جریدي پرله بسی داستان :
 لومړي برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د ژبی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . بزوي بهید لو اوډ اکثرته د تللو له ناروغیو
 په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لنه موزیک تاسی به خپله وڅزی وي »
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه وروسته د -
 پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه یوهیزم چی نوم
 به یی خه شی وي ، بلکه چی ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
 خبره ده . بلکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگ سره یی لا -
 خپلوي نه وه کړي ، که خه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتو سپینونکو ، پتاتی خوږ ونکی پیروو ، خو ورځنسی
 کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خوږ لوبه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅزی وي »
 خوله ورځونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
 ویده ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیری کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوگی له پاره مامور
 رین نه واي راویښ کړي ، نوتروکال پوری چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړي اطلاعیه چی له دغی پینس وروسته په
 د فبرونو وگرځیده ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود وڅو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د جوگی دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست تولی چاری به اداري مرستیال پوری اړه لري ، -
 حتی که څوک وڅواري چی له دفتر خخه د بانسدي
 بسوارتو کړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د ژبی په سر ه خله کی یی مانغزه وڅویدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال ترغرمی پوری خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندي د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره و څی
 کله به اداري مرستیال د ریاست له جوگی پاخیزی
 او دي به په جوگی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و .
 اخلاصمندانوی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
 ناست دي ، ترغرمی پوری د جوگی له ویری حتی
 خپلونیز دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 یی په جوگی پوری نښلولی و ، که دي پوهید لا ی
 چی د پیرچای خښل به یی د باندي وتلوته اړ کړي
 نویه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی ، کله
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندي ووت ، بیا
 د سترگو په رپه فنی مرستیال جوگی ورغښتی ونیوله .
 د فنی مرستیال لومړي کار د اوچی د ریاست
 سکرتوته یی د متحد المال مکتوب د صادر ولوا -
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پینس خبر شو ، دننه د دفتر ته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقیقې به لانه وي تیری شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کښود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
 وروزی ، او باطله دانسی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یوه هڅه او وروونکی موږ
 زیک وڅزی وي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 ترشایی یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د -
 ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوي پلې له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

ترماز د یگره پوری د وار ه مرستیالان په برابر ه
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی
 کښي . اداري مرستیال هوشیاري کړي وه او پریوړ
 ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
 راشی . خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
 نه و ، خوار کوتی په اووه بجی تکی نیولی و ، او
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را -
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
 وار له وار یی له څوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وي راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و ، زه ویده م راویښ یی کړم
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمای
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدر آید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

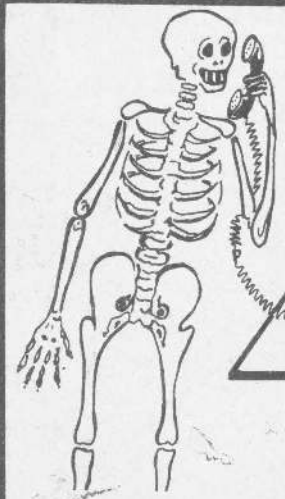
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسون
 شده در همیها وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنگین که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



ارسالی فهمیه حیات و راضیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
 همزنگ آمرت باش.

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شوند، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

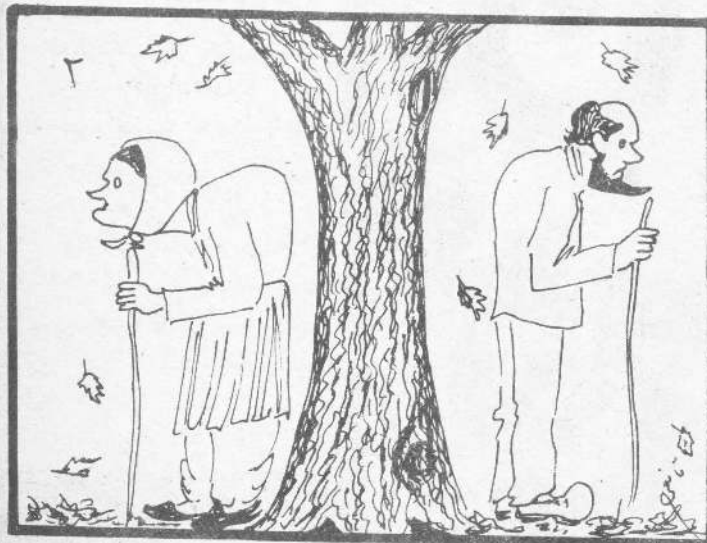
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - مرغ بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفست :
 پستراست برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمید عد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچ واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفست :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفست :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما تران میباید ا ختید .

ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری

ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .
 بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .
 XXX
 د و سه روز است که یام نیست
 پیدا .
 مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاص
 نمیشود که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روزی اینطرف است که زنی خانه
 را ترک کرده و خانه بدوش رفتنم
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر ازین هم میشود و آن وقتسی
 است که زنی چند بد نظر گشند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلی خود کرده گفت: هرکس بتوانسد بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیرواصرین به تو و حکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب با عسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فریاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تیل‌فون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبورستی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه کننده: تسرین وحدت



شکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکست است بی‌ساوره وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده‌جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد و میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده‌جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش‌فرا داده بود، بالاخره تاقتش ساق

ابتداء امر بخش پلان‌گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجرا گردد.

هنوز گفتار امر بخش پلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه می‌داد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد. زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده‌جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین ادامه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده آنکه پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

شکند



مه هم

محصل هستم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشسی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابین طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیروبالای یک شیر درند افتید و از ترس زیاد درکنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بوکشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخورمه هم محصل هستم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت. یاد آن ماهی خنسی پیدا اند که امروز بگفته زنده می کنند. میان انانی کدام تگسان میدهند، همیشه بازم رجورد رازد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نساں طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زمان در مجموع کم هوش تسر از مردان اند، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از هر مرد است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال شورش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت عالم النفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغیر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر کرد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خير ادي مکتب خانگري سبک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، حمله نشي هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت کړي او هغه ته د دود ي پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر د ي چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې داسې نه شلید ونکې اړ پکې لري چې که چيرې يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شې سړي داسې فکر کوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه.

پار محمد مغموم د حمزه د ((بهير)) په سريزه کې ليکې چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دى. د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتې شي نو شايد چې د غزل يى هغه خوند پاتې نشي کوم چې تراو - سه برقرار پاتې دى بلکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او بې له جهاد دى))

لا رپيداکره . کوم شکلي انغو - رونه . تشبې کاتې او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنکلا تيز بنسټ لومړي حمزه په غزل - کې ايښي و . بې لهاد زلفوتستې به جا و د لسو بلکه خو حمزه زما په برخه يى غزل کړ و د پښتو په ادب يى کې هر پيو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوک په شعر کې صوفى . څوک عارف . څوک نازک خيال . څوک شه او څوک غه دى . خود به شاعر کې تصوف . نازک خيالى شاعر نه بنکلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لي دى . ((زه چې حمزه غزل بول . متصوف . نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چينې څخه اوبه ورکړي د غزل رېښې يى تازه کړي او هغه يى په حقيقت کې بياراژوندي کړ . کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ مخکښ سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دې مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى کړي څو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولې هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پورې به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکي به هم له هغه څخه بې برخې نه وي . بحکمې غزل کې د ((بنکلا)) عنصر ته يى داسې لجاې او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازې غزل بنکلی بلکې د غي بنکلا د شعر نور و قالبوته هم

په همدغه بحالنده د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي کې ميرزا خان انصاري راوړيزيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يى پيښلى کړه . که چيرې موږ د پښتو ادب بسى بهير په نه تميد ونکې لري کېد - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالندو نوکو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونکي په توگه او غزل رنگه کوونکي . پښتون کوونکي او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونکې په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي . خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کړنو ثبت او تل به ژوند پياو - بحالنده وي . بلکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښنى له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در ((ظرفی)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان بخشیدن براتعیب میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کاغذی رابه سرعت میچرخاند واز بریده گی تاجان بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش آینه خلق نمودند. پیراز کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلم برداری‌های خود کرد. برادرش ایمل رابتاریخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلم برداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقات که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بالاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهر نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثنا که برادران سنکلاونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعروفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری باخبر مع قرارداداشدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لوئیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلم برداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر زیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سنکلاونفسکی است. ماکس سنکلاونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لادیرتنکی جوان او ان بر معین خطنه ویداشوی چی له - غزل سره بی ار یکه بیداکر ماورژدن وری، پوری چی د سراومخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیلد زره قوت، اندیشه ارتول ذوق اورد، سنکلاویژنده نسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی، غزونی، یون، پری - وونی، سپرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژن غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره بخلی ی ستایه اننگوکی د حمزه د وینسور دی ته شوید بشتو غزله حوران زده ی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژن غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی، دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد نودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینیدی د بدل خبره می تحکه وکر، د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وروسته مختلفی نظر بی رابیداشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده، خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د ایاور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلباتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د باره د پیر غوتو غور پیدلویاند ی تینگ باور لری، لکه چی وایی:

حمزه سپرلی لاد خبیرنه نه کسی پری غوتی به غور پیدو بنکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به لسه بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریان لری، اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا یوازی د هغه به لاریان وایوازی د لری یا د بری بشتونخوا پوری ار نه لری، دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی، براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوسری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری، د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب سبق کتاب دی، او بخله حمزه زمو د بشتنی سیمی مخکستی، لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانسته هانگر نی لری، د یوی ژبی بنسده شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تاوند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحریرسی به خیلو زیز ورتوکی ووزی او وده - وکر ی، چی د حمزه شعر د کاو - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیب لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو، فارسی او اردو ادب عینی بیگی ی بشتنی خصوصیاتو سره داسی گنکر ی دی، چی د بشتو غزل بی په نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونکی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی، حمزه تل زیار ایستلی دی خ - همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفو ار خونو ترجمانی وکر ی.

به همدی ار وند، استاد حمزه شینواری، د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت د بزرگول په گاردی، خو حالات داسی پیداشول چی به غیره غزل د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوحه کی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر، خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بسده غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده، ما د غزل هم - کوشش وکر چی به بحای باتی شی او مقصدیت هم بسده کی پیداش او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر واوله پرخو - شحاله م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر))

نن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی تحکه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اود هغوی د سنکلاویژنده نه ده غزل د تولنیز ژوند سره نزدی ار یکسی لری، اوس غزل تولنیز ژوند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -

تفاصداست

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فریدون مشیری را بیست
از دیگران می‌بسنید
فریده انوری در طول مدتی
که با رادیو تلویزیون همکاری
داشت هزارها بار چه شعر از طرف
بی بی بیگم های محله تلویزیون
مشغله اران هنر بزنامه های
خاص شعری، درودی و سسرودی
زمره های شیخکام، ارمان سحر
ترازی طلایی، از هر چمن شنسی
و دیگر پروگرام های آن بی رادیو
بی بی بیگم کرده است.

له دی خبری سزه دلفن مرستیال بنسوسنی
وکره او مره خوله بی به تندی راماته شه
دنی د خوتانیوله باره دم موزیک یاسرنده و فرورال
بشی))
تیه گرانولوسیتونکو... تانی خه فکرکوی حسن
فنی مرستیال به دهه سهارخیل د نقره لار اوکتهه؟
که تللی وی له اداری مرستیال سره به بی خه کری
وی؟ ای د نیا سنده به چوکی دکالت موضوع به د بیرون
موندی د نیس... نیس ورجن به صلاحیت بنسای ته
ورسیزی، اوکه خنکه؟ د موسی د کارکونکوترضخ
به ده وار و مرستیالانو بلویان خه د اول کر نلاراه
غوره کری؟
دا هغه بوئینی دی چی د نرله بی داستان
درهغه برخه به بی به راتلونکی کته کی د رته خولاب
بیاتی
اوس یوه لوی او بختونکی خدای سپارو، د ژوند
یه شیهه بو به تییر.



پښتون حمزه یوزل ته د لوستونکی
پام راواړم. د افزل، یوزل دی چی
به کی د حمزه مقصدات او شعریت
به شکل اندازکی هنرمندانسه
انحور شوی دی.

حمزه شپواری

د ۲۳۰۰۰۰ یان

ندلی د ۰۰۰ یوزل کولای شی هرده
دلری او د پوهنه خه چی دشعر
نور فالونه انعکاسوی نزل هم هغه
انعکاسگر کی چی به دی برخه کی
پښتوزل به د پښتون نزل رسول
استاد حمزه شپواری د لور خپیل
استعداد او فلسفی اندیښنی له اغیز
خنجه شرکداره وی.
نوارم د پښتونزل د بلار، پایاو

قازهاوقوما

بقیه از صفحه ۱۲

پښتون شیرتوش مرا د خترک
آترانوشیده و تشکرک د یار د...
انواع شیر اوزایهان کرد قازها
ونوها هزارانه بینه و پرواز نسوده
رفتنه د خترک یابرادرش د سواره
به دودین اغاز نمود، د رین هنگام
قازهاوقوما د وایر مبارک شست
نمودند، د خترک جیران شد کبه
چی کته؟ دید که برخت سبب
ایستاده است، د خترک برایش
گفت: د رختک عزیز مرا بمان کن
- سبب و چینی مرا بخور د خترک
هر چه زود تر آخور و تشکر کرد
د رخت آغا را باشاخ هایش در
افوش گرت و بایرگهایش آنها را
بمان نمود قازهاوقوما آنها را
ندیده، پرواز نمودند، د خترک
یابرادرش د پاره دودید، چندی
پرفته بود که قازهاوقوما د خترک
و پروازش را دید، اتفاق غسباغ
کردند، ریا نولها ریاها به زدن
آغاز کردند، کم برده کرد ریش از
بشت او پایین بیفتد، د خترک تا
تغور دودید، برایش گفت: تنور کزین
بار ایجات بده، و بمان کن!
- بولاسی آرد خود را بخور
د خترک هر چه زود تشکر
خورد و خود یابرادرش در دود تنور
نشست، قازهاوقوما اتفاق غسباغ
کشان بدون آنها طرف جادوگر
پرواز نمودند، د ختروتی ازگرم
شدن ناز هاهامین شد از تشکر
تشکر کرد، و یابرادرش یکجسا
رهنسار خانه گردید، زمانیکه
خانه رسیدند چند لحظه بعد
از آنها بدروبادشان نیز رسیدند.

وحشت جنگ

بقیه از صفحه ۸۷

د کوزال مغربی میکند آدم غیرتور
مال است انکار رسولیک دارن...
تجزی فکری دارن باخورد گت میزن
حق از مری خود بیخبراست، او
میگوید: د پروال است، معاش
۲۵ هزارا فغانسی است مزایه
احتیاط ۵۱ رکیف سوق کورن
اید، د رختک اشیرا بتم، برکت
سرویس مرا بچیت نگران د رختک
ه گرفته، ۸۰ سوزیال نان خوردن
حلالا معاش من ۱۵۰۰۰ افغانسی
است د روز ۲۴ دانه نان میخورم
معاش من میشود پول چای صبح
زیم چاند ری بوشید و رفت تعز کرد
گفت تو بمان دانه معاشی
۵۰ سال میسری قوی مسلح کردم
من من میسریم از ترس کارگر ختر
ام، شبا خوام میسرن.

ریج خواهم برد، تاجه وقتت
تا جوع وقت!
ولی آنانیکه جنگ را بر ما خمیسار
میکند باید بداند که مردم ما زانو
نم را بخیل نمیزنند، مردم ما زنها
پدرها، د خترها و سرخای ایسن
خاک از بلست بلست خاک خود
دفاع میکنند سرمایه ای وطن
شاید زنی این مریخی هرگز
رهام نکند زیرا ما قزلبان جنگ
تحلیلی استیم، خترکی که در هر
قدم بهترین جوانان ما را گوت
زبان را بپویه ساخت، اطفال را
بیم ساخت ولی بیگانه را میسرن
بمسولیت گوم که هیچ قدر سن
نرور جوانان ما را نخواهد شکست
... دامالین یکن که خوردن را

اکمالات مواد د قطارهای اکمالی
هیترتم، یکبارکه به استقامت گوت
ماین از حاکر کرد، سر صد
عصین دید، برام یان فراموشن
بیدانده و عثمان تکلیف دارن
گاهگامی هیچ دیده نمیتوانم
تعدادی از افسای قاتلم را جنگ
از من گوت، برادر، در هر حالت
شد، افسر بود، خورم رفتیم
جنازه او را آوردیم
جنگ عمل نمیرسانست است
بیونیم ارد و ریزد رزق مردم
مفروض میسارن، یکبار من شوک برد
اشتم در حوی انتادم در کلاه من
زحاست انداخته بودند، من زیاد
خون دیدم، زیاد گشته دیدم،
زیاد رنج بردم و نمیدانم تا جوع وقت

خوادیدها

قهرمان اندک رنجی

د ریمان مرد های جهان شایسته
منردی سانسند افسای
پیتروان بورن از عالند پیدا
شود که از خاتمن خفه است
وتوهین شده، وی مدت ۲۲ سال
با خانم خود صحبت نمیکنند
و به صورت خاموشانه به وی یاد
ابست های خود را می دهد، درین
مدت ۲۲ سال از برخاش ایسن
چندت مانندی، العاری ها از را -
بلاک برشده، تمسکه ایسن
عمل به خانم وان بورن مانندی
را ایچان کوبه تا برای افسای
پیتروان بورن چهار طبق دنیا
بیاورد.

لباس عروسی

این نرومان غیر عیادی
از شرف یک کمینی پرنگالی اما ده
میگردد، لباس عروسی که دارای
رنگه آبی روشن می باشد و از تنگه
به د رازی (۲۲۰۰) متر ساخته
شده برای محسه آزادی در نیو -
یارک دوخته می شود که در سال
۱۹۹۲ با گرتنوارکو سمسب
((عروسی)) خواهد کرد، ابتکار
مراسم عروسی باشکوه مربوط میشود
به شخصین تجارت نمایشی
(شو بیزنس) امریکا و اسپانیه
درین مراسم که نام ((مانسل))
یاد می شود تنها ۱۰۰ نفر دعوت
شده است، اما مراسم از طریق
تلویزیون در سیاری از کشور
های جهان به ستر خواهد رسید
جالب است که در برخی نشنرات
یک کمینی جابانی نیز شرکت
دارند.

پاسخهای...

بقیه از صفحه ۵۱

- به جز حواصت عمل هر
- چیز را دم
- سوال: فادت بدت را بگو؟
- جواب: ناخنهای خود را می
- چوم
- سوال: در دست خواب چینی
- میوشی؟
- جواب: روحایی
- سوال: قشقتک میخوری؟
- جواب: نه خیر
- سوال: به ظرف کسی
- میخواهی تخم گسند
- پرتاب کنی؟
- جواب: به ظرف خود - وقتی
- که حدس نادرست بزنم
- سوال: وقتی که خانم نان
- در انتهای دیده دادن با
- ((ماد هوزی دیکسایت))
- (د خترتلم) شعا را بگیرد،
- چی میکند؟
- جواب: بگذر از چنین شود
- سوال: از درد دور برکت -
- خیزه با ((سانبیا)) یکجا
- باشید، چی خواهید کرد؟
- جواب: بهتر است از کسی که
- در خواب جرح میکند، -
- دور باشم
- سوال: حرف دلخواه نسو
- کدام است؟
- جواب: زنده کنی بنگد از زندگن
- کم
- سوال: برای آخرین بار چی
- وقت به معبد رفتی؟
- جواب: هفته گذشته، زمانی
- که شوکتک فلم بود
- سوال: برای آخرین بار چی
- وقت گپه کردی؟
- جواب: وقتی که کاکایم
- نامزد گردید



سرکام او شریک

د دغه سریال هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څېرو څرگند وگوي

زموږ په سینما کې سریال یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شي

هما مستندی له خپلې رول څخه راضي نه ده

له لوستو راپه پخواه زموږ په لرغونې سینما د

کې سینما یا اوبه هنر رامنځ ته شوي. او د وخت په تیریدو سره یې وده او پرمختیا موندلې ده. اوس راز سینمای اوتلويزیوني فلمونه جوړ شوي دي. اوس اوس په کال کې د رڼې یا څلور سینمای اوتلويزیوني فلمونه جوړ یږي. خو تراوسه پورې زموږ د سینما په نړۍ کې د افغانی سریال معای خفې و. پدې وروستیو څو کلونو کې د دې نشتوالی د لیرې کولو لپاره پاملرنه او کوششونه ترڅو چې د تعلیمی اوتربیتي راد یو تلويزیون لخوا د یونسف ادارې د سادي مرستو پر بنسټ پرمخ و شو چې یو افغانی سریال جوړ شي. د دې منظور د پاره هارون یوسفی وحمید صديزي، انوري او نجیب ساکب د سریال سناریو ولیکله.

د سریال چې یو کمدی سریال دي د (شیر آقاو شپږین گل) په نوم یاد یږي. ۲۶ برخې لري. د سریال عمده امتیاز یې دې دی چې پر صحیح مسایلو، ټولنیزو ناخوالو او د ټولنی برناوې په مناسباتو باندې د طنز او کمدی په قالبونو کې غیر مستقیم تماس نیول شوي چې د کورنیو د پرمختیا لپاره او په نړۍ پورې دي.

د زياتو معلوماتو د پاره غواړو د انوري سره خبرې وکړو. په اوسنيو شرايطو کې د سریال جوړولو ته څه ضرورت احساس شو؟

له دې نه چې تاسې د سریال د ایرکت په غاړه درلود، راضی یاست؟

ما تراوسه ځنې تلويزیوني تیاتر او تلويزیوني نمایشنامې (لکه خرس، او بد نهیست، قصار، سبازان او یو شمیر نورې) د ایرکت کړي. او د ځینو فوق العاده پروگرامونو لکه د شب شعرونې قصه، تاشا او د نوي کال د برنامو کارگردانی من هم کړي. خو تراوسه مې فلم نه و د ایرکت کړي. البته نه یوازی ما بلکه هماغه افغانی ښاغلی تراوسه تلويزیوني او یا سینمایي فلم د ایرکت کړي نه دي.

د سریال د ایرکت دنده ماته سپارل شوې وه زه با لکول راهی يم. لکه له یوې خوا ماته دا دنده نوې او په زړه پورې وه او له بلې خوا دا لومړنی سریال دی چې په هیواد کې جوړ یږي. په هر لومړني مثبت کار کې انسان غواړي چې لومړي او پېشگانه اوسي. ما هدا هیله درلوده، ولې دخپل کار په هکله څه نه شم اویلاي، لکه نه به یې هم چې تر کومه حد به پورته و.

تاسې که د سریال د لوستو واورو همنکارانو په هکله معلومات را کړي.

په سریال کې د سینما او تیاتر یونډ ل شو او یو فقو څېرو لکه حاجی محمد کامران، حمید عبداللہ، مرتضی باقرا، مشعل هنریار، فعیادی، حکیم اطرازی، هماغه مستندی، خورشید، یاسمین یارمل، عزیز نوری، جانان او سینو نورو برخه اخیستې ده. د فلمبرداري چارې قاري زاده او غنی ظریف یار تر سره کړي. حکم نوری د د ایرکت د مرستیال دنده په غاړه اخیستې وه. په سریال کې له اول نه تر آخره پورې یو کلی تر اولیدل کړي. د سریال پېښې په یو ټاکلي کور او ټاکلي کورنۍ پورې اړه لري. حوادث په یو پکوري راغلي، یعنی تیاترې صحنه لري، چې د پکوري برخه کې نېن هنرمند او د هنري ادارې رول درلود.

خپله صدزي وايي: غواړم د دوستانو خبرو زياته کړم چې د دې سریال یو ځانگړي خصوصیت دا دی چې پکوري کورنۍ پورې تړلې کرکترونه هر یو د ټولنی د خصوصي څېرې معرف دي. مثلاً ښاري مدرسه تپ، ښاري عادي تپ، پورکرات تپ، کلیوالي تپ، اوسانه تپ، باید دوام د سریال موز د پاره یوازې نېست و چې له نیکه مرقه د بعد و د پټونو سره په موقیعت سره سره شو. او دا امید واري یې موز ته پیدا کړه چې کله ای شي په راتلونکي کې د اېروسه اداسه وموسی.

هما مستندی د سریال د لوستو راپه پخواه صفت وايي: په سریال کې تمثيل تر فلم اسانه وه. لکه چې ثبت به یوې محدودې ساحه کې صورت نیسو. خو موز یو مستونزه درلوده. هغه دا چې موز ته هماغه د ثبت په وړاندې را کول کېده چې د زده کړې د پاره مو ورته پوره وخت نه درلود. نو هله ماته به چې لید وکړې پر سختگيرنه ونه اوسي. په راتلونکي کې هم غواړم، سریال کې رول ولومو. امانه داسې رول په دې سریال کې مادي یوې بې بند ویاړه اود سکون، لولو لوبو اووه چې ماته هېڅ په زړه پورې نه و.

کله چې سریال بند اړي پوراندې شو، بیا به هماغه هکله د لید ونگواړو کتونکو نظر یې خبرې کړو.

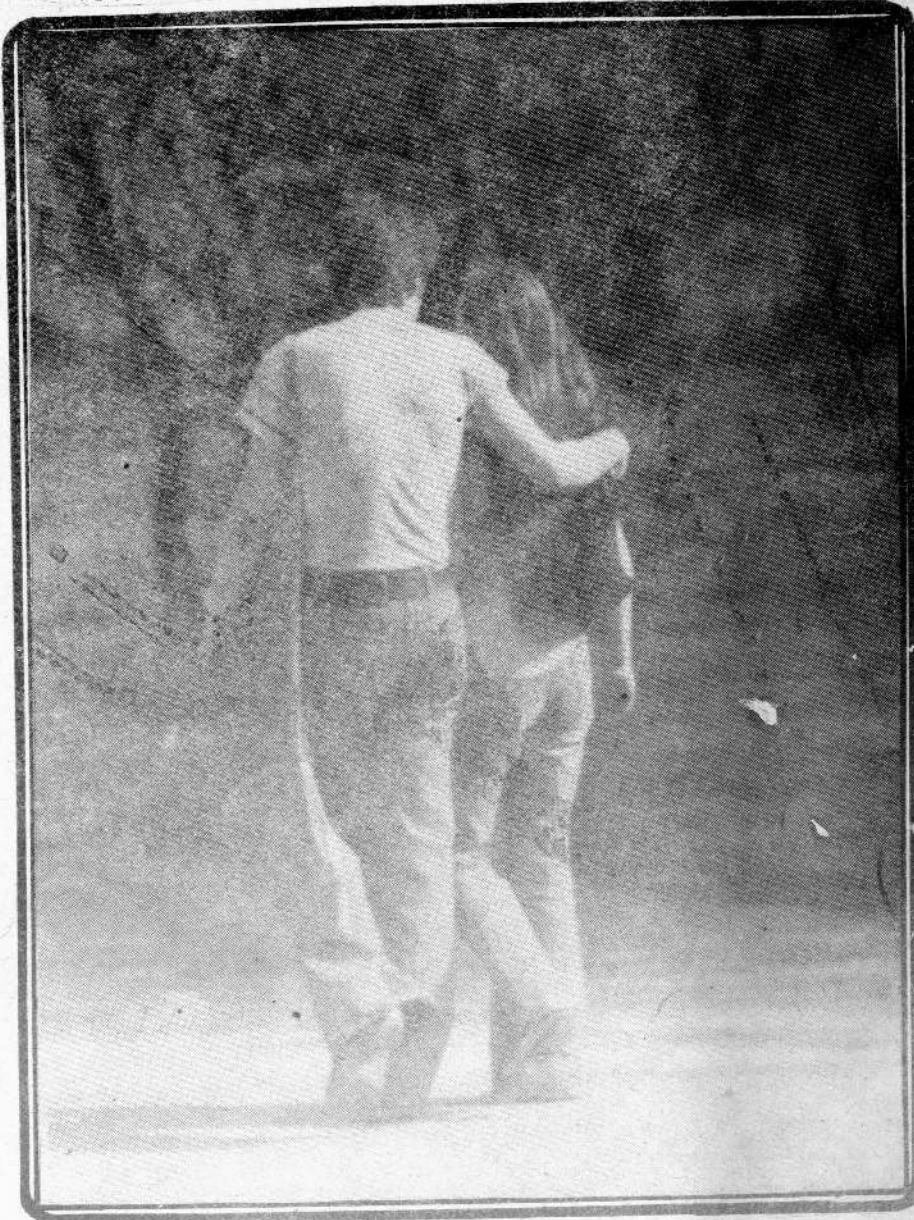
هاراون یوسفی، زاهد مامادوف، سورایا، حباب سابر

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده انهن مرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو صدهای سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" پیدایش که بنام استرالیتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مهبونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خیلی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترهوس بود. بار دیگر تپید قد کوتاه و پرمغزی را پدید آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. در یک دوره "دیگروصد" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کبی بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپه بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نوا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتحقیر خواهند نگهست ولی واقعیت چنان است که در طول هزارها سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انفراد با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری نهایی" برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا "پیرانشناس" دارای قد متوسط یا پایینتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی تین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتون) را برگزینیم وقد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها - متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارته دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکلیف موفقیت فشرده دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تامین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی ها الاخره تنبیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن وقد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحه مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارته دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسه میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداً اعظمی در برابر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی نیست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

دقیق به خاطر ندارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بسی از دختران شاگرد اینمندان - استاد آرمان ایاری مآلفه می توانید که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوم این است که آیا شایبه چیزی عشق ورزیده آید؟

بلی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه بی به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در اد پیرو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب بزدان تا کام من بر آید)) و ((مرغ قو)) برایم زیاد دوست داشتی اند.

سفرهای هنری تان به کجاها بوده؟

بلی من به شوروی، منگولیا، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه، تحفه و جایزه رابدست نیاورده ام. فقط مرهم بودم که مراتب تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و بس - زیرا هنرمند خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد.

مخترم آرمان طوریکه اطلاع دارم خالد بستان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با بستان مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وی جوان است و زیاد ترهم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعدادها پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟



نظام سپه نوری

سید احمد شاه

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمان خود در سفر است، من نیز میسندم و نمیکنم گوشش دارم. هنر و خوشتر بیاموزم!!

در راههای اخیر کیت های

تلوات تران مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه موطنان مآقرار گرفت. طوریکه اطلاع داد - ششم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند. چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت بسام دارالتادیب معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

انسانی عن الزحمة برداخت تا صحت فرانت تمین شود ولسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة قساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

انسانی عن الزحمة برداخت تا صحت فرانت تمین شود ولسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة قساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

انسانی عن الزحمة برداخت تا صحت فرانت تمین شود ولسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة قساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

انسانی عن الزحمة برداخت تا صحت فرانت تمین شود ولسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة قساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

انسانی عن الزحمة برداخت تا صحت فرانت تمین شود ولسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة قساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

هماریچ

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بیوزد در خارج منزل، جداگانه جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفتن دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند. چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت بسام دارالتادیب معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند. چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت بسام دارالتادیب معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند. چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت بسام دارالتادیب معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند. چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت بسام دارالتادیب معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند. چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت بسام دارالتادیب معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند. چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت بسام دارالتادیب معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

کرده اند. مثلاً چند پیشت خانمی را آوردند که حمل ششما بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهرش با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، و او ای راکه عاجلاً به مرخصی ضرورت بود خودم

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرخصی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرخصی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرخصی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرخصی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرخصی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط .
 ضمناً قابل یاد آوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی تنین ناصله که زندگی انی نامفید باشد .
 طوریکه مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طریخ خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان بیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صین کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صنیعی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های نهایت کوتاه ، پودیسورام ، اوکوئسکی معروفترین ایندو کولولو جست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا بیست جسی توجه خاص میدول میکرد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل چهره های مهم دیگری نشل میوزرد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میازرد .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .
 - خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود اید که نزد او بروید ؟
 - افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صین فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .
 - آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟
 - خوشترین لحظه زنده گی من - وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنهادر این نبود که من پدرش استم ، بالاخره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان بیروز میشود بیروزی صین دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف
 اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .
 آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان
 تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسد بمن گفت : توفور ! جای نقش . . . را برکن .
 گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار بوده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده - دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنرمیشه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت - اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر او آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت راهاکن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فوه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . غیا بیسد مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و صبا نی هم بود ، ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن بر زمین اولین آواز خون زن در کشور :
 من اولین آواز خون زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر میگذرد. بزرگترین گوشتخوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دُمورده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲٫۸۰ متر میرسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسبهای مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را ببینید صفحه تلویزیون تاں می بینید از زنده است شعر شما هم را میخواند نید از زنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در این زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از زمانه عیون

هنوز مردم صحرانشین می پوشی است بعد از آن زمان تاکنون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تان پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

الهی خیر... باز صاله خطرناک شد باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان نری ماد هویلا را در پرنموده شما ازین خواست آید که این شخصی را بشناسی کم، آیا لایم است که حتی او را معرفی کنی؟ و اینکه خود تان او را پیدا خواهید کرد؟

خیر شما را زیاد را انتظار می گذام در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صاحه آهسته

مجله سیاهوون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد نکس کید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مدکور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای

بی نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز انڈیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی

بیشی - نشنال انگلیسی، گمشان، شمع دهلسی، اد آگار، آریو، فلم تایمز بنگال اردو - فلم کادینا، هیرو، فلم ستاره، کله کاره بنگال هندی و بیزده صا

جریده و اخبار بنگالی، مردک، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سیاهوون موافق بود ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا

تقدیم میداد، زیرا تمداد همه شان از بد ما در تجاوز میکند، اگر چه تمداد به تمام ادب و ادب را به اداره سیاهوون تقدیم کرده ام

و اما راجع به مطبوعات افغانستان نوشته اند، هم قبل تمام جراید و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از ساختن به هند هم بعد از آن - مجله پشتون

و که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد دکتر جاوید، مدیرمسئول آن بودند، تیغ و مشیری درباره ماد هویلا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گویم - ذوق تنها شده بخرد باید شمع فارسی ((ماه دریا باشد))

بیت همین عذار مشک می ماه صوری - من می شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه سیاه شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میماند

میدانم که اسونکار و ساحر یا میباشند بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لب می شد، صراحی شد، قند شد جام و میباشند

زلفی خون زده - بلا تامله از گمراهی غنچه ای

راجون آره چه پشتی؟؟

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین غنچه هیلیرتزی را رنگت ام - آنوقت آریه سی من نشان گرفت و فریاد برآورد: خود را تکان ده!

احساس کردم ترس و وجود مستولی شده گفتم: مقلد صریح باش! بالهن بریزی گفت: پس خود را راجونم

گفت: اما من میتوانم ترا دوست کنم - تیس روزی لبش جان گرفت و گفت: یاول عزیز! شاید سر نوشت ما همینطور باشد...

جدایی جدایی با مرگ و زنده خندید - طسور نیرترتبه صدای تیرانند شد و من با احساس دردی پیر سینه ام از هوش رتم

هنرنگامی چشمانم را باز کردم، چینه سفید پوئی را دیدم - یکی از آنان آبیرو را در وجودم زنجیر نمود - مرا صیه پرسیدم:

زلفی گفتم: همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ - مرابه اتان علیا ت بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه - کار علیا ت من آغاز شد - در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد - آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند - زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود - آنان گفت: وجد در

انستیتوت طبی قرار دارد - در مورد قتل همیسو - ترشی توسط زلفی - شواهد عینی متعدد - بترابند - بزرگانی شدند - ماهوین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت، اشته - معشوران بزودی سرا بخواب حقیق خون برنده

چار چفته نام در شفاخانه ماند - پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند - پس از مرخص شدن شفاخانه - دوباره به هوشتا میاساد بر اقامت گزیدم - زبان تشنگی با

دسته کفای زیاد بد آمدند - هوای وین گرم بود - اما ساه ماه ابریل انجام گری طاققت فرمایس داشت - من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم -

بروزگرم سفر به برابیل بونتا قطع شد - تا میسان بلزانی بود - شکه زشمام تازه التیام یافته بودند - میترانتر چیز چیز بنوع - بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت - از من

دیده کرد - او خود تیرا القرید بتر کار میس - چاهخانه کتاب معرفی کرد و منده کرد که شنیده است - زبان سلفای - همین زده می خود را میس - کتبه زنده می و مرد و فرزهای آن - بهما خسرو - روان جانی است

بوقلمون بودن سیاهوون بزودی زلفی - دختر کسه - یسجون از شعوت - عشق و محبت بود - دوران آشنایی آن خرابی من و ارتباطات او طی زنده - گیش بسا

دو اوجوشه روزی در حرم قلمه گویس - بمن محراب شد، بخانه شد، دیور کلیباشند - دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش نهی - دم ستان شد - تیر شد، نواک شد و تیغ توانا شد - به اول بود ((منازجهان)) آهسته آهسته

نیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((ماه هویلا شد)) خریدار ادو منی آن سرباه تکیس زحل شد، ((مشیری)) شد زهره گردید و تیرا شد

تومسیح: نام اصلی مد هویلا منازجهان بیگم - دختر عطا الله خان نیم درانی اصلا از تده هار شیبانند و مد هویلا نام نلی او است که ترجمه آن چنین است: مد هو یعنی غسل و محبت - یا شنید

و لاهم در هندی به معنای دوشیزه است کسه - مد هویلا یعنی دوشیزه - غسل محبت - نازنین - سنگدل آرام - سانی و بی هم نام فلم های اندک - در آن حامد و حیث میروشن کار کرده است - جریده - امیر زیر عنوان گلشن ناز شعری راجع به مد هویلا

و هم چنین در شماره دیگر خود بیگرافی مکتوب - مد هویلا تیغری بی راجع به بندم بدست نشنسر - سزده اند - که چند نود آن تقدیم میگردد - بقیه در شماره آینده

جنت بین مرد - ناز که آتیا را سر کوبید میسازد

مگر تو را روشن کردم و خراست زلفی به گسرت و لونی که از لوبه سپیکند بود - گوشه دم -

مرابه جهت یا شهرت ساختن برای زلفی - به شرفه جیس حکم ساختند - اما ماشا الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت - بترابند برخلاف - به خاطر برهمن در کانون طبع خانوادگی که شیوا زده

زده ای من زلفی را کینه و نتوانست بود جوا - هرات را بدست بیارود - پشت صله های زنده آن نرستانه شد - اما من برخلاف او پخشید و با است

شدم رعاشود - هر دو به جوی هوشی راه افتیدیم - زده برقی نیراد داشت با لکیر گوشه رشاخانه - اطفال بر خودم - من در زنده - گئی مد بین غیر تلسو انسان خوب یا وحدان بود - ام

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران مد ان هوای برین نشست - تقوه - میروشد - تا با پرواز ۲۵۹ - به سوی بوئن در حرکت

افتیم - به جهت تا میسان گم - بسیاری ها به سوی جنوب - به سوی ایتالیا و اسپانیا پرواز میکردند - در رستوران هنگام صرف نغره - باز هم با زلفی در سن زنده شد

در همین رستوران بود که دستم را با صمیمیت لای دستش میفشرد و در همین حالت خلوصا - های دیگر - هند بگر رانری بوسه نمودم - در همین

رستوران بود که جسم شدیم رسالت و شوهر شرم وارکت که من و توشاق هند بگر استم اما به درامه ای - هرگاه - مرین کسی بالاتر و پایین تر از قبلی

اصابت میکرد - این در راه پایان می یافت - درامه - نیرد عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده - گئی اندیت میکند - اما بگره جیزیری من بی شعر - شگه و سنا

نیاست - مطمئنا زیبا سید - با زلفی یکمانستن و یکامردن - من می خواهم زنده - بمانم - اما هیچ موجود ملکیوتی و فرشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را - داشته باشد

تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: (طیاره) مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود - از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود - در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده

آن به هلاکت رسید - در رنج هلاک شده گان یکی هم یاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود در بنایند - گئی از آن جنین در آمریکا - به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنمایند

لی برخلاف خواست و تمایل یاول هولند - پس در راه پایان یافت

بایان

بایان

بایان

بایان

بایان

بایان



جان آغا



تدریس کاندو در کلاس

سوال که ما بپوشیم کیم به نسبت بی بندوباری ها یک دگر و دی ده کلب خبیست گریز گریز شروع و کلب لغو شد .
 - بعدا ؟
 - بعد ازتی کوان دو شامل کلب معارف شد م و آنچه چنانستیکه یاد گرفتیم .
 بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت : کارش معطل شد و به ورزش (جودو) دلچسپی پیدا کردم .
 - چنانستیکه چرا دوام نداد این ؟
 - بعد ازتی که کلب معارف سوخت ، به رفتن ده مکتب لامعه شهید و آنچه تمرین می کردم ، مگم یک کلب شد که او هم ایلاکم .
 - هیچ یک مساله شخصی بود .
 - بعدا ؟
 - به جودو روی آوردم و یکسال او را دوام دادم .
 - خوب به هر صورت ...
 در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش .
 جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد آنتایه و لگن را آورد ، دانستم وقت صرف نان شب است .
 به ساعت نگاه کردم ، ۲۰ : ۳۰ شب بود .
 پس از صرف نان نوشیدن جای صحت را دوام دادیم .
 - خوب جان آغا بیاد ، ایره بگو که ورزش کاندو رو چه وقت یاد گرفتی ؟
 - ده سال ۱۳۶۲ .
 - پیش کسی ؟
 - پیش استاد عبدالرحیم یوسفی ، بنیانگذار ورزش کاندو در افغانستان . ده دو سال ده کلب استاد رحیم کارکنم ، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم ، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم .
 ده بهلوی او ، تکنیک های عالیتره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم .
 - آیا استاد شریف کلب رسمی داشت ؟
 - نی ، کلب نداشت و ده خانه کار میکند .
 - کلب خوده چه وقت ایجاد کردی ؟
 - ده او خرسال ۱۳۶۴ ده منطقه خیرخانه .
 - آیا استاد رحیم یوسفی برت اجازه داده بود که کلب واکس ؟
 - نی ، حتی او مخالفت کرد .

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کاندو ... شاگرد تربیه نموده است

- پسر به اجازه چه کسی کلب واکس ؟
 - به اجازه استاد شریف .
 - استاد شریف حالا کجاست ؟
 - او از افغانستان به خارج رفته .
 - تا حال چند شاگرد تربیه کردی ؟
 - یگان ۴۰۰ نفرمیشه ؟
 - همی حالس چند شاگرد داری ؟
 - همی حالی چون مصروف سپری کنن دوره مسکلی استم ، به کلب کمتر رسم ویک دوشاگرد مه که رسیده ترانس ده هاره تمرین مینه ، شاگرد های نوده - حدود ۱۰۰ نفر میشن .
 - از عسکری گفتی ده کجا عسکراستی ؟
 - ده فرقه هشتاد .
 - برخوردار مسولین اونجه همرايت چطور اس ؟
 - بسیار خوبه اس ، مخصوصا قوماندان ما ، هموزال صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت اس پر امكانات زیاد دده .
 - ده اونجه هم کاندو کار میکنی ؟
 - بلی ، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز هار ه تمرین مینه .
 - ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن ؟
 - بلی ، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن .
 - آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنیس ؟
 - نی ، کاندو با وجود ثقیل ترین حرکات خود ، اگه به صورت علمی کارشوه بی خطرترین ورزش ها اس .
 - ورزش کاندو جفرم اخلاقه ایجاب میکنه ؟
 - کاندو جنگ بدون موجب انسان همراي انسانه نتیجه جهل و نادانی میده انه ، به همی خاطر کسانی که ناق باعش ازیت و آزار دگرها میشن یا ناق همراي دگر ها جنگ و پرخاش میکنه ده حقیقت خلاف ای ورزش کار میکنن .
 - ده کاندو ای گپا مهم اس :
 - احترام به انسان .
 - دفاع از حق خود .
 - دفاع از حق دیگران .
 - یعنی ورزشکار کاندو اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره ، نه بری تعرض و تجاوز برد پرها .

سوالهام به پایان میرسد و من بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم .
 به ساعت نگاه میکنم ، پوره ۱۱ بجه شب است ، از جا برخاسته می گویم :
 - به احزیت سیم خانه .
 - با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگویی :
 - کجامیری ، ۱۱ بجه شواس ، همینجه باش باز صبح برو .
 میگویم : نمیشه ، باید برم خانه .
 - هیچ امکان نداره .
 - نمیشه ، باید برم خانه .
 او هم بری خیزد ، یکجا از اتاق می برام .
 خان آغا می رود گراج ، موترش را از دروازه کشیده می گوید :
 - بقوما بین برسانمتان .
 - در جریان راه ، موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکند و موتر بجه است که موترش نلغسز و از سرک منحرف نشود .
 بعد از طی فاصله ها ، سوالی به مگم خطور میکند .
 سوالی که باید در آغاز می پرسید .
 با خود میگویم : خیراس ، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه اس .
 - راستی ، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی ؟
 - ده چه میگفتم ، خودت برسان نکدی .
 - اینه حالی خوب برسان کدم .
 - ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدم .
 - ده ؟
 - ده هیچ ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه اس .
 - او نه ، اونجه دست چپ .
 موتر توقف میکند ، میگویم :
 - بیا که حالی برم همراي ما ، شوهمینجه باش باز صبح برو .
 - عجب ، ده ای نصف شوازخانه ما برآمدی ، باز حالی صلاح هم میکنی ، حالی نمیم ، بازیک روز دگر حتما میایم .
 - قول اس ؟
 - قول اس ؟
 دست همدیگر افشرد و خدا حافظی می کنیم و تادیدان بعدی از هم جدا می شویم .



نیز جوانی که کود کردید و روشنی بخواب رفته میگردید...
۱. پس در آن آیین دختر کسی که در نعل خوابیده بود رخود بدهد...
او هفت روز در نیامانده بود که شوهرش...
در روز خود زخم جگر به سر جنازه او کشید و زاری کرد...
نفرین کرد که جنگ بیشتر از هر کسی در آن روزها بود...
چشم از دیدم من بالای سه طایفه که هر سه آن برادران شوهر بودند...
رفتم من بکلوی تا بوقت برادری...
نشستم ام یک برادر در آنجا...
باین شهید شد برادر من بگویم...
خود از دست داد من زهر...

جنگ و چه شدید ام...
چه وقت تا که ام سال تا کند ام...
روز تا که ام آیین گره خاتکم...
در وقت آیین روشن شده که آب...
همه در باهای در نیامانده آنرا...
خاموش ساز و هیچکس نیامانده...
تسلیام بی دل مثل شمع نیمه جان...
میوز و قطره قطره آب میسوزاند...
عزیزه...
و آن د پگری که جاد رسایا ماسم...
به سر دارد میگردید...
شوهری در د فاع از خاک جان...
خود از دست داد...
چشم از دیدم من بالای سه طایفه...
که هر سه آن برادران شوهر بودند...
رفتم من بکلوی تا بوقت برادری...
نشستم ام یک برادر در آنجا...
باین شهید شد برادر من بگویم...
خود از دست داد من زهر...

آیا نشرات تلویزیون

بقیه از صفحه (۱۱)
ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌ها در سیاسی و اجتماعی تلویزیون با مرموز و مرموز است...
برنامه‌ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه‌های جدی و ذوقی و هنری...
اولاً باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنام اداره روزنامه‌ها خواهد شد...
کمیته این ترتیب خواهد بود...
برنامه‌های جدی و برنامه‌های ذوقی تناسیبی ایجاد کنم و این برنامه‌ها را با هم خلط سازم...
یعنی اینکه از نشری هم برنامه‌های جدی خود داری...
خواهد آمد...
بلی همینطور...
میخواستم به مساله کادربان تلویزیون تاسیر بکنم از امکانات موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد...
در این زمینه تشویق‌ها می‌است...
با اعلان جوانان در حال تحصیل از خارج موقوف کردن کادربان...
موجود از طریق کورس‌های تعمیر الکترونیک و کامپیوتر و الکترونیک...
آموزش مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده نیست...
نهایت که آنرا آسان بکنیم...
کادربان کشته باشند...
بر آماده می‌سازند که فقط باید از آنها سیاه‌سنگ را برد...
من شنیده بودم که به اخلاص غیر مسلکی در امور نشریات تلویزیون...
چون موجب برخی برانگیخته‌گی هادر نشریات شما میگردید...
چنین وضع ادامه دارد...
فعلات چنین مورد وجود ندارد و آرزوی مردم این است...
تعبیات غیر مسلکی جلوگیری شود...
گله‌هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون...
یون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود...
اگر این سخن شما برآمده می‌چرخد...
چنین نیست... ولی باید گفت که عده بی چنان بر توجع اندک...
میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد...
برای آنها باشد...
نیمت ما ناز دانه‌هایی داشته باشیم...
محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه بی موجود است...
که رعایت میشود ولی است یک عده بی که از نام گیری شان خود...
داری می‌کنم اسب آنها فقط نه پا دارد...

وحشت جنگ

کند نشد...
نفرین شریف که مرد نتوانست تسلیم...
کند همان طوری که به دیوار کشیده...
داشت چشمانش بر روی همیشه بسته...
شد...
و این ناجحه جنگ بود...
جنگی که وقتی شعله روشن شد...
خشک و تر هر دو را میسوزاند...
و این در شفاخانه ۶ نفر از او...
در جنگ جنگ را در چهره بر سوزان...
مشاهده کردم که خیلی جوانان...
بودند در این خون‌هایی که...
روزها یکی از آن رنجیده است...
آنان را مدینه زد و توان غنایم...
جنگ را از سر گرفته شد و برای...
جنت گریه...
البته چرا که من از راه پور...
تلویزیون میخواهم که به من وقت...
بدهند تا هنرمند را به مردم خود...
پخش کنند و از جان بد بگویم...
اقتصادی خویش را تقویت کنم...
من متأسفم است که شما یکسال...
در شعبه‌های راد تلویزیون...
سرگزین بودید ولی آیا هیچ...
پروگرامی از شما نیستند...
لی، ولی من دو بار چقدر نیست...
شده در آنجا در یک پارچه...
آهنگ را در میله‌ها پستی هنرمندان...
همین اسباب اجرا کردم که آنرا...
فوت زلمی، ثبت کرد و پارچه در دم...
هم به کله‌های در برنامه پاسخ...
چیت ثبت شده است...
آیا شما راد راد پر هم موقع...
هنرمندی ندانند...
بلی، متأسفم برادر راد پور...
وقت ندادند من از جمله تسلیم...
کارکنان راد و تلویزیون تنها از...
دو نفر بسیار خوش استم یکی از...
فوت زلمی و دیگری از مخرج (و شوق)...
رئیس راد تلویزیون...
شاد من پارچه‌های پیشانی...
که انجام میدهند کدام آنرا ز یاد...
دوست دارید...
من به همه کارهای هنری ام...
ملاقتمم اگر خوش نماند اصلاً...
آنرا اجرا نمیکم...
شما به کار و آواز کدام هنرمند...
ملاقتمم است...
مرتضی با اقترا وشاد گام را در...
ست دارم و از خارجی...
خواننده آهنگ (بوی، بوی)...
راد دست دارم از نام نوساس...
اندرس راندند...
شاد ز مردم دیگر هنرمندان...
چه میگردید...
من در مورد آنها چیزی گفتن...
ندانم ولی آنها زود تر از من...
را هسان را به راد تلویزیون ساز...
کرده اند اگر زود تر شروع...

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)
شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع آن علاقتمند استید...
گل های خاندان مرسل و گیله و دیل و ترنگ و سنبل و بنفشه...
و انواع و اقسام شکفته ها مگر علاقتندی شخصی من به گل سوسن و ترنگ...
است و اینکه از این شعر سرچشمه گرفته است...
ترنگ غمزه ز تن این همه بیچاره نداشت...
سنگل پر شکستش هیچ گرفتار نداشت...
برای ساختن گل ها از کدام مواد استفاده مینمایند...
برای ساختن گل ها در ابتدا از مواد بسیار نازک از قبیل جنس...
چاروب و کافه های گدی پیران و قیچی و سبزی گاهی استفاده میکردم...
مگر اکنون از تنگ های آبشویی و چوبی که به گل نمایی خاص میسوز...
بخشد و تعداد علاقتندی آن نیز روز بروز زیاد گردیده نمیه می‌کنم...
و باید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده...
می‌کنم...
مگر جای بس متأسف است زیرا آن گل های ایکه با داستان ماساخته...
میشود و از جمله تولیدات کشور میباشد با نصب مارک های کشور...
های خارجی بنام گل های خارجی بفروشد که باعث می‌گردد...
ما بگردیم...
تاحال چند نمایشگاه از آثار آنان در داخل و خارج کشور به...
نمایش گذاشته شده است...
در داخل کشور ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام...
و چند نمایشگاه در چکسلواکیا و آلمان دموکراتیک و بلغاریه...
و سوئد و در نمایشگاه هم به توکو که از همه نمایشگاه دیپلم های...
میکردم و نیز اگر موقع میدادند...
حالا من هم مقام بسیار بلند هنری...
میداشتم...
آیا اجازه میدهند در مورد...
زندگی خصوصی من بپرسم...
چرا نه از دواج کرده ام و سه...
بسر دارم و پسر بزرگ نورالدین...
نام دارد و به صنف سوم مکتب است...
بسیار خوب برک میزند خانه ام...
کرایم است از سه و نیم هزار افغانی...
معا شد و هزار آنرا به کرایه میدهم...
در وصال است که مرخص خانسه...
داد هم ولی نتیجه آن تا حال...
معلم نیست...
من در مورد آنها چیزی گفتن...
ندانم ولی آنها زود تر از من...
را هسان را به راد تلویزیون ساز...
کرده اند اگر زود تر شروع...
میکردم و نیز اگر موقع میدادند...
حالا من هم مقام بسیار بلند هنری...
میداشتم...
آیا اجازه میدهند در مورد...
زندگی خصوصی من بپرسم...
چرا نه از دواج کرده ام و سه...
بسر دارم و پسر بزرگ نورالدین...
نام دارد و به صنف سوم مکتب است...
بسیار خوب برک میزند خانه ام...
کرایم است از سه و نیم هزار افغانی...
معا شد و هزار آنرا به کرایه میدهم...
در وصال است که مرخص خانسه...
داد هم ولی نتیجه آن تا حال...
معلم نیست...
من در مورد آنها چیزی گفتن...
ندانم ولی آنها زود تر از من...
را هسان را به راد تلویزیون ساز...
کرده اند اگر زود تر شروع...
میکردم و نیز اگر موقع میدادند...
حالا من هم مقام بسیار بلند هنری...
میداشتم...
آیا اجازه میدهند در مورد...
زندگی خصوصی من بپرسم...
چرا نه از دواج کرده ام و سه...
بسر دارم و پسر بزرگ نورالدین...
نام دارد و به صنف سوم مکتب است...
بسیار خوب برک میزند خانه ام...
کرایم است از سه و نیم هزار افغانی...
معا شد و هزار آنرا به کرایه میدهم...
در وصال است که مرخص خانسه...
داد هم ولی نتیجه آن تا حال...
معلم نیست...
من در مورد آنها چیزی گفتن...
ندانم ولی آنها زود تر از من...
را هسان را به راد تلویزیون ساز...
کرده اند اگر زود تر شروع...

به شکل دوزخی بالای آنها...
تعرض نمودم کدک سه و جزو تمام...
ما محاصره ماند هفت شب جنگیدم...
مادرم قسم می‌کردم او هیچ خوش...
ماتوانستم تعرض دشمن را از ما...
نمیدانم حتی حرم می‌کردم که از من...
لازی تنگی قطع کنم و قطار را بگذرانم...
بدشمن اید و دوسال میشود که...
نیم ما ز دشمن خواهش کردیم که نامزد خود را زده ام...
دوسال...
تسلیم شوند گفتند نخود را روان...
می‌نمود که بچه خود را زده ام...
کدک که با هم صحبت کنیم روان...
من چه می‌گویم من یگان در نغمه...
کردیم او را کشتند مادریم که...
نفرین می‌کنم که نامزد است و ما...
رفیق ما را پارچه پارچه کردند...
عروس کردیم...
هم با فخر ضربه دشمن را از...
نور آفتاب ریاست لوستیک...
بین بردم و در جریان بازگشت...
نوروزی کف داد که گریه...
موت از دره ارگون می‌سوزید چندی...
بیخوابی عدم تحمل در کار...
واسطه رامین زد مرا هم...
نوروزی از مشخصات آن است هر...
زد ۲۴ ساعت بیخوش بودم...
بعد خار را که رف من بینه جسم...
از ۶-۵ ماه مرض شدیم که بعد...
از آن متاثر میشویم...
میکرند غرض...
تمام جانم بیخوش میشود...
من چهره...
بقیه در صفحه (۲۱)

انتخاب و اختصاص بدست آورده ام...
تقریباً رانیز نصب شده ام که این همه...
انتخاب بزرگیست برای کشور افغانستان...
شاگردانی نیز در این راه قدم هستم...
مگر آنچه را که...
مدان در اختیار هموطنان خود گذاشته ام...
شمار شاگردانم زیاد...
بوده شاید بعضی ها تن برسد که همین...
اکون یک تعداد شان...
صرف تراکم در درس و خارج...
می‌کروند...
از اعضای فاضل آبا علاقتندی به...
هنرمندان تا نهال هنرستان...
حسب محتاجه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا که...
فان التحصیل صفت...
میشود سخت به پرورش کل...
حاضرت گلسازی علاقتند است و...
آینده درخشانی را نیز پیش رو دارم...
چی تفاوت میان کار و فعالیت...
شما و سایر گلسازان موجود است...
کری تفاوت کار است بر مشکل...
مگر هستند گلسازانیکه...
بنابر شوق علاقه خویش به...
هنر گلسازی کل های راضی و...
دیزلین میکنند...
که هیچگونه ارزش هنری نداشته...
و حتی کل های را که تعیه مینمایند...
خیلی عالی بود که روحه...
هنر گلسازی را نیز بفرمده...
میسازند اما تعداد محدود...
انکه به کل صرف ظواهر و تازه...
کی نمیدهند و مگر از جهت رنگ...
و ساختن موادیکه بکار میبرند...
عنه شیه به کل های طبیعی است...
اگر در اخیر بپرسم که به...
کدام اساس ساخته های شما در مقام...
اول قرار گرفته است...
آثار ایراک ماطح منماینم و...
مسانم هغه آن صرف با انگشتان...
دست ساخته و تعیه میشود...
امادر همه کشورهای دیگر از...
سامان آلت برق استفاده میکنند...
چنانچه در یکی مجله های...
جایبان نگاشته شده بود...
(انگشتانی که جاد می‌کند...
و حسری آنهاست) شاید بگویند...
من بیشتر دین باشد که...
با امکانات محدود صرف با انگشتان...
کار می‌کنم تا با ماشین...
حتم نمیکند و اینها در اجزا...
بهر چیز و کلاهی را بر سر می‌گذارند...
از وی می‌پرسم که کدام گفتی...
د پگر دست خود را به جیب کت می‌اش...
داری...
بر دو چینی های نموداری...
رنگ...
آنها را می‌کشند و به چشمانش...
می‌اندازد و در یک روز...
خواننده گان مشهور ایتالیایی...
سویڈ پگر چون ام در مکتب...
است من میخواهم مدحت بخوام...
ولی در باره می‌گویند که گفتی...
من این است که با وجود آرزوی...
خاطر من از راد تلویزیون...
آگر آنها خوانسته باشند از...
هنر کاری مضایقه نمیکم...
در اخیر به امید توجه...
رسان است...
های راد تلویزیون با این...
کمیدین شادی آمین خدا حافظ...
میکم...
پایان...

این قدرت بزرگ می باشد و با تلاش و کجکوبی و ژرف نگری انجم شد تا بالاخره کشف کرد که وقتی که زمین کارها و دستری بویها از اعلان فلم جدید ((امپتاه)) آگاهی حاصل کردند، سهل اسباب صرف ((بوگادیه)) سرانوردند نسبتاً حقوق تلخیص فلم را برای خود انحصار کرد و از انبوه پیشکش تلخیص فلم خود بدست آورده که خوبتکار را از انبوه آخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برای انبوه می پردازد.

دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد ابراهیم بود و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش اول را بیاورد، ((متن چکری)) را از انبوه آخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برای انبوه می پردازد.

دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد ابراهیم بود و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش اول را بیاورد، ((متن چکری)) را از انبوه آخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برای انبوه می پردازد.

دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد ابراهیم بود و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش اول را بیاورد، ((متن چکری)) را از انبوه آخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برای انبوه می پردازد.

کن یولی، که نمایان ((امپتاه)) و ((بوگادیه)) صورت گرفته اسباز نظر نموده گشته اند که این قرار داد متکی به یک تعالی و سازش است تا به نتیجه دیگر استفاده نمایند.

ولی هنوز این امر جمع بندی نشده بود که ((سهر)) یک کارگردان دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد ابراهیم بود و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش اول را بیاورد، ((متن چکری)) را از انبوه آخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برای انبوه می پردازد.

دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد ابراهیم بود و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش اول را بیاورد، ((متن چکری)) را از انبوه آخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برای انبوه می پردازد.

دیگر سینما، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد ابراهیم بود و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش اول را بیاورد، ((متن چکری)) را از انبوه آخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برای انبوه می پردازد.

سپاست مداران بدای انباشته های ابتکار انبوه پیشین نیست در جانب دیگر ((امپتاه)) در یکی از مصاحبه های گشته است که از انبوه های مشهور و کجکوبی ((امره اکبر، انتقونی)) و دیگر ((مرد)) است، او در حاشیه این مطلب چنین ابراز نظر میکند:

وقتی می بینیم واحسان همگام که راه مستقیم بودن خم صیغ واری و خالی از خطرات دیگر لازم نیست به سوی جاده های صعب العمیر و دشوار و ناشناخته و شاید هم پر از خطر گام برداریم انتباه من این است که وقتی فلم های ((امره اکبر، انتقونی)) و ((مرد)) را با شرکت ((امپتاه)) ساختن و آثار به عنوان یک نهاد اساسی تعیین به ذوق و سلیقه مردم تقدم کردم، به وضع دریافتی که مردم متعین به این است و کجکوبی ((امپتاه)) اند و از این کارگردان های آهسته شده است.

پس که چنین است دیگر چنانچه دازد که از کار پرتر و در خود توجیه این هنرمند محبوب مردم احساس می کنیم در حال ان یکی نیگونی هم که تهروندی و توانایی و برومیت ((امپتاه)) را ندارد.

یک فلان سازگاری خواهد فلم قابل حساب تعریف و تریه نشان داده که وقت به دنبال هنرمند، باید باشد و این تلقی شخصی من است. او را می کرد حرف های من کاملاً غیر جانب دارانه واری از هر کس تعصب است ولی از این حقیقت هم نمی توان چشم پوشی کرد که ((امپتاه)) بعد از انبوه در حلقه اکثره خلق هنرا و هنرمند ته دلسر به سترگه که گوری اوس چنانچه دلسر و سره حرکت نه اجر کم گله می به تلویزیون کی زمانه در خیره می نویساند من زاین شوکی شوکی اوبه وینوا و خا و دیگر مخ کوتاه را می اوتی و رته و ای ((بعد بی زویه)) اولی داجی اکثره است به وقت کی و ای چی به بنویس تا به و د ریگی سندر به بایسد سزگینه و ویل شی.

بهریزد خلی میزند د خبیر و به لری زیاتوی چی به یوه و رخ د راد یوه تالاری د قبایل و وزارت زلفوراته جویر کره با نبتونه ((

چشم پیش کردم بعد از انجم یک قسمت کار، سرانجام او استرند نمودم نزد ملل و انگیزه های ناپای وجود دارد که یکی از این ملل فلان صریحیت ((امپتاه)) در دایره سیاست است. او روی این صورتها روزانه از این ساعت بیشتر در کجکوبی حاضر شده نمیتواند و گاهی هم آتی افتد در همین پنج ساعت موعود هم حاضر به کار نشود.

مناسبه د تقوی نشان داده که با این شکل کار اقتصاد فلم بهیچ وجه تا من و تضمین شده نمیتواند هم میباشد که هوای مرطوب شهر مهمی، برای شدید میضی او اثرات ناگوار دارد از این رو به اساس توصیه دکتوران باید اگر اوقات بیرون از شهر بیرون زندگی نماید.

با ملاحظه این همه دشواری ها با بازم ممکن است صد ها لک کداز را در بدل یک تکت بخت از این که شانس برد آن خلیسی قلیل است، از دست داد؟

بهرت می باشد و چنین شود صرف ها از تیره مدتی و صفا بیرون شده باشد ((امپتاه)) برای فلم نگار ایف می که دارد نباید در روز بیشتر از پنج ساعت کار متواتر را انجام دهد که این خود معطله بزرگی در کار سینما کی تردید کار خلاقه هنری است ایجاد میکند و آن زمان که ((امپتاه)) از صبح به کارها میپردازد و تا وقتی که ختم کار را اعلام نمیکند چه مانده با ملاحظه چرتاش کارهایش واپس

یک خطر بزرگ صی مواجهه گشته شش ماه بستری شد تا صحت یانته ولی دکتوران معالیم برایش هوشدار دادند که امکان عود تکلیف او نباشد است. بنا بر این خط ماعدم از جمله مجدد مرض، همه ساله عازم امپتاه میشود و حداقل دو تا سه ماه در آنجا باقی میماند که این هم برای یک فلم ساز معطله بزرگی است. از این گذشته ((امپتاه)) گرفتار میضی ضیق النفس ((اسام)) هم میباشد که هوای مرطوب شهر مهمی، برای شدید میضی او اثرات ناگوار دارد از این رو به اساس توصیه دکتوران باید اگر اوقات بیرون از شهر بیرون زندگی نماید.

با ملاحظه این همه دشواری ها با بازم ممکن است صد ها لک کداز را در بدل یک تکت بخت از این که شانس برد آن خلیسی قلیل است، از دست داد؟

بهرت می باشد و چنین شود صرف ها از تیره مدتی و صفا بیرون شده باشد ((امپتاه)) برای فلم نگار ایف می که دارد نباید در روز بیشتر از پنج ساعت کار متواتر را انجام دهد که این خود معطله بزرگی در کار سینما کی تردید کار خلاقه هنری است ایجاد میکند و آن زمان که ((امپتاه)) از صبح به کارها میپردازد و تا وقتی که ختم کار را اعلام نمیکند چه مانده با ملاحظه چرتاش کارهایش واپس

یعنی عده از انبوه سازان حاضر شدند در برابر او از قرار داد های شان انصراف به عمل آوردند و برخی دیگر کارشایرا با این هنرمند در تبال ارتقای حد در حد حق الزحمه استقامت دهند.

بعضی از هنرمندان مانند ((متن چکری)) بیوسه تلاش جویرد تا در هیولی ((امپتاه)) هنرمندی کند و بعضی دیگر مانند ((ریس کیوی)) با صفت اینکه فلم های ((امره اکبر، انتقونی)) و ((اصب)) در هیولی ((امپتاه)) از فلم های خوب بود درخشش او مسرور مشود، دیگر حاضر نیست با او کار مشترکی را انجام دهد. ضرر شع دلی اندرین مورد چنین تیره میکند.

مدت ده سال در قلمرو سینمای هند مانند یک سلطان حکمروای داشت ولی معلوم نیست این حکمروای او چند سال دیگر دوام خواهد کرد. آری ستاره بخت ابراهیم در آسمان سینمای هند پرستش و تلالو خواهد بود پیاپی نوبت و اول خواهد رفت آری کجکوبی حکمروای هنری را همچنان در دست خواهد داشت و جایش را بدیگری واگذار میکند؟ آیا اها دور اندیشی که دارد توان خوانش آینده اش را دارد و می تواند تصور کند که در آینده دور یا نزدیک با چه سرنوشتی قابل مشود؟

برای همه سوال هلیک در جن فلم تحت کار ایاخ خواهد داد چه اگر در بین این فلم احد قابل سه. فلم اولی و لحاظ پذیرش مردم و نرضی و حقاقت هنری چیز هم مظلوم قرار کرد و دیگر نامی وجود نخواهد داشت که ((امپتاه)) سکون حکم رولیس را در قلمرو سینمای هند از دست بدهد و بدین تردید نه سال دیگر بی خیال و اندیشه تاج شهنشاهی را بر سر خواهد داشت.

در فیصورت، این طبع افتخار مال کسی خواهد بود که عجلانش پشکنش در زمینه مشکل است.

ستاره ملبیونی

بهرت می باشد و چنین شود صرف ها از تیره مدتی و صفا بیرون شده باشد ((امپتاه)) برای فلم نگار ایف می که دارد نباید در روز بیشتر از پنج ساعت کار متواتر را انجام دهد که این خود معطله بزرگی در کار سینما کی تردید کار خلاقه هنری است ایجاد میکند و آن زمان که ((امپتاه)) از صبح به کارها میپردازد و تا وقتی که ختم کار را اعلام نمیکند چه مانده با ملاحظه چرتاش کارهایش واپس

بهرت می باشد و چنین شود صرف ها از تیره مدتی و صفا بیرون شده باشد ((امپتاه)) برای فلم نگار ایف می که دارد نباید در روز بیشتر از پنج ساعت کار متواتر را انجام دهد که این خود معطله بزرگی در کار سینما کی تردید کار خلاقه هنری است ایجاد میکند و آن زمان که ((امپتاه)) از صبح به کارها میپردازد و تا وقتی که ختم کار را اعلام نمیکند چه مانده با ملاحظه چرتاش کارهایش واپس

بیا کدی باریزی

هنرمند خوب سر به ۰۰۰ بجوید
 لایق امای کی وده ایچی و را
 بخانه ماورته ویل : هر چه سیر
 بهر سنده ایچی بچو هلمتسه

منظور لیه - حتما به در شی
 ستاسی د حله روشیر به
 خوت رسز ی
 به راد یوکی شمیر رانه غلط
 شوی خو به تلویزیون کی به من

سلوسند رویه حد و کی لیسنه
 کری چی اتیا سندی دهنزی ی
 سهر نبرگی دی
 عزیزه افغان و ایی مالا ۱۰۰
 سندی به راد یواید ۱۰ سندر و
 به شاوخوا کی به تلویزیون کی تبت
 کری دی
 ستاسی د (پاریس سر سار
 دی خط بی رانی ۱۰۰) سندر و
 گنه شمیر خلق خونبوی بیکه چی
 زما به نظره به کیموز سر بریستا
 سی بوخه زستا و حرکات ویرسره
 همناری دی
 کیموز بهر یوز دی دژستا و
 حرکاتو به هکله باید و یوم جویوز
 توله هویره نه ده رسید لی او

توب به وخته کی واری
 داجی زما خونبوی یانه بیبا
 هر زه اکثره خلی سندی نه
 یواسی اوبم بلکه کورم هم
 دخیلو سندر و ری وید یوگتسه
 ثبت کریدی هند اجی برینا وی
 زوی من دوار به بیسی به یوه موزگی
 کری ی اوبی چی موزی گت خسو
 وید یوته وروا جو چی سندر یوینو
 بیروز صاحب تاسی که دخیلو
 هنری انتخاراتوا و هنری سفرو یوه
 هکله ویز یی نه به وی
 هنری انتخارات بود ندا
 کاری بدای د ویلومونه اونقندی
 جایزی دی به بهرکی موهمه
 لونه ترلاسه کریدی مالا ویز یزی

نیو هیوادو کی به موزگی کله قدم
 د باندی کینود د جاسره به کوری
 وی او دجا سره به فلم ارکاغذ چی
 زومن امشا به بی نوبتله
 تاسی به شخصی ژوند کی خسه
 از روز لری عزیزه جان سوال تاسی
 ته متوجه دی
 زه به شخصی ژوند کی خلیسی
 هلیس بوره شمیر ۰ دوه زامن لرم
 او د لور د د لور لویه نه لرم
 یواخینی ازین د زانوشته روزنه او
 لوری زده کریدی
 زه به خه و یوم چی له ژوره
 کی د بویر نیکته بوزته راته کیزی
 د باره بهروم نوبت خولکسود
 محفل ختم شی بیانو خوک زمو
 بادری کی حال داجی به معرته

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل بانده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یاد آوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 آدرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

قازها و قووها

ترجمه: نرگس

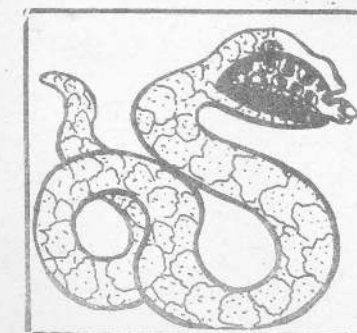
بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه هازیر کلکین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .

قازها و قووها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته و او را بالای بالهای شمان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخا شده ، این
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قووها از دره پرواز
 و بزود ترین فرصت عقب جنگلهایی
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده اند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قووها حکایت میکردند که انها
 اطفال خود را زد می نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا انها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

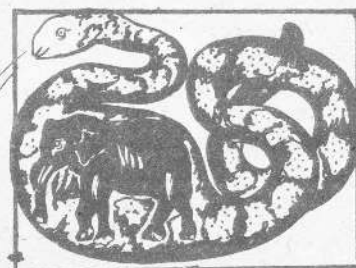
- تنورک ، تنورک ! بگو
 قازها و قووها کجا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بوامارچی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گه
 رسم کره باید هغوی تسمه
 توضحات و کمر ل شی .
 دویم انصوری داس و .
 شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخواییز دم
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی ،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم .



په کتاب کی راغلی و : دیسوا
 ماران خهل بنکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خولجی . اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمی
 کرا و خوب کوی .
 دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگله چی
 په منگله کی پیچیزی په گلی
 دول فکر کوی . وروسته می پنسل
 را و اخست اوخیله هلموئی انصور
 و کینی . زمانو پی انصور
 په دی دول و .

خیله شاهکاری شرانوته
 ضوده اوخته می وکره چی
 تاسو یعنی داهزی ؟
 جواب می راکی : خو ، خولی هلمد
 خلك و هروی ؟
 زمانو خولی ته وه ، سو



چپرسی شهرزاده

شوی و دیو بوامار انصوری تسمه
 استرگو شوی پی و حوان بانده می
 اخوله لکولی وه . هغه انصور
 داس و .

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقعی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ جنگل به هگله لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه بايايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شورى خورده ايستاده است.
 در خانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 دخترك در خانه داخل شد
 و گت :
 سلام مادركلان !
 سلام دخترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد در جايي د بلد گه
 درخت سيب ايستاده است.
 درخت سيب د درختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مراه خور
 من به تو ميگويم .
 - دخترك گت : در خانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا درخت سيب اورا كمك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 دخترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايي كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از اباها و نعرها گت شستم
 و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گم كتم ،
 بنشين هرجايي كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شده .
 دخترك به تابيدن سرد و زشروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به دخترك گت :
 - دخترك د دخترك !
 شير ترش رابه من بده من د عوص .

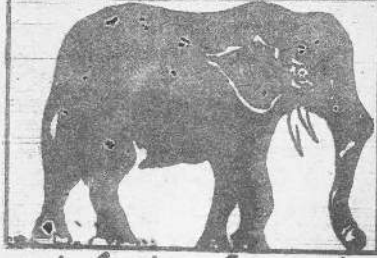
- دخترك به دريا گت :
 دريا گت ، دريا گت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - براي تو خواهم گت در صورتی
 كه از شير ترش من بنوشي .
 دخترك گت : من در خانه
 با بايم قيقاق راني خورم ، شير
 ترش تو را كي خورده است ؟
 دخترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، دخترك
 رنج رابه اوداد و موشك گت :
 جاد و گريست تا حتم را گم كند
 و او تراي شويده و بعد ادرت سر
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 دخترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار
 مكش و برادرت را بگيرد من عوص
 تودوك را گرفته ، سر دوزي تا بسم
 دخترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 دخترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد : من تا بسم ، مادركلان !
 جاد و گريست را گم و داغ نمود
 آمد تا دخترك را بخود بد اينجا
 ببرد . ديد كه در خانه هيچكس
 نيست . جاد و گريست پاد كشيده . قازها
 قوها عقب دخترك پريد كه طفلك
 را در پشت من برد . دخترك بسا
 برادرش تا در رايي كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 دخترك به دريا گت :
 دريا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه در صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كوي چي دا موضوع
 د دي سببند شوي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هرگه من چي لهمنوي خسه
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني
 انوروي و بنودلي دي خورگورم
 چي رشتار شاسوي و پاندي -
 خلاصه زي اوگه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به خير زمانه خواب كي -
 رانوتوق دي : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه ديواله مارا نوشه -
 خيري كوي اوته من ديگرا ولس
 نه خورلي بنگل اوته له ستور و
 خسه همان من چي د گلف
 بروج ، سياست او دويل دولشمانو
 به هلكه و بنوته هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سره
 من اشناي پيدا كوي دي رزيات
 خويش شوي دي .

چه راني هم لجه خدمت راتسه
 و كم . ان من شوي به بونظر
 سره د اينزونا خسه د چين تپير
 و كرم . كه سوي نشين به زره كي
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سره من له
 پير نژدي خسه ليد لس
 له همدن لري خسه ده چي
 زه په خيل ژوندكي له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره من ژوندكي دي او همنوي



اوه دي تيكه من دانديگوي له
 چكلن كار خسه چارچاپيره خط
 را وكيود اوله دي نه چي لسوي ي
 نقاشي من د همنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
 وي . هيكله په شه نه پوهي سري
 او پوهانوي هم ستره كوونكي ده
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
 وركوي .
 ميموشوم چي عانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داوي ايشم او
 پيلوق زده كرم . وياي اوگه نه چي
 تراوسه پوري من تونلي دنيا ته
 اولوتني كوي دي . اورنهار شينا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر صورت می‌گیرد ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست در موارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غده منسلکی یا تارپارود مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولت فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه استیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروه‌ها کم یا زیاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندواظی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy)

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشرات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارکری صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء و استخوانی اعضا تناسلی و ستونها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپی و سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن با لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپ یا داکتوسکوپ است. این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز در حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا حذف سرطانی معالجه میکنند. طوری که در سرطانی پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای از بین بردن حجرات سرطانی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور مناسب از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایموتوب و رادیواکتیف چیست؟

ایموتوب (برادر) کیمیاوی هر عنصر خاص است. مانند یوالت، آهن، یودین و غیره. ایموتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اندر حجرات سرطانی را تخریب نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضا دیگر تأثیر دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت مصنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطانی را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با هورمون هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطانی پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز ابزارتوانی بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپی و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز برای تشخیص و تدابیر سرطانی مناسب است. دسترسی کامل داشته باشد. علاوتاً این شفاخانه باید با داکتورانی که بهمین منظور تربیه

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می‌توانند، معاینات می‌توانند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطانی را تخریب نمایند برای تدابیر مؤثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخریب خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخریب خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخریب میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطانی را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه؟

ممکنست روزی از این روزها

آیا میتوان سرطان ...

اشکال مشخص سرطانی با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا ویروس میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطانی ها را با ویروس در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا ویروس موجب بروز بعضی از سرطانی ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان ویروس و سرطانی تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا امیدی هست که تمام سرطانی ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدابیر جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطانی است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطانی نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطانی را نجات می‌دهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطانی عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطانی می‌میرند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا می‌دانیم که چرا اینطور است؟

سرنی که برای انجمن سرطانی امپاکسورت گرفته نشاندهندند آن است که مردان کمتر معاینات صبی می‌پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاقات صورت مرغ ناشی از سرطانی بین مردان غالباً به سرت امپد. هیچک با لامپور، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری نمود. میدارند و سرطانی بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی‌پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که فشار کار مانع آن میشود. علت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطانی های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطانی سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطانی های مردان را تشکیل میدهد.

سرطانی در زنان

اشکال خیلی معمول سرطانی در زنان کدام اند؟

سرطانی پستان، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطانی ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطانی پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهاش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بقیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزینیم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از ز ش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتسی نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابات و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجرت کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همیشه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموعمان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راه کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و ستواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و مشور و فونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه وزنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیرون درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندتون غوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاوون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قابل ترویجی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

باز هم آیا نگرانی کی که این دو بخش کار، در ایوبی سبیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپی های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورهای ای پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکند.

با استفاده از نقاشی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند. و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طب است کشور ما باشد.

مسلك مقدس طبابت و مسلك بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاوون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاوون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای را در این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کارهای زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من آدم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید انتاب به در انگشت پنهان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شنید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من نکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلناتن با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ای بیش نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه ۲۰۰۰ خند هفته اخبار هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میباید است. منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— نوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاوون، ازین که حاضر شدید به سوالات ما جواب ارایه کردید از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کم و کپ های خود را بگویم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرید که کدام اعنت فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول و جنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نام خود را تحسیر داشتند. نشر به این صیت نامه جمع صد کفای امانت در بانک را با مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازیته و در میان پنهان بی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جای ساخته بود. مرحوم به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود. سارساک بدینگونه در دل حل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو را مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را بخاطر بیایرد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی من را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نشر می آورد که بعد از مرگم چه واقع خواهد شد. ۱۰۰۰ شرا هنوز بدن او سرد نشده. بتول و عاشق چه شاح او نزد وکیل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صدکار امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منقرد اند از آن جمعه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پنه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایسن است ۱۰۰۰))

و جنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند برنی داشت، تصور از یا افتادن جنس بکر بتول، در چنین لحظه بی او را شاد می داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه بانک راه همسرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه همسرم بتول و جمعه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایسن وصیت فراموش اوشده همدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسان را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۱۰۰۰ این حریف چندی بعد پولها را بجه زده تا دیدد گردید بتول در میان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تا کون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در معائنات های رقص که در کلبه اعیان)) داده شده، رقص ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زدم، فرزند این از هانم بیرو است. درین حرفی نیست. شما باید به کلبه اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینکه ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۱۰۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۱۰۰۰ تنها ۱۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۱۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۱۰۰۰ خدا نگهدار ۱۰۰۰ سعادت همراه ۱۰۰۰

جوانوونکی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې دپوش داني پلاستيکي کړي چې بېلابېل رنگونه ولري ، په پورې رسې کي لږوندې کړئ . که چېرې پورته ستاسې داسې سره سم راوړئ ، یوازې یوه شېبه ورته کوږم اوږده بهادره ټول رنگونه پاله کېږي اها له پښ لږون څخه په پرله په پسي ټول مادې)) لکه څنگه چې ولیدل شول نههکوف په خپل ذهن کې دکرې بود پېچلې ترکې دحفظ کولو له پاره یوازې څو شمی فکر وکړ .

نههکوف دخپل دغې تجربه پتېراز داپول څرگندکړ :
 ((دکار داسانتقاله پاره په ذهن کې په هر رنگ باندې دپوچم نوم زدم د بېلگې په توگه اېښودل . هر رنگ یعنې کوټه ، نهوړنگ یعنې پشو ، توږنگ یعنې جزاوداسې

نور په رسي کي لږوند و شوونکوته کوږم اوه ذهن کې یې په هماغوتاکوښانوسو بدلېم . دحفظ کولو له پاره زما له پاره بهر امانه تاهېنې څپه عدد ونېاندن یې هم دهغې دښه حفظ کولو له پاره درنگوسو نومونه اېښود بېلگې په توگه صفریعنی سپین ، پوهمنی اېسی دوه یعنې ټپاوداسې نور . په معنی صورت د شمولواوژده کولو پروسه د رنگونو د بدلېدونکو ترکېو توشخه جوړېږي او هغه وخت چې وروستی نتیجه تر لاسه شي نورنگونه بیرته په خپل ذهن کې دعددونو په لږې بدلېم فکرکوم چې د شعور خاروق المعاده نو په همدغه نځي کې مشخص کېږي .))

دغه اړخه تېرې خبرې داسې لاس ته راوړې چې داسې حال کې چې شپه او ورځ دخپل وطن او وطنوالو په خدمت لگي ، مر شو .

زده شو وپیل شو .
 اوه لرگین قایق کې وپیل شو انسانانویه متروکووواه اوه بناونوکي . . .
 له هېڅ ډول نښې پرته وپیل شو د هغې وروستی پښ سگې د یو پر خلورې برخې لپاره وپیل شو .
 د لارې په دور کې یې په توره ن د سپکاوي گوند پېر ووتی .

تر دوه زیم هغې کال پورې پرته له کومه فایده پاکلاي شي اولگه کله د سترې پېرم داهم ثابتې - چې د پېچلو شمیاتکي مسالودسل سره یوځای په یوه وخت کي دوسمې اله هم غزل کېدان شي لکه څنگه چې لیدل شوی دی - نههکوف د پېچلو مسالوسره مسو لځای دوسمې بېلابېلې اېلی هم غږ وې .

نههکوف هغه کوي ثابتې کړي چې هر انسان کولای شي - داپول ورتیا پیداکړي اولگه همدغه کله تل داسې نظرونې . سه خبره داده چې داپول - استعداد دې ساری استعداد په نامه بلکې دهغه استعداد په نامه یادکړي چې دتېرېونو په نتیجه کې یې وده اهرېستگ کړي او همدارنگه ، نهانوي چې ((هغه څه چې په نځي کي به دې ساری اوتاروق المعاده په نامه یادشي بهر لږ به ولیدل شي .

کوکچه تابه خان

په ازمغنه (۶۲)

یک روزکې دلې پراغم بود خواست نزد پدېرم آدرېس مکمل او راگوتېم پرلېم گھتدېچې همک ، گھتم کاږې دارېم وختې کچوکې رفتې ((او)) در مقابل آمد غزال در آغوش بود ، سلام کرد ، گھت با لښ تیر مادت برورې ؟ گھت : نی ، با لښ جسم به روح پدېرم برورې ، برایش گھتم که من درچه حالېم ، چه یې وځایې های که این دنیا داره ، همه لښ در - تقدیر من خالصه شده اند .

اوپدېرم یې دیدم اها یې گھت : توچه زندگی پر از شیب و غزای دارې ، واقعا تو ۰۰۰ حرفت را - بهدېرم وگھتم : زندگی به غصه نی اریزه ، اگه هرچه همک ، بهین چقدر آرام یې گد رانم .

بخانه پدېر رسیدم شام بود ، آسمان تیره بود ، برف درکوچه ها پاتی بود ، باد سردی به گونه های من وهید ، نزدیک دروازه تهرت رسیدم ، کوچیکه دروازه راه بارتکک نبودم تا آنکه پسرې دروا گھتو ، اسم پدېر را گوتېم ، با مانتاتی که داشت گھت : فرمایین انا شریف دارین ، پدېرون چولسی رفت ، چولسی کوچکی بود ، خیلی پاک بود ، در - دهلیز رسیدیم ، خیلی پاک و منظم بعد آن دروازه اتاق صالون را گھتو ، د پدېرون اتاق پاک داشتیم عکس در اتاق نصب بود ، یک مزه که حدود ششای سی ساله را داشت بطرف خیره شدم گمان کردم ،

پدېرم است . در کوچکی زندگی که در پهلوم قراردا شستم ، در باز شد برخاستم ، زن نسبتا جوانی داخل شد به او سلام کردم ، او هم سلام کرد و رسید چکارې داشت گھتم فیا اتاق ۰۰۰ کار دارم . ایشان تشرف ندادند . گھتم ی آینه ، رفت و لښه یې بعد صدای یک مرد در دهلیز پیچید ، دستگیره چرخید آنطرف در پدېرم بود بداخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگریست ، سلام کردم ، دستش را بوسیدم اوکه چشم از چشم بر نمیداشت پرسید : شما اسم تان ؟

بالمختدی گھتم : من یادگار مهم تان هستم ، چشم هایش برق داشت ، سر انا نشناخت ، به آغوش گرفت سراپایم را لرزین فراگوت ، رهم را بوسید و گھه کرد . پرسید چرا و قتهای قبل نیامدی .

گھتم : پدېر ، نمیتوانم پدېر بگھتم اما بهرحال مرا - بهختم ، من برای تو خاعی یک درد که - سر - برایت بگھم آمده ام ، قصه زندگی ما را برایش گھتم ، غم هایم را ، درد هایم را ترسیمې آزادم و برایش دادم گھتم : پدېر ، تو مادرم را در بدبختی انداختی و تواد را بدبخت ساختی اما او خوشبخت بود و مرگ به تو راهی لېختد زد ، تقدیر او به تقدیر من گنجانیده شد در پښ اوین بودم ، من برای باقی غمهایش درایسین دنیا ماندم و امروز مرا شوهری مثل تو رائده است ، پدېر تخن که به مادرم زوع نمودی درمن دروې کھی .

پدېرم زایخدا سپاریدم و تنها به تاراش یکسار رفت ، باردیگی نخواهم رفت و بر مرز مادرم باتسی غمهایم را خوام بخت .

یوه خلیز غمگینم بار زندگی زان کیم و مادرش می باشم تا شاید روزی غمخوارش باشم و در زندگی یک امید ی .

په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتی

شعري داسرو لښ فریاد دې چې د ستم او استعمار پر ضد چېنښی وهی او د خوشاله اوسو کاله راتلونکي زړې وړکي څلک مبارزي ته را بېرې او د سکوت او جو پتیا توږ غرونه تروې .

نېټو د ((توره)) په درد ، در - د پدېر ، خوله ((سپینو)) سره یې هم د پښې نه درلوده . هغه دا بار تاپه نه پخلایکد ونکسې د پښې و .

دغه ستر شاعر ، طبیب او - سیاستمدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په میاشت کې د اوه پنځوس کلنې

په عمر به داسې حال کې چې شپه او ورځ دخپل وطن او وطنوالو په خدمت لگي ، مر شو .

زده شو وپیل شو .
 اوه لرگین قایق کې وپیل شو انسانانویه متروکووواه اوه بناونوکي . . .
 له هېڅ ډول نښې پرته وپیل شو د هغې وروستی پښ سگې د یو پر خلورې برخې لپاره وپیل شو .
 د لارې په دور کې یې په توره ن د سپکاوي گوند پېر ووتی .

هغه ترانې چې دراسیم او ابار - تاپه پښې لږ زوي خلور و هلسی توپستان د آزادې لپاره د مبارزي لږگرته را بولی .

د پوستکي پر توره شپه یې این سهار ناست دي .
 او هغه یې اطاعت کولو ته مجبور کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دي : وطن او د (اوسیدو) تصور . . .

وقتي کودك درآب . . .

په ازمغنه (۲۱) حقیقت پېر د ازیم

که امروز در جهان میلیون ها انسان وجود داره که آبیازي نی تواند وموتب خطرناک ناشی از این حقیقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ می کشند پارا معتقد به آن می سازد که طریقه چارکونفسکی ارزین هلی نمودن آن را دارن .

در انسانی تولد د خترک (ایا) نیانیده سازمان بین المللی حفظ الصحه دوکتورواگرهم حضور داشت او در باره دایش درآب نظر مثبت داد . ولی دو - کنوران ولادی ونسائی اتحاد شوروي اکثر مخالف چنین نوع

ولادت می باشند ، آنها می گویند : در صورت تولد درآب طفیل از ماحول (باستو ریزه) به ماحول غیر باستو ریزه باز حرارت مسافتد به حرارت غیر مساعدگ ری نماید و بر علاوه اگر مادر طلق در انی زایش د چار خونریزی گردد د جلور می توان به او کمک کرد ؟

اماد ر واقعیت امر در حالت تولد هادی آیا طفل در ماحول یا شعوریزه تولد می گردن در واضح است که به مشک می توان آنرا باستو ریزه نماید ، بوجلهه تمام تولدات در شفاخانه صورت نی گزیند . مساله دم تغییر حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم صادر تفاوت کیفی دارن . راجع به

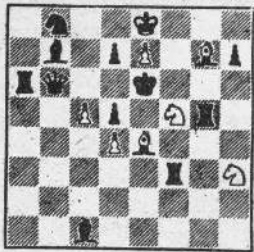
خونریزی چنانچه قبلا مقدر شدیم تولدات که درآب صورت گرفته شاید شرایط تولد درآب خونریزی را کاملا نمی کند .

دکتوران ولادی ونسائی نه تنها باید نظریه چارکونفسکی (تولد درآب) را رد نمایند بلکه راجع به آن تحقیقات بیشتر را انجام دهند و کوشش نمایند تا نظریات خود را راجع به آن ارایه بدارند .

عکاسی محافن خوش شاعر طهور رنگه وسپاه و ستیغی می ید یزد .
 اد رس شهر مزار شریف متصص شفاخانه ملکی شمال روضه شریف .
 نیلون ۰۲۹۱۴

سند پوی عکاسی جهان نما

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزل ز راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعرا و گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدا یا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول
خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف
اصطلاحی.

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی.

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه -
عسودی.

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لدید دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- دیروز - نفس پشتو

معکوس آن مادر بزه است -

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لیلیو مادر آن است -

الهی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

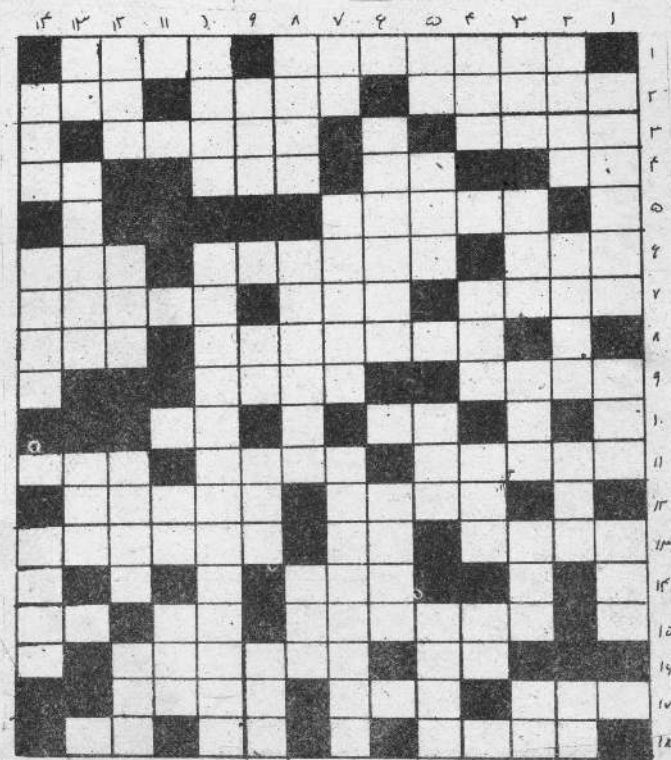
۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

حلول

- افس: کج : اند به
- ۱- عمه در جستجویش
 - استند - بخت.
 - ۲- آرزو - بعد از هجران
 - ارزش و بها.
 - ۳- سخن چین - خو -
 - شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

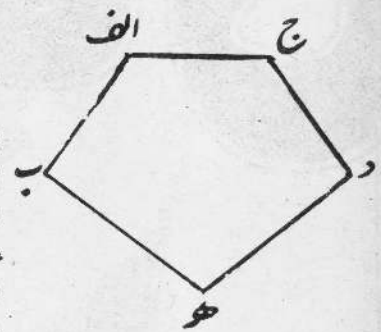
ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مساوی یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند . حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

آرتازت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری را نسبت به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است . باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا و ن شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید . اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) را به اندازه ۱ دور تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و به معنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در دوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (ا) از دورا هیکه

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشان نگار اختتامی مجله از فرستاده است .

و (صالح) به تشناب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .
 در زمانسی کسه دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد فواد) و (ظفر) در مورد اداره کار شی صحبت میکرد .
 اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستپردی کند .

سرگرت دود کنند .
 - ساعت ۹ ار ۷ : ((آهنگر)) با ((ظفر)) و ((حسب الله)) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .
 - ساعت ۷:۴۲ : ((بدخشی)) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .
 - ساعت ۷:۲۵ : ((دهور)) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .
 - ساعت ۷:۲۷ : ((غلام سخی)) با ((سلیمان)) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .
 - ساعت ۷:۲۹ : ((نجار)) جهت خریداری لیمونات ، ((احمد فواد)) به تشناب ، ((عنیزی)) برای چای دم کردن رفتند .
 - ساعت ۷:۳۳ : ((نادری)) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان ((باغبان)) به تشناب رفت .
 - ساعت ۷:۳۷ : ((شا هیور))

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .
 برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت ((نادری)) تخلص میکرد . در اتاق در دو طرف ((هتیر)) عضو دیگر جمعیت ، ((محمد نادری)) هکن دیگرشان که ((دهور)) بود شسته بودند ، ((ظفر)) وظیفه اش ((باغبانی)) است و اسم او ((حسب الله)) نیست . از ((شاهپور)) شغل اش ((نجار)) است و ((بدخشی)) شغل ((سلیمان)) را داشت .
 - ساعت ۷:۵۰ : پروانی با مامور و ((محمد رحیم)) به تشناب رفتند .
 - ساعت ۸ ار ۷ : ((هتیر)) و ((لم)) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم دیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده ار ۷ دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند ((هتیر)) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکترین
دکانهای منزلتشان، وطبور
مسند از طاهر لفتند در کوچی
بارکیت در شتاب ناما بیست

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود، بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکیت جوار مکتب اهلته، مرهم.

تابش ویدیوکست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا نرا از آرتاش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرحمان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

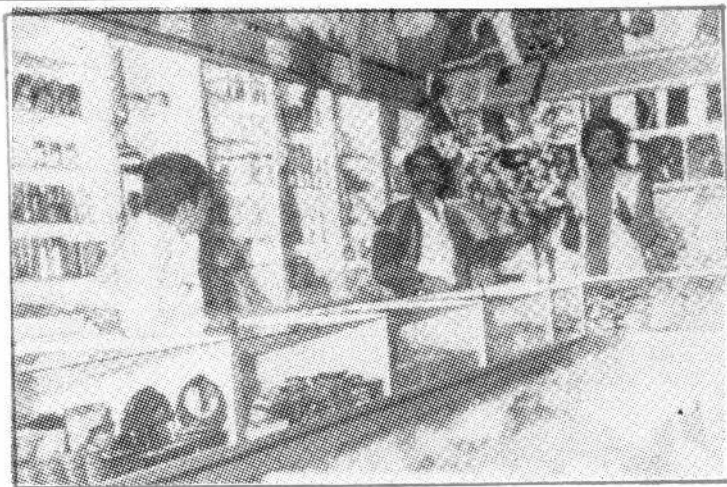
عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرف جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کیوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبارترین
کسی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فروش
میرسد.
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: شهر نو
مقابل رینگ بنداری



ارزیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاده
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**